

مقدمه‌ای در

اسلام شناسی

جلد ۲

(پندار یک "نقد" و نقد یک پندار)

علی میرفطروس

چاپ سوم

نشر نیما

اسلام شناسی ۲ (پندار یک " نقد")

علی میرفطروس

چاپ اول: ۱۹۸۶

چاپ دوم: ۱۹۸۹

چاپ سوم: ۱۹۹۹

طرح روی جلد: د. کارگر

نشر نیما



Nima GmbH

Verlag & Buchhandlung

Lindenallee 75

45127 Essen

Germany

Tel.: 0049-201-20 868

Fax: 0049-201-20 869

فهرست مطالب

۷ - ۵	مقدمه* چاپ سوم
۸	اشاره
۱۰۳ - ۹	مطالب عمومی

در باره اهمیت این بحث و علل تألیف کتاب (۹ - ۱۵)؛ در باره ارتداد قبایل عرب پس از مرگ حضرت محمد (۱۶ - ۱۷)؛ "امّی" بودن پیغمبر (۱۷ - ۱۹)؛ شک کردن عمر در پیغمبری محمد (۱۹ - ۲۰)؛ بیعت حضرت علی با ابریکر (۲۰ - ۲۲)؛ تعداد اندک طرفداران علی در ماجرای "سقیفه" (۲۲ - ۲۳)؛ ثروت های عبدالرحمن بن عوف (۲۴ - ۲۵)؛ زمینداری و پدیده اجاره و مزارعه در جامعه عربستان (۲۵ - ۲۶)؛ ازدواج حضرت محمد با عایشه (۲۷ - ۲۸)؛ بحث و انتقاد در محتوای قرآن در زمان محمد و عمر (۲۸ - ۳۵)؛ زنادقه و متفکران ضداسلامی در عصر عباسیان (۳۶ - ۴۶)؛ امامان شیعه در عصر امویان و عباسیان (۴۶ - ۴۸)؛ نگاهی تازه به "قیام امام حسین" و واقعه کربلا (۴۸ - ۵۳)؛ در باره خالد بن ولید یا "شمشیر خدا" (۵۵ - ۵۷)؛ حضرت محمد در برخورد با اشراف قریش و بنی امیه (۵۷ - ۶۶)؛ املاک خصوصی پیغمبر (۶۶)؛ حضرت محمد و علی در برخورد با عثمان (۶۶ - ۷۲)؛ منزلت طلحه و زبیر در پیشگاه محمد و علی (۷۲ - ۷۴)؛ مالکیت در اسلام و روشنفکران اسلامی ایران (۷۵ - ۷۸)؛ جنبش خوارج (۷۸ - ۸۹)؛ در باره املاک و ثروت های امام علی (۹۰ - ۹۹)؛ نکاتی در باره حضرت علی و اقدامات اجتماعی او (۹۹ - ۱۰۳)

۱۱۵ - ۱۰۵

منابع و مأخذ

۱۲۶ - ۱۱۷

نامنامه

کمی به ضرورت

اندیشه ورزی یکی از ابزارهایی است که می توان با آن مدنیّت را تعریف کرد و صرفاً "در مصاف با افکار و اندیشه های متفاوت، متنوع و متضاد است که امکان رشد اندیشه فراهم می گردد. و در این زمان که بحث هایی پیرامون مدنیّت و جامعه ی مدنی در همه ی ابعاد آن و در همه ی سطوح اجتماعی مطرح می باشد، هر کمکی، هر چند ناچیز در هموار کردن راه رسیدن به ابزار اندیشه ورزی و وظیفه ای است حداقل که ما برای خود قائل شده ایم.

انتشارات نیما با توجه به موقعیت حساس کنونی و نکات گریه مطروحه در جامعه، و به خصوص جامعه ی روشنفکری ایران، وظیفه ی خود می داند که در حد توان و امکانات خود از چاپ و ارائه ی آثار هر اندیشه ورز و یا اندیشمندی که بتواند به بالا بردن سطح دانش و اندیشه در کلیت خود پردازد، کوتاهی نکند.

ذکر این نکته شاید ضرورتی باشد نه چندان لازم که: اعتقادات و نکات نظری و تئوری نویسنده ی اثر چاپ شده توسط انتشارات نیما، می تواند کاملاً متفاوت از نظرات ناشر باشد، و علت همان حداقل وظیفه ای است که ما برای خود قائل شده ایم.

انتشارات نیما

مقدمه * چاپ سوم

گرایش به مذهب از دیرباز، با نیازهای روحی، عاطفی و اخلاقی انسان‌ها پیوند داشته است. در واقع انسان‌ها از طریق مذهب کوشیده‌اند تا به بسیاری از مسائل وجدانی، متافیزیکی و اخلاقی خود پاسخ دهند، اما توضیح همه پدیده‌های اجتماعی - از جمله پیشرفت، آزادی، دموکراسی و سیاست - در پرتو دین و اعتقادات مذهبی، جامعه‌ها را همواره با بحران‌های عظیم روبرو ساخته است زیرا اگرچه دین از زندگی انسان‌ها جدا نیست، اما زندگی انسان‌ها در دین خلاصه نمی‌شود.

بررسی انتقادی هر دینی، همواره با مخالفت‌های پاره‌ای از پیروان یا معتقدان آن، روبرو بوده است و در آنجا که مؤلف با تکیه بر عقل نقاد و بکارگیری شیوه علمی، کوشیده تا افسانه‌ها و خرافات رایج دینی را نقد و بررسی کند، این انتقادات و مخالفت‌ها دوچندان بوده‌اند.

بررسی انتقادی تاریخ اسلام نیز از این مخالفت‌ها و انتقادات برکنار نبوده و نخواهد بود زیرا آن کس که عقل را پایهٔ بررسی‌ها و داوری‌های خود قرار می‌دهد و آن کس که با تکیه بر ایمان، هرگونه شک و تردید در روایات موجود دینی را "گناه کبیره" می‌داند، منطقاً به نتیجه‌گیری‌های متفاوت و غالباً متضاد خواهد رسید.

و این چنین است که کتاب کوچک "اسلام شناسی" نیز از آغاز انتشار خود (در فروردین ماه ۵۷) بعنوان یک کتاب "نامتعارف"، با ایرادها و انتقادات چندی رویرو گردیده که آخرین آنها، ایرادها و انتقادات مندرج در نشریات سازمان مجاهدین خلق است که پاسخ به آن‌ها، موضوع و محتوای کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد. کم و کیف این پاسخ‌ها اگر چه گاهی کتاب را از جدل منطقی به "جدال با مدعی" کشانیده و از خصلت علمی بحث‌ها کاسته است، اما امیدوارم که این بحث و بررسی‌ها دارای آگاهی‌های مفیدی در بارهٔ تاریخ اسلام باشند.

ناپلئون می‌گفت: "تاریخ، هیچ چیز نیست بجز دروغ‌های مورد اتفاق همه".

ما، با این نظر (که گویا نظر گروهی از معتقدان به اسلام نیز هست) اساساً مخالفیم و از این رو، امیدواریم که بررسی تاریخ اسلام در اینجا بعنوان "بی احترامی به عقاید مذهبی توده‌ها" یا "توهین به باورهای مورد اتفاق همه" تلقی نگردد، بلکه با طرح یک بحث آزاد و روشنگر، در شناخت بهتر تاریخ اسلام بکوشیم. بررسی انتقادی تاریخ و تعالیم اسلام به ارتقاء آگاهی و غنای حافظهٔ تاریخی جامعهٔ ما کمک

می کند و آنرا در برخورد با مسائل مذهبی - سیاسی آینده، هوشیارتر خواهد ساخت. با چنین اعتقادی است که ما معتقدیم:

”آینده، برآیندِ ناگزیرِ گذشته و حال است“^۱

استقبال خوانندگان گرانقدر باعث گردیده تا چاپ سوم کتاب حاضر با حروفچینی جدید و الحاقات و اضافات چندی منتشر شود، باشد که چاپ جدید این کتاب کوچک نیز مورد عنایت و استقبال قرار بگیرد.

علی میرفطروس

اکتبر ۱۹۹۸

اشاره:

متن حاضر، در پاسخ به انتقادات مندرج در چندین شماره نشریه "مجاهد" و "راه آزادی" (ارگان جمعیت "داد"، وابسته به شورای ملی مقاومت مجاهدین خلق) تهیه و تدوین شده است. نسخه‌هایی از این مقاله برای دو نشریه مذکور ارسال گردیده و بنام آزادی و حقوق حاکم بر قانون مطبوعات (ناظر بر حق قانونی مؤلف در پاسخ به انتقادات و اتهامات مطروحه) از مسئولین نشریه "مجاهد" و "راه آزادی" درخواست شد تا در صورت اعتقاد واقعی به آزادی و "داد"، عین این مقاله را بی هیچ حذف یا سانسوری چاپ و منتشر نمایند.

پس از گذشت ۶ ماه از ارسال این مقاله (بوسیله پست سفارشی)، هم نشریه "مجاهد" و هم نشریه "راه آزادی"، هر دو، از چاپ و انتشار آن خودداری کرده‌اند و بدینوسیله، بار دیگر، عدم اعتقاد خویش را به آزادی اندیشه و بیان نشان داده‌اند.

مؤلف، ضمن چاپ مقاله مزبور بصورت کتاب حاضر، امیدوار است که این بحث و بررسی در تصحیح نظر و تدقیق نگرش تاریخی ما نسبت به اسلام و خصوصاً "اسلام راستین"، مفید و موثر باشد.

مؤلف وظیفه خود میدانند از همه دوستانی که مقدمات چاپ و انتشار این کتاب را فراهم ساخته‌اند تشکر و سپاسگزاری نماید.

۰۴ ۰۶

۱۹۸۶ - پاریس

”نقد“ها را بود آیا که عیاری گیرند؟
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند؟
(حافظ)

پس از گذشت ۸ سال از نخستین چاپ کتاب ”اسلام شناسی“ در ایران (فروردین ماه ۵۷) و بعد از گذشت ۳ سال از تجدید چاپ آن در خارج از کشور (۱۹۸۳) اینک آقای ابوذر ورداسبی، بعنوان یکی از نظریه پردازان سازمان مجاهدین، کتاب ”اسلام شناسی“ و مؤلف آنرا به باد انتقاد گرفته اند.

نقد و بررسی کتاب ”اسلام شناسی“ اگرچه می توانست مقدمه ای برای یک بحث آزاد در چگونگی پیدایش، رشد و گسترش اسلام (خصوصاً در ایران) و نیز زمینه ای برای شناخت بیشتر تعالیم اجتماعی اسلام و عملکردهای نخستین رهبران و پیشوایان آن باشد، اما مجموعه نوشته ها و به اصطلاح انتقادات مندرج در چندین شماره نشریه ”مجاهد“ و ”راه آزادی“، دست یازیدن بر این امکان مثبت و سازنده را، متأسفانه، به یأس و ناامیدی بدل ساخته است.

این، اولین بار نیست که آقای ورداسبی محققانی را که با

بردباری و قناعت به بررسی تاریخ ایران و اسلام نشسته اند، اینچنین مورد انتقاد و ناسزا قرار می‌دهند. در سال ۵۷ نیز ایشان کتاب "اسلام در ایران" (پطروشفسکی) را بیاد انتقاد گرفته و طی آن، سخت‌ترین ناسزاها و دشنام‌ها را نثار این اسلام‌شناس و ایرانشناس معروف کرده‌اند بطوریکه نوشته‌های آقای ورداسبی را، بدرستی، می‌توان کلکسیون از ناسزاها و دشنام‌های سخیف نامید^۱.

مجموعه انتقادات اخیر ایشان در باره "اسلام شناسی" نیز بروشنی، این واقعیت را بازگو می‌کند که شیوه ناسزاگویی، دشنام و تحریف، شیوه ایدئولوژیک این منادیان "اسلام راستین" و مدافعان "جمهوری دموکراتیک اسلامی" بشمار می‌رود.

اینکه چرا پس از ۸ سال نظریه پردازان "اسلام راستین" اینک به بررسی و انتقاد کتاب "اسلام شناسی" نشسته‌اند، خود سئوالی است قابل طرح و بررسی، اما هر خواننده آزاداندیشی انتظار داشت که متولیان و کلیدداران گنجینه "اسلام راستین" پس از ۸ سال تفکر در محتوای کتاب کوچک "اسلام شناسی"، اینک پاسخی متین، مسئولانه و جامع ارائه و نمایند.

پس از ۸ سال اینک، گوئی که ناگهان، رهبران سازمان مجاهدین دشمن واقعی خویش را در عرصه ایدئولوژیک یافته‌اند و از این رو کوشیده‌اند تا در یک کارزار قلمی - تبلیغاتی، این "دشمن خطرناک" را سرکوب یا به اصطلاح "بی اعتبار" نمایند، هم از این رو است که انتقادات مندرج در نشریات مجاهدین، در حقیقت، واکنش خشم‌آلود و

۱ - نگاه کنید به: جزمیت فلسفه حزبی (نقدی بر اسلام در ایران پطروشفسکی)، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۵۷ ش.

شتابزده کسانی است که کتاب کوچک "اسلام شناسی" بنیاد نظرات و تئوری های آنان را نقش بر آب کرده است، انتقاداتی که تهمت و تحریف، مغلطه و سستی استدلال، فرار از پاسخ به بحث های اساسی، حاشیه پردازی های ترحم انگیز در باره حضرت محمد و علی، بی صداقتی در نقل کامل منابع تاریخی کتاب "اسلام شناسی" و خصوصاً: عمده کردن چند اشتباه و غلط چاپی، از وجوه مشخصه آنست^۱.

این نوشته ها، در عین حال، خمینیسمی را که در ذات ایدئولوژی این سازمان نهفته و پنهان است، بار دیگر، به معرض نمایش می گذارد:

خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست

جامه ای بر سر صد عیب نهان پوشیدم

ما، خواندن دقیق این به اصطلاح انتقادات را به همه کسانی که می خواهند در باره ضعف استدلال و تزلزل کامل تئوریک و همچنین: مهارت در پنهان کردن این ضعف ها و تزلزل ها در لفافه "انتقادات فاضلانه"، تصور روشنی داشته باشند، صمیمانه توصیه می کنیم...

پاسخ به انتقادات آقای ورداسبی، فرصت مناسبی است تا بعضی از جنبه های اسلام را، که طی قرن ها در سرنوشت تاریخی و حیات اجتماعی - فرهنگی جامعه ما نقش اساسی داشته است، مطالعه و بررسی نمائیم. بقول حافظ:

۱ - بی جهت نیست که آقای ورداسبی، بدون مقدمه و ارائه یک بحث تئوریک - تاریخی، همین اشتباهات و غلط های چاپی را، که در نوشته های خود ایشان نیز فراوان است، در اولین مقاله و در اولین صفحات، به رخ خوانندگان کشیده اند تا بدینوسیله به اصطلاح "اقوال ساختگی و استنادات جعلی کتاب اسلام شناسی" را اثبات نمایند!

شد آن که اهل نظر بر کناره می رفتند
 هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
 به بانگ چنگ بگوئیم آن حکایت ها
 که از نهفتن آن، دیگ سینه می زد جوش
 برای ما بسیار خوشحال کننده خواهد بود که پاسخ آقای ورداسبی
 را (اگر اساساً پاسخی بدنبال باشد) در صفحات همین نشریه (مجاهد)
 مطالعه نمائیم چرا که معتقدیم در پرتو اینگونه بحث ها است که حقیقت
 آشکار خواهد شد. بقول حافظ:

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
 آنکس که عرض شعبده با اهل راز کرد

* *

انتقادات آقای ورداسبی فاقد یک نظم منطقی و اساساً دارای
 تناقضات درونی است، بعنوان مثال: ایشان، ابتداءً ما را به "عدم
 اتکاء به متون اصلی و استفاده از منابع ناموثق و غیرمعتبر" متهم
 کرده اند، اما، در یک سطر بعد، این ادعای خود را نقض کرده و ما را
 به "برخورد غیرعلمی با اسناد تاریخی و متون معتبر و دست اول"
 متهم نموده اند.

این تناقض گویی، چنانکه گفته ایم، ناشی از شتابزدگی و فقدان
 یک نظم منطقی در ارائه بحث و انتقاد می باشد (ما، موارد دیگری از
 این تناقضات را در بحث های آینده خود نشان خواهیم داد). بنابراین و
 با توجه به تنوع مسائل و مطالب ارائه شده، ما ناگزیریم که پاسخ به
 انتقادات مندرج در نشریات مجاهدین را بطور مشخص و مورد به

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ ماهنامه راه آزادی، شماره ۵، ص ۳۷.

مورد، در زیر بیاوریم تا خوانندگان علاقمند دقیقاً بحث را دنبال کرده و از غلطیدن به مغلظه های رایج، دور و در امان بمانند.

۱ - آقای ورداسبی مدعی هستند:

”کتاب اسلام شناسی... اخیراً در خارج از کشور تجدید چاپ شده است... مؤلف (میرفطروس) این نقطه نظر را القاء می کند که اسلام راستین و اصیل همان اسلام اموی و صفوی یعنی اسلام نبوی و علوی است و به تبع و بی تردید، هیچ تفاوت و تمایزی میان اسلام خمینی و اسلام مجاهدین وجود ندارد“^۱.

گذشته از ضعف انشائی این عبارت به اصطلاح ”فارسی“، همه میدانند که برخلاف ادعای آقای ورداسبی، کتاب ”اسلام شناسی“ نه اخیراً، بلکه ۸ سال پیش در ایران منتشر شده و ۳ سال پیش نیز در خارج از کشور تجدید چاپ شده است.

همچنین، ما هیچ کوششی در القاء ”اینهمانی“ بین اسلام خمینی و اسلام مجاهدین بکار نبرده ایم، اما عمیقاً معتقدیم (و حاضریم در یک بحث تئوریک نشان دهیم) که ”اسلام نبوی“ و ”تشیع علوی“ همین تشیع و اسلامی است که در ایران، امروزه، آیت الله خمینی آنرا نمایندگی و اعمال می کند.

بحث در وجوه افتراق ”اسلام خمینی“ و ”اسلام مجاهدین“ و بررسی وجوه اشتراک آنها (خصوصاً در حوزه آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی) بحث و بررسی مفصلی است که فکر میکنیم صفحات نشریه ”مجاهد“ جای آن نیست (و اگر هست، ما کاملاً آماده برای

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۱؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۳۷.

آغاز و ارائه این بحث هستیم). ما، این مسائل را در کتاب "ملاحظات در تاریخ ایران" مطالعه و بررسی خواهیم کرد^۱.

۲ - آقای ورداسبی ضمن منت گزاری بر ما - و خصوصاً بر خوانندگان علاقمند - تأکید کرده اند که "بدلیل الزامات مرحله ای انقلاب، مطالب و شواهد و دلایل بسیاری را ناگفته میگذاریم و میگذریم..."

چنین منت گزاری و "گشاده دستی فاضلانته" ای از آقای ورداسبی - که حتی کوچکترین اشتباه چاپی کتاب "اسلام شناسی" را ناگفته نگذاشته اند - بسیار شگفت است. همچنین، ما بدرستی نمیدانیم که منظور ایشان از "الزامات مرحله ای انقلاب" چیست؟ بهمین جهت است که انتظار داریم در این شرایط حساس تاریخی و در بستر آگاهی و هوشیاری بدست آمده از ۸ سال حکومت خونین اسلامی در ایران، آقای ورداسبی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین"، با طرح یک بحث آزاد و اساسی، یکبار و برای همیشه به ابهامات و آشفته فکری های موجود در باره انواع "اسلام راستین" و "تشیع انقلابی" خاتمه دهند:

- ما باید نشان دهیم که "اسلام خمینی" حقانیت و مشروعیت خود را از کدام منابع قرآنی و اسلامی می گیرد؟

- ما باید نشان دهیم که "اسلام نبوی" و "تشیع علوی" (نه براساس تفسیرهای دلخواه روشنفکران مذهبی) بلکه براساس قرآن و عملکردهای حضرت محمد و علی چگونه بوده است؟

۱ - این کتاب مدتی پیش منتشر شده است. نگاه کنید به: ملاحظات در تاریخ ایران، علی میرفطروس، چاپ سوم، صص ۱۰۶-۱۵۳.

- ما باید نشان دهیم که وجوه اشتراک یا افتراق "اسلام خمینی" با انواع دیگر "اسلام راستین" (از مطهری و شریعتی تا طالقانی و مجاهدین) در چیست؟

- ما باید نشان دهیم که براساس چه شرایط اجتماعی - سیاسی و بر شالوده کدام پیوند یا سازش طبقاتی، حکومت اسلامی پس از مرگ حضرت محمد به ابوبکرها و عثمان‌ها رسید و اساساً این افراد (که دکتر شریعتی و آقای ورداسبی آنان را "تجسم اشرافیت" و "دژ استوار ارتجاع" نامیده‌اند) چه نقشی در ایجاد اسلام و استقرار حاکمیت سیاسی - مذهبی محمد داشتند؟

- ما باید نشان دهیم که اسلام با چه سرکوب و خشونت‌ها وارد ایران شد و اساساً "اسلامیت جامعه ایرانی" چقدر واقعیت دارد و این "اسلامیت" با چه بهاء خونین و گزافی نصیب جامعه ایران شده است؟

- ما باید نشان دهیم که در میان همه کشورهای سنی مذهب، چرا و به چه دلایل تاریخی و سیاسی - اجتماعی، کشور ما بعنوان تنها کشور شیعه مذهب دنیا باقی ماند؟ ...

بنظر ما پاسخ به این مسائل از جمله، پاسخ به "الزامات مرحله‌ای انقلاب" است. ما معتقدیم که جدائی از اخلاق و اسلام خمینیستی تنها و تنها در روند یک مبارزه معرفتی و اجتماعی بدست می‌آید و بهمین جهت از آقای ورداسبی و سازمان مجاهدین انتظار داشتیم تا بجای خزیدن در لاک فروتنی‌های کاذب و "منت‌گزاری‌های فاضلانہ"، با آغاز یک بحث آزاد، در ارتقاء آگاهی‌های جامعه نسبت به تاریخ اسلام بکوشند.

۳ - ما در باره برگشتن از اسلام (ارتداد) اکثریت قبایل عرب، بلافاصله پس از مرگ محمد و سرکوب توده های مرتد بوسیله ابوبکر و دیگر خلفای اسلامی، به نقل از "تاریخ طبری" و "اصول کافی" یادآور شدیم:

"ابوبکر و حضرت علی فرمان دادند تا: "هر که از دین برگشته باشد با شمشیر گردن زنند و در آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند".

آقای ورداسبی ضمن اشتباه در استناد به صفحه کتاب، انتقاد کرده اند:

"در هیچ یک از نسخه های تاریخ طبری و اصول کافی، این مطلب دیده نمی شود. به بیان دیگر در منابع مزبور هرگز نیامده است که شخص علی چنین دستوری داده باشد."^۱

اولاً: آقای ورداسبی، عمداً نام ابوبکر را حذف کرده اند، در حالیکه صفحات استنادی ما به "تاریخ طبری" (ج ۴، صص ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۴۰۷ و ۱۴۱۰) اساساً مستند به فرمان ابوبکر بوده است.

ثانیاً: با رجوع به "تاریخ طبری" درمی یابیم که برخلاف ادعای آقای ورداسبی، حضرت علی نیز بصراحت فرمان داد: "کشتن مردان و اسیر کردن زنان فقط در باره آنانی که از دین برگشته اند و کافر شده اند روا است"^۲.

براساس این فرمان بود که معقل بن قیس (سردار علی) به حضرت نوشت: "هر که مرتد بود گفتیم به مسلمانی باز آید وگرنه او را

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

۲ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۲۰.

خواهیم کشت“^۱.

چنین سیاستی در حقیقت از احکام اساسی فقه اسلامی در باره مرتد است که نه تنها در باره برگشتن افراد از اسلام، بلکه حتی در باره کسانی که به پیغمبر اسلام، دشنام می دهند نیز قابل اجراء است.^۲

۴ - آقای ورداسبی نوشته اند:

(مؤلف اسلام شناسی) ”برای آنکه نشان دهد که برخلاف ادعای قرآن، پیامبر اسلام علاوه بر سواد خواندن، سواد نوشتن هم داشته است از طبری (ج ۳، ص ۱۱۲۵) نقل میکند که متن صلحنامه حدیبیه را خود پیغمبر اسلام نوشت... آنچه به طبری نسبت میدهد نادرست و نقیض مطلب درست است“^۳.

در این باره ما، باز هم به ”تاریخ طبری“ مراجعه کردیم. طبری مشخصاً در باره نوشتن حضرت محمد تأکید می کند:

”پیغمبر، صلحنامه را بگرفت و کلمه محمد را بجای پیغمبر خدا نوشت“^۴.

ابن عباس گوید:

”چون بیماری پیغمبر سخت شد، گفت: لوازم بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که پس از من گمراه نشوید“^۵.

در ”صحیح بخاری و مسلم نیز آمده است که: چون پیغمبر را

۱ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۶۵.

۲ - نگاه کنید به: صحیح الکافی، ج ۳، باب حد المرء، صص ۳۲۴ و ۳۲۵.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

۴ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۵.

۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۰.

مرگ فرا رسید، فرمود: ”دوات و کاغذی بیاورید تا نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید“^۱.

از امام جعفر صادق پرسیدند که چرا پیغمبر، ”امی“ نامیده شده است؟ امام پرسید: مردم در این باره چه می گویند؟ پرسنده توضیح داد که مردم، علت این تسمیه را عدم آشنائی پیغمبر با نوشتن می دانند. امام پاسخ داد: ”دروغ گفتند، لعنت خدای بر ایشان باد! چگونه ممکن است پیامبر بتواند چیزی را به مردم بیاموزد که خود نمی خواند و نمی نوشت. سوگند به خدا، پیامبر خدا به ۷۲ یا به ۷۳ زبان می خواند و می نوشت. او را امی گفتند چون از مردم مکه بود و مکه از امهات قری بود“^۲.

ابن خلدون، ضمن تأکید بر اینکه: ”محمد متن صلحنامه را از علی گرفت و نوشت: محمد بن عبدالله“ یادآور میشود که: ”از این نوشتن، تردیدهایی در ذهن تو (خواننده) پدید نیاید (زیرا) عده ای ایراد می کنند که این نوشتن به معجزه (امی بودن) او لطمه می زند.“ بنظر ابن خلدون: ”نوشتن این عبارت، خود یکی از معجزات اوست“^۳!

امین عاملی (عالم بزرگ شیعی) نیز تأکید می کند:
 ”آن کسانی که نگذاشتند رسول خدا در مورد خلافت چیزی بنویسد، همان کسانی هستند که...“^۴

۱ - اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲ - معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۱۲۰؛ علل سرائع، شیخ صدوق، صص ۵۲ - ۵۳؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۶۲ به نقل از مقاله ”امی“، دکتر عبدالامیر سلیم، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۰۱، صص ۳۵ - ۴۵.

۳ - العبر، ج ۱، ص ۴۳۱.

۴ - اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۳.

مجموعه این اسناد و مدارک و دهها مأخذ دیگر نشان می دهد که حضرت محمد نه تنها "امی" (بیسواد) نبوده، بلکه آدمی آگاه و بافرهنگ بوده است.

۵ - آقای ورداسبی نوشته اند:

"مؤلف اسلام شناسی، از طبری نقل میکند که عمر در پیغمبری محمد شک کرد بطوریکه در مورد صلح حدیبیه گفت: "و ما شککت فی نبوة محمد قط کشکی یوم الحدیبیه"، ایضاً این استناد نیز جعلی است و طبری همچو چیزی نوشته و چنین مطلبی را به عمر نسبت نداده است".^۱

نگاهی به کتاب "اسلام شناسی"، بخوبی نشان میدهد که اولاً: استناد کلی ما هم به کتاب "تاریخ طبری"، و هم به "تاریخ سیاسی اسلام" بوده است و ثانیاً: آقای ورداسبی منبع دیگر (تاریخ سیاسی اسلام) را، عمداً حذف کرده اند. با اینحال، برای اینکه درجه صداقت و امانت علمی آقای ورداسبی را بیشتر بشناسیم، ما، بار دیگر، به هر دو کتاب فوق مراجعه کردیم:

طبری در باره صلح حدیبیه و شک و تردید عمر در پیغمبری محمد می نویسد:

"یاران پیغمبر چون دیدند که کار صلح و بازگشت افتاد و پیغمبر، بسیار تحمل کرد، سخت آشفته شدند و چیزی نمانده بود که به خطر کفر افتند. عمرین خطاب برجست و پیش ابوبکر رفت و گفت: ای ابوبکر مگر او (محمد) پیغمبر خدا نیست؟ ابوبکر گفت: ای عمر! مطیع وی باش! من شهادت میدهم که

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

او پیغمبر خدا است... آنگاه عمر پیش پیغمبر آمد و گفت:
مگر تو پیغمبر خدا نیستی؟ پیغمبر گفت: چرا! من بنده و
فرستاده خدایم و خلاف فرمان وی نکنم...^۱
مؤلف "تاریخ سیاسی اسلام"، بروشنی تأکید می کند:
"عمر پیش از مرگ حضرت محمد، پیغمبر را به جنون و هذیان
متهم ساخت و در پیغمبری محمد شک کرد بطوریکه در صلح حدیبیه
گفت: و ما شککت فی نبوة محمد قط کشکی یوم الحدیبیه"^۲.

۶ - آقای ورداسبی نوشته اند:

مؤلف اسلام شناسی از تاریخ طبری (ج ۴، ص ۱۳۳۶) و فرق
الشیعة نویختی (ص ۴۳) نقل میکند که: "پس از بیعت علی با
ابوبکر، او (ابوبکر) سه روز پیاپی از مردم خواست که اگر از بیعت خود
ناراضی هستند، میتوانند بیعت خود را با او بر هم بزنند. علی در
مسجد از جای خود بلند شد و خطاب به ابوبکر گفت: ما بیعت خود را
با تو فسخ نمی کنیم و این کار را نخواهیم کرد زیرا رسول خدا ترا در
کار دین و امامت بر ما، در نماز، مقدم داشت، پس کیست که بتواند
ترا در اداره امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد؟... من (ابوذر
ورداسبی) کتاب فرق الشیعه را سطر به سطر و مکرر در مکرر خواندم و
این روایت تاریخی! را پیدا نکردم... طبری نیز در تاریخ خود چنین
گزارش دروغی را ضبط نکرده است"^۳.

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴.

۲ - تاریخ سیاسی اسلام، ص ۱۲۳.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

اولاً: ما مسئله فوق را، اساساً از صفحه ۴۳ کتاب "فرق الشیعه" نقل نکرده ایم و ایشان در استناد به کتاب ما، باز هم، دچار اشتباه شده اند (همان اشتباهی که آقای ورداسبی به سبب آن ما را به "اقوال ساختگی و استنادات جعلی" متهم کرده اند).

ثانیاً: با مراجعه به کتاب "فرق الشیعه نوبختی" عین عبارت فوق (مندرج در کتاب اسلام شناسی) را، کاملاً و تماماً، می خوانیم و یکبار دیگر از آنهمه "صداقت" و "شهامت" آقای ورداسبی دچار شگفتی و حیرت میشویم.

ثالثاً: درک ایشان از مندرجات "تاریخ طبری"، مغشوش، مغلوط و نادرست است، زیرا چنانکه در کتاب "اسلام شناسی" یادآور شدیم: "خودداری ۴۰ روزه حضرت علی برای بیعت با ابوبکر، اساساً، بخاطر زنش (فاطمه) بود که در مورد تصرف زمین های فدک با ابوبکر اختلاف داشت" همین مسئله را طبری در صفحه مورد استناد آقای ورداسبی (ص ۱۳۳۵، ج ۴) آورده که ضمن آن، حضرت علی بر شایستگی و برتری ابوبکر برای خلافت تأکید می کند. طبری می نویسد:

"علی برخاست و آنگاه (خطاب به ابوبکر) گفت:

بازماندن ما از بیعت تو از این رو نیست که فضل (برتری) ترا انکار کنیم یا خیری را که خدا سوی تو رانده به دیده حسد می نگریم، ولی ما را در این کار حقی بود که ما را ندیده گرفتید. و چون علی ساکت شد، ابوبکر گفت: بخدا خویشاوندان پیغمبر خدا را از رعایت خویشاوندان خود بیشتر دوست دارم، در باره (مصادره) این اموال (یعنی اراضی فدک) که میان

۱ - انتشارات بنیاد فرهنگ، به خامة محمد جواد مشکور، صفحه چهل و دو.

من و شما اختلاف است، نیت خیر داشتم (زیرا) شنیدم که پیغمبر خدا می گفت: از ما ارث نمی برند. پس از آن، علی برخاست و از حق و فضیلت و سابقه ابوبکر سخن آورد و پیش رفت و با او بیعت کرد... ابوسفیان به علی گفت: چرا این کار (خلافت) در کوچکترین طایفه قریش باشد، بخدا اگر خواهی، مدینه را بر ضد ابوبکر از اسب و مرد، پر میکنم. اما علی گفت: ای ابوسفیان! ابوبکر شایسته این کار (خلافت) بود.^۱

ملاحظه میشود که آقای ورداسبی، باز هم دروغ گفته و گزارش طبری را بدلخواه خود برداشت کرده اند!

۷- در کتاب "اسلام شناسی" ما یادآور شدیم که بعد از واقعه سقیفه، حضرت علی برای کسب مقام خلافت تلاش های بسیار کرد، با اینحال تعداد مسلمانانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، اقلیت انگشت شماری بودند و آن عده که راضی به خلافت علی و حاضر به بیعت با او شدند فقط ۷ نفر یا ۱۰ نفر بودند.^۲

آقای ورداسبی ادعا کرده اند:

"اولاً قید علامت تعجب در اینجا بی معنا است و موضوعیتی ندارد. ثانیاً: نه در فرق الشیعه نوبختی از این روایت اثری دیده می شود و نه در تاریخ یعقوبی از آن خبری! ولی نقیض آن، هم در فرق الشیعه به چشم میخورد و هم در تاریخ یعقوبی"^۳.

۱- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۳۵-۱۳۳۶. کلمات داخل پرانتز از ما است.
 ۲- بنقل از: فرق الشیعه نوبختی، ص ۳۴ و سه؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۴.
 ۳- مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

توضیحاً یاد آور می شویم که: ذکر علامت تعجب، در تعداد انگشت شمار افرادی که با حضرت علی بیعت کردند، نه تنها بی معنا نیست بلکه اساساً لازم و ضروری است، زیرا با توجه به یکی از اساسی ترین اعتقادات شیعه (یعنی: "ولایت" و انتخاب علی بنه جانشینی پیغمبر در غدیر خم) و با توجه به اینکه محققان شیعه بر پایگاه مردمی حضرت علی تأکید می کنند، رأی دادن تنها ۷ یا ۱۰ نفر از نزدیک ترین یاران پیغمبر به علی، ضمن اینکه جانشینی علی در غدیر خم را اساساً تکذیب می کند، در عین حال نشان دهنده فقدان پایگاه اجتماعی حضرت علی در میام مردم میباشد.

آقای ورداسبی ادعا کرده اند که: "تقیض آن (یعنی رأی افراد بیشماری به حضرت علی برای جانشینی محمد) هم در فرق الشیعه بچشم میخورد و هم در تاریخ یعقوبی".

ایشان، ایکاش، صفحات مورد ادعای خود را ذکر می کردند تا خوانندگان علاقمند با مراجعه به آن ها به "تقیض" نوشته های کتاب "اسلام شناسی" آشنا شوند زیرا ما هر قدر صفحات دو کتاب مذکور را ورق زدیم از این "تقیض"! چیزی ندیدیم بلکه با مطالعه دقیق تر کتاب "فرق الشیعه" (ص ۳۹ و ۴۰) و "تاریخ یعقوبی" (ج ۱، ص ۵۲۴) به جعل و دروغگوئی آقای ورداسبی واقف تر شدیم زیرا هر دو کتاب فوق، بروشنی، تعداد افرادی را که راضی به خلافت علی و حاضر به بیعت با او شدند، فقط ۷ نفر یا ۱۰ نفر نوشته اند و یعقوبی (در صفحه ۵۲۴) حتی اسامی این ۱۰ نفر را، یک به یک، ذکر کرده است. بنابراین، بقول صائب تبریزی:

عکس خود را دید در می زاهد کوتاه بین

تهمت آورده دامانی به جام باده نیست!

۸ - ما طی یک نقل قول کلی و آزاد اشاره کردیم که مورخین، رقم ثروت عبدالرحمن بن عوف را هزار شتر، هزار اسب، ده هزار گوسفند، ۵ هزار برده و یک چهارم میراث او را بالغ بر ۸۴ هزار دینار ذکر کرده اند.^۱

آقای ورداسبی به مصداق شعر "چو غرض آمد، هنر پوشیده شد" بدون کمترین اشاره ای به درستی کلیت این نقل قول آزاد، تنها به تعداد ۵ هزار برده اشاره کرده و یادآور شده اند که: "نه در مروج الذهب مسعودی چنین مطلبی وجود دارد و نه در مقدمه ابن خلدون".
عبدالرحمن بن عوف از بازرگانان قریش و آزاران و نزدیکان حضرت محمد بشمار می رفت. او بازرگان ثروتمندی بود که در طلب سود بیشتر، فعالیت می کرد بطوریکه در باره خود می گفت:
"سنگی برنمی دارم مگر آنکه بدانم طلا و نقره ای در زیر آنست"^۲.

با چنین فلسفه ای، در آغاز دعوت محمد، عبدالرحمن بن عوف از اولین کسانی بود که اسلام پذیرفت و برای تقویت و گسترش اسلام و تحکیم قدرت سیاسی - مذهبی حضرت محمد، امکانات مالی و اجتماعی خود را در اختیار پیغمبر گذاشت.

برخلاف نظر آقای ورداسبی و دکتر حبیب الله پایدار و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" (مبنی بر ضبط اموال و اراضی اشراف توسط پیغمبر، عبدالرحمن بن عوف مانند دیگر اشراف و بازرگانان مکه و مدینه، بعد از اسلام نیز منزلت و موقعیت طبقاتی خویش را حفظ

۱ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹۰؛ مقدمه، ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲ - فتنه الکبری، طه حسین، به نقل از: راه حسین، احمد رضائی، ص ۱۲.

کرد بطوریکه بقول مورخین: "تجارتی وسیع داشت". دکتر علی شریعتی نیز از عبدالرحمن بن عوف بعنوان "قارون امت اسلام" نام می برد که نفوذ خانوادگی و موقعیت طبقاتی خود را از دوران جاهلیت تا پس از اسلام در میان اعراب حفظ کرده بود^۱.

در مورد تعداد بردگان عبدالرحمن بن عوف (که مورد انتقاد آقای ورداسبی است) ما بجای مراجعه به متون و منابع تاریخی، خصوصاً به کتاب "راه حسین" نوشته مجاهد شهید احمد رضائی استناد می کنیم تا بار دیگر از طرف آقای ورداسبی و سازمان مجاهدین متهم به جعل و تحریف نگردیم. احمد رضائی تأکید می کند: "عبدالرحمن عوف هزار شتر، ده هزار برده و چهل هزار دینار (معادل ۱۶۰ کیلو طلا) نقد داشت"^۲.

۹- در مورد توسعه زمینداری و پیدایش اجاره و مزارعه در جامعه عربستان، آقای ورداسبی در اولین مقاله خود^۳ کوشیده اند تا نظرات ما را نفی و انکار نمایند و پیدایش اسلام و ظهور حضرت محمد را پدیده ای جدا از شرایط مادی جامعه عربستان بشمار آورند، اما در بخش چهارم انتقادات خود، بار دیگر، به تناقض گوئی افتاده و نظرات ما را بروشنی، تأیید کرده اند:

"همانطور که گفتیم: آب و زمین دو منبع اصلی قدرت و ثروت اشرافیت بود و اشراف... قطعات زمین را به کشاورزان اجاره می دادند.

۱- قاسطین، مارقین و... ص ۳۱۹، مجموعه آثار ۲۶.

۲- راه حسین، ص ۱۰، به نقل از تاریخ ویل دورانت، ج ۴، ص ۶۰.

۳- مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

پدیده اجاره و استجاره زمین، روش اصلی استثمار بود و زارع، زمین را به خاطر ثلث، ربع، سدس و یا شمن زراعت میکرد^۱.

با اینحال، آقای ورداسبی با آوردن شواهدی کوشیده اند تا ثابت کنند که "اقدامات اقتصادی حضرت محمد در نفی اجاره بندی و پدیده مزارعه بوده است".

ما، در کتاب خود با استناد به مدارک تاریخی نشان دادیم که حضرت محمد و یاران نزدیک او، املاک و اراضی خود را به اجاره و مزارعه واگذار می کردند^۲.

گفتنی است، احادیثی که شکل یا اشکالی از اجاره زمین را ممنوع می کنند (مانند احادیث استنادی آقای ورداسبی) هیچگاه اکیداً قصد ممنوعیت زمینداری بزرگ را ندارند، این ممنوعیت ها به عنصر عدم اطمینانی بازمی گردد که غالباً در اجاره زمین، به ازای سهم معینی از محصول، وجود دارد. بقول ماکسیم رودنسون (اسلام شناس برجسته فرانسوی): "فقها بخوبی می دانستند که شخص پیغمبر و جانشینان و یاران قابل احترام او، خود، زمین شان را به ازای درآمد واگذار میکردند"^۳.

۱۰ - در زیرنویس صفحه ۳۶ کتاب "اسلام شناسی" ما با

۱ - مجاهد، شماره ۲۸۴، ص ۳۰؛ راه آزادی، شماره ۱۰، ص ۳۸.

۲ - نگاه کنید به: کتاب الخراج، ابویوسف، ص ۹۸؛ کتاب الخراج، یحیی بن آدم، صص ۳۳ و ۳۵ و ۹۹ و ۱۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۴۹ و ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۴۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۲۹؛ بحرالنفوس، صص ۱۶۰ - ۱۶۱.

۳ - اسلام و سرمایه داری، ص ۴۳.

استناد به کتب تاریخی اشاره کرده ایم که: حضرت محمد بهنگام ازدواج با عایشه (دختر ابوبکر) ۴۵ ساله بود در حالیکه عایشه فقط ۶ یا ۷ سال داشت بطوریکه از خانه پدرش عروسکی به خانه شوهر می برد.^۱

آقای ورداسبی از منابع مذکور، فقط به "تاریخ طبری" مراجعه کرده و عمداً دو مرجع دیگر را نادیده گرفته اند تا باز هم، با شهادت و صداقتا بگویند: "در تاریخ طبری ذکری از این موضوع نرفته و نقل قول مجعول است".

توسل به اینگونه شیوه های ناسالم و ناصادقانه توسط کسانی که بنیاد نظرات خود را با مستندات کتاب کوچک "اسلام شناسی" بر باد رفته می بینند، البته طبیعی است. اما، ما، بار دیگر، به منابع مورد استناد خود مراجعه کردیم و دیدیم که آقای ورداسبی، باز هم دروغ گفته اند، چرا که طبری بروشنی مینویسد:

"ازدواج (محمد) با عایشه سه سال پیش از هجرت بود و عایشه در آن وقت ۶ ساله و بقولی ۷ ساله بود"^۲.

طبری در جای دیگر می نویسد که عایشه گفت:

"روزی پیغمبر به خانه ما آمد... من در نثونی بودم و باد می خوردم. مادرم مرا از نثو پائین آورد... و صورتم را با آب شست. آنگاه (مادرم) مرا کشید و برد و چون به نزدیک در رسیدم مرا نگهداشت تا کمی آرام شدم. آنگاه بدرون رفتم و پیغمبر خدا در اطاق ما بر تختی نشسته بود... و مردم و زنان

۱- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۹۱-۱۲۹۲؛ تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.
۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۳۰.

برفتند و پیغمبر در خانه ام با من زفاف کرد... من آنوقت ۷ سال داشتم...^۱
 فیلیپ حیتی^۲ و حسن ابراهیم حسن نیز، با استناد به "تاریخ طبری" تأکید می کنند:
 "عایشه (بهنگام ازدواج با محمد) ۶ یا ۷ سال داشت، بطوریکه از خانه پدرش عروسکی به خانه شوهر می برد"^۳.

۱۱ - ما ضمن تأکید بر طغیان و اعتراض مردم و ارتداد آنها از اسلام بلافاصله پس از مرگ پیغمبر و با اشاره به سرکوب شورشیان بوسیله ابوبکر، عمر، عثمان و علی یادآور شدیم:
 "دوران حکومت عمر آنچنان سخت و پرخشونت بود که کسی جرئت کوچکترین اعتراضی نداشت. در این دوره نیز شکنجه و سرکوب کسانی که به اسلام و آیات قرآن اعتراض یا تردید داشتند، رواج فراوان داشت بطوریکه در زمان عمر، حتی گفتگو از تفسیر قرآن نیز ناروا بود. او معتقد بود که: مجادله در باره قرآن کفر است"^۴.
 آقای ورداسبی ادعا کرده اند:

"اولاً: مقدمه ابوالقاسم پاینده بر نهج الفصاحه جمعاً ۱۶۷ صفحه است و علیهذا دانسته نیست که صفحه ۲۷۸ از کجا آمده است؟ ثانیاً: اصل نقل قول غیرواقعی و نادرست است و آقای اسلامشناس (یعنی میرفطروس) با تکیه بر ذهنیات خود آنرا ساخته و به پاینده

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲.

2 - Philip Hitti.

۳ - تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴ - نهج الفصاحه، حضرت محمد، ص ۸۶، مقدمه ابوالقاسم پاینده، و ص ۲۷۸.

منسوب داشته است. ثالثاً: حداقل در این گونه مسائل، حرف امثال پاینده ملاک و مستند تحقیق بشمار نمی تواند آمد. رابعاً: هیچ سند تاریخی در دست نیست که در عهد عمر سخن از بحث و اعتراض و ایرادهائی که در قرن دوم و سوم و دوران متقدم خلافت عباسی درگرفت، بمیان آمده باشد، چنه رسد به آن که سرکوب و شکنجه معترضین و مخالفان فکری اسلام رواج داشته باشد. از همه این ها بگذریم، این سوال مطرح است که چرا عمل فلان یا بهمان کس را باید به حساب پیغمبر اسلام گذاشت... آیا انصاف و شرف علمی چنین حکم می کند یا تفکر خرده کالائی و منافع اپورتونیستی؟^۱

ما نمی خواهیم با استناد به مدارک تاریخی، دوران سیاه حکومت خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) را در اینجا بازگو نمائیم و نیز نمی خواهیم که در چگونگی و ترکیب عبارات به اصطلاح "فارسی" آقای ورداسبی سخنی بگوئیم، اما در خصوص مضمون انتقادات ایشان، مختصراً یادآور می شویم:

اولاً: کتاب "نهج الفصاحه" دارای ۷۰۰ صفحه است و هر خواننده منصفی با مراجعه به صفحه ۲۷۸ جمله معروف "مجادله در باره قرآن کفر است" را (که اساساً متعلق به حضرت محمد می باشد) خواهد یافت و باز هم از خود خواهد پرسید که: دیدگان "حق بین" آقای ورداسبی چرا استناد درست مؤلف "اسلام شناسی" را ندیده اند؟

ثانیاً: با مراجعه به صفحه ۸۶ کتاب "نهج الفصاحه"، ملاحظه می کنیم که نقل قول کلی فوق نه تنها واقعی و درست است بلکه بر

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۴۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۰.

مستندات و روایات کسانی چون واقدی، دارمی و... تکیه دارد^۱.
ثالثاً: کسانی که دستی در کار تاریخ ایران و اسلام دارند، می دانند که استاد ابوالقاسم پاینده ضمن اینکه یکی از مترجمان معروف و معتبر متون تاریخی است، در عین حال یکی از شیفتگان اسلام نیز می باشند^۲. پاینده، همچنین از مؤلفینی است که کتاب های متعددی در تاریخ اسلام و تشیع نوشته است که از آنجمله می توان از کتاب معروف "علی، ابرمرد تاریخ" نام برد.

با اینهمه آقای ورداسبی توضیح نمی دهند که چرا "در این گونه مسائل (مسائل تاریخ اسلام) حرف امثال پاینده، ملاک و مستند تحقیق نیست"، در حالیکه آقای ورداسبی، خود، در کتاب مستطاب "تقدی بر اسلام در ایران پطروشفسکی"، بارها به ترجمه ها و تألیفات ابوالقاسم پاینده (از جمله به کتاب: "علی، ابرمرد تاریخ") استناد کرده اند^۳. پرسیدنی است که علت این دوگانگی (یا دورویی) در استفاده از متون و منابع تحقیقی چیست؟

آقای ورداسبی، بخوبی می دانند که نوشته های پاینده مستند به اسناد تاریخی (از جمله صحیح بخاری، شرح نهج البلاغه ابن الحدید، سنن دارمی، الطبقات الکبیر واقدی و...) می باشد و همه این منابع بعنوان منابع معتبر، بارها، مورد استفاده و استناد خود آقای ورداسبی قرار گرفته اند. بنابراین شایسته نیست که ایشان، صرفاً برای توجیه درماندگی و تناقضات خویش، در باره آقای پاینده آنگونه داوری

۱ - نگاه کنید به نهج الفصاحه، مقدمه مترجم، صص ۷۹ و ۸۲ و ۸۶.

۲ - نگاه کنید به: مقدمه ستایش آمیز و بلند کتاب نهج الفصاحه حضرت محمد.

۳ - نگاه کنید به: جزمیت فلسفه حزبی، صص ۳۵ و ۱۴۸ - ۱۴۹ و ۲۶۴.

توهین آمیز نمایند، چرا که گفته اند:

سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست

قیمت سنگ نیفزاید و زر، کم نشود

رابعاً: برخلاف پندار آقای ورداسبی، اسناد و مدارک تاریخی بروشنی گواهی میدهند که شک و تردید نسبت به آیات قرآن و بحث و انتقاد از چگونگی "وحی" و محتوای قرآن نه تنها از دوران خلافت عمر بلکه از آغاز ظهور محمد و در تمامت سالهای پیغمبری او وجود داشته است. این بحث ها و انتقادات آنچنان گسترده و آشکار بود که حتی در آیات قرآن نیز انعکاس یافته است، مثلاً در سوره عمران (آیه ۷) بروشنی تأکید می شود: "آنانی که دلی ناپاک دارند بدنبال آیات متشابه (آیاتی که معانی آنها روشن و آشکار نیستند) می روند تا آنها را مودیانہ تاویل و تفسیر نمایند".

در سوره انعام (آیه ۶۸) به پیغمبر توصیه می شود که: "چون گروهی را دیدی که برای خرده گیری و طعنه زدن در آیات قرآن گفتگو می کنند، از آنان دوری گزین!"

در سوره های مدثر (آیه ۳۱)، کهف (آیه ۱) و فصلت (آیه های ۳ و ۴) نیز اشاراتی به این امر شده است.

پرسش در باره محتوای قرآن و چگونگی جن و ملائکه، حتی به سؤال و پرسش در چگونگی خلق "خالق" (خدا) منتهی می شد بطوریکه به تصریح مسلم، بخاری و ابوداود: مردم از پیغمبر سؤال می کردند که "همه چیز را خدا آفریده، اما خدا را کی آفریده است؟". این سئوالات آنچنان شایع بود که پیغمبر را خشمگین و عصبانی می ساخت بطوریکه محمد می گفت: "گذشتگان شما از کثرت سؤال به

گمراهی افتادند^۱.

بحث در باره "قدر" (اعتقاد به اختیار انسان) نیز در زمان محمد رواج داشت بطوریکه روزی گروهی از مردم، نزدیک خانه عایشه (زن محمد) در باره "قدر" گفتگو می کردند، پیغمبر بحث و گفتگوی آنها را شنید و خشمناک از خانه بیرون جست و گفت: "امت های گذشته نیز با اینگونه بحث ها، گمراه شدند... بار دیگر پیغمبر به کسانی که در باره اختیار و اراده انسان بحث می کردند گفت: "گذشتگان شما از بحث در باره قدر بهلاکت افتادند، بشما دستور میدهم، بشما دستور میدهم که در این باب مشاجره نکنید"^۲.

در نزد محمد، قرآن، کتاب اولین و آخرین بشمار می رفت و بهمین جهت برای آن، ارزش و اهمیت اساسی قائل بود بطوریکه می گفت: "بهترین شما کسی است که قرآن را تعلیم گیرد و تعلیم دهد" زیرا که به اعتقاد حضرت محمد: "قرآن دوا است" و "مجادله در باره قرآن، کفر است"^۳.

تعصب محمد نسبت به قرآن آنچنان بود که روزی عمر صفحه ای از کتاب تورات را در دست داشت، پیغمبر از دیدن آن برآشفته و گفت: "آیا نیاوردم برای شما، بجای تورات، کتابی روشن و منزه (قرآن) که اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از آن نداشت"^۴.

اینگونه حساسیت ها در برخورد مسلمانان با کتب و فرهنگ اقوام

۱ - سنن، ابن ماجه، به نقل از: نهج الفصاحه، ص ۵۰، مقدمه پاینده.

۲ - اعلام الموقعین، صحیح ترمذی، به نقل از نهج الفصاحه.

۳ - نهج الفصاحه، حضرت محمد، صص ۲۷۸ و ۳۱۹ و ۴۴۸.

۴ - تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۳۶؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ص ۳۲.

دیگر، بی شک سیاست عملی خلفای آینده اسلام را نیز تعیین می کرد. سیاست پرهیز از کافران (یعنی غیرمسلمانان) که در سراسر قرآن بر آن تکیه می شود، عاملی بود تا اعراب مسلمان از معاشرت و برخورد با اقوام و اندیشه های دیگر خودداری کنند و در نتیجه از تحول و تکامل فرهنگی محروم بمانند.

حضرت محمد بیب داشت که اگر نگارش علوم و فلسفه آغاز شود و آثار علمی و فلسفی ملت های متمدن همسایه به عربی ترجمه گردد و در دسترس مسلمانان قرار گیرد، بنیاد عقاید مذهبی اعراب مسلمان، سست و متزلزل شود، از این رو: وقتی سعیدالخدیری از پیغمبر اجازه خواست تا به نوشتن علم پردازد، محمد با تقاضای او مخالفت کرد^۱. زیرا پیغمبر معتقد بود که: "گمراهی پیشینیان بواسطه نوشتن (علم) بوده است"^۲.

بطوریکه گفتیم: برای محمد، قرآن کتابی بود که علوم اولین و آخرین در آن مندرج است^۳. این اعتقاد باعث می شد تا مسلمانان به جز قرآن، هر کتاب دیگری را فاقد ارزش بدانند و به آثار علمی و ذخائر فرهنگی ملل دیگر به دیده عناد و دشمنی بنگرند.

با این اعتقاد بود که اعراب مسلمان پس از حمله و تصرف کشورهای متمدن، بی درنگ بسوختن و نابود کردن ذخائر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند بطوریکه در فتح مصر، عمرو بن عاص راجع به کتاب های گرانبهای کتابخانه های اسکندریه از عمر کسب

۱ - تاریخ علوم عقلی، ص ۳۳.

۲ - تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۴۳۴.

۳ - لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین = هیچ تر و خشکی نیست که در قرآن نباشد: سوره انعام، آیه ۵۹.

تکلیف کرد. عمر جواب نوشت: "اگر در آن کتاب ها مطالبی موافق کتاب خدا (قرآن) است، با وجود آن، ما را از این کتاب ها استغناء حاصل است، و اگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست، حاجتی به آنها نیست، پس به نابود کردن آن کتابها، اقدام کن!"

به محض وصول این دستور، عمروعاص محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله یک ملت باستانی را به تون (آتشدان) حمام ها افکند آنچنانکه مدت ۶ ماه حمام های مصر از سوختن این کتاب ها، گرم می شد.^۱

پس از فتح ایران نیز سعدبن ابی وقاص در مورد کتاب ها و رسالات کتابخانه های ایران از عمر دستور خواست. عمر به او نوشت: "آنها را در آب افکن!"... زیرا عمر نیز معتقد بود که با وجود قرآن، مسلمین را بهیچ کتاب دیگری احتیاج نیست.^۲

بدین ترتیب روشن می شود که برخلاف نظر آقای ورداسبی، عمر نیز که خلیفه ای خشن و آدمی عمیقاً سطحی اما بسیار متدین بود، همان سیاست حضرت محمد را در مخالفت با کتب و فرهنگ ملل بیگانه اجرا می کرد. او نیز نسبت به قرآن و آموزش آن شدیداً سختگیر بود و مخالفان و معترضین به اسلام و قرآن از شکنجه و آزار او در امان نبودند بطوریکه: "در زمان عمر، مردی بنام ضبیع به مدینه آمده بود و از متشابهات قرآن می پرسید، عمر کس فرستاد او را بیاورند. مقداری چوب خرما حاضر کرده بود. وقتی مرد بیامد، عمر چوبی

۱ - تاریخ علوم عقلی، ص ۳۳. یاقوت حموی تعداد حمام های مصر را در این زمان ۴ هزار ذکر کرده است که براساس آن می توان به تعداد کتاب های سوخته شده پی برد: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۲ - تاریخ علوم عقلی، ص ۳۴.

برگرفت و او را بزد آنچنانکه سرش خونین شد. مرد گفت: بس است! آنچه در سر من بود، بیرون برفت!^۱

عمر در آموزش و تعلیم قرآن به اعراب صحرائشین، سختگیری فراوانی داشت بطوریکه هر از گاهی کسی را برای امتحان آنان می فرستاد و اگر اعراب صحرائشین بد امتحان می دادند، عمر آنها را می زد و در کتک زدن به آنها آنچنان خشونت می کرد که گاهی مرد چادرشین زیر شکنجه و شلاق می مُرد.^۲

به پیروی از عملکردهای حضرت محمد و سیاست های فرهنگی عمر و دیگر خلفای اسلامی بود که مثلاً وقتی ابومره کندی کتابی از شام آورد و به ابن مسعود داد، او در آن نگاهی کرد و سپس طشتی پر آب خواست و کتاب را در آن فرو برد و گفت: "اسلاف شما هلاک شدند برای آنکه کتاب خویش (قرآن) را رها کردند و به کتاب های دیگر پرداختند."^۳

بنابراین: ملاحظه می کنیم که نظر آقای ورداسبی مبنی بر اینکه: "هیچ سند تاریخی در دست نیست که در عهد عمر... سرکوب و شکنجه معترضین و مخالفان فکری اسلام رواج داشته باشد" تا چه حد بی اساس می باشد.

۱۲ - آقای ورداسبی در ادامه "افاضات تاریخی" خود، ادعای دیگری نموده اند که بشدت عجیب و "تاریخی" می نماید. ایشان نوشته اند:

۱ - بستان العارفين، به نقل از نهج الفصاحه، ص ۸۲، مقدمه مترجم.

۲ - الإغانی، ابوجعفر اصفهانی، ج ۷، ص ۳۱۲.

۳ - سنن، دارمی، به نقل از نهج الفصاحه، ص ۸۲، مقدمه مترجم.

”این توضیح واضح را هم بدهیم که عباسیان نیز هیچکس را بصراف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام، مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند بلکه برعکس، برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای اجتماعی و منحرف کردن اذهان از مسائل اصلی، به آنها در ابراز و تبلیغ نظرات شان میدان میدادند. محقق لبنانی، احمد علی، در کتاب ثورة الزنج (ص ۳۵) با تکیه بر اسناد کهن مینویسد: در عهد بنی عباس کسیکه دهری مشرب یا سوفسطائی معرفی میشد، مصونیت داشت و کسیکه کتب مانوی و یا فلسفی را تدریس میکرد، از تعرض در امان بود، ولی اگر معلوم میشد، آن کس شیعه است، او را میکشند“^۱.

اولاً: اینکه ”عباسیان هیچکس را بصراف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند“ نه تنها ”توضیح واضح“ نیست بلکه اساساً یک دروغ واضح و یک جعل آشکار تاریخی است.

همه متون و منابع معتبر تاریخی (از جمله: تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، مروج الذهب مسعودی، تاریخ یعقوبی و...) بروشنی از کشتار عظیم زنادقه و مخالفان اسلام بوسیله خلفای عباسی یاد می کنند.

بررسی و شناخت زنادقه و جریان های مادی و ضداسلامی، مسئله بسیار مهمی است که باید بطور دقیق و علمی به آن پرداخت چرا که ضمن تحریف عقاید زنادقه و متفکران مادی بوسیله مورخان اسلامی، تنی از محققان غیراسلامی نیز معتقدند که ”فرهنگ

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۵.

(جامعه ایران) هرگز نمی توانسته است متفکر داشته باشد... منشاء تمام کشمکش های ذهنی تاریخ اسلام ما، اختلاف نظر در حیطه اسلام بر سر اسلام است نه اختلاف با اسلام. رویارویی با آن (اسلام) که هیچ... و اگر جز این می بود تعجب آور می بود^۱.

نویسنده محترم در قضاوت خویش (در بی فرهنگی جامعه ایران) تا آنجا پیش می رود که جامعه ایران را اساساً "جامعه اصغر ترقه ای" و "دائی جان ناپلئونی" مینامد و معتقد است که: "ایران در سراسر تاریخش... چیزی که نداشته، جنبش فکری و فرهنگی بوده است^۲. سراسر این دریای اکنون پشت رو شده از تهوع تاریخی (یعنی جامعه ایران) را میتوان به یک نگاه درنوردید و برای نمونه حتی یک زورق پویا و جویا در آن نیافت: نه از هنر، نه از شعر، نه از فکر و نه از پژوهش"^۳.

بنظر ما چنین نگاهی از ناآگاهی نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران حکایت می کند؛ نگاهی که در چشم انداز خود نه تنها زکریای رازی (کاشف الکل)، خوارزمی (مبتکر حساب اعشاری و جبر و مقابله)، غیاث الدین جمشید کاشانی (واضع محاسبه دقیق عدد "پی")، ابوموسی جابر طوسی دانشمند بزرگ علم شیمی) را نمی شناسد، بلکه اساساً از حضور متفکرانی چون ابن سینا، ابن راوندی، ابوشاکر و عمادالدین نسیمی نیز غافل است. این غفلت و ناآگاهی تا بدوران اخیر نیز امتداد می یابد بطوریکه متفکرانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و

۱ - الفیاء، شماره ۴، مقاله بابک بامدادان، صص ۳۸ و ۴۲. کلمات داخل پرانتز از ماست.

۲ - نشریه زمان نو، شماره ۱۱، اسفند ۶۴، ص ۷۱، مقاله بابک بامدادان.

۳ - نشریه زمان نو، شماره ۱۰، آبان ۶۴، ص ۲۶، مقاله بابک بامدادان.

میرزا آقاخان کرمانی را نیز شامل می‌گردد.

برای آگاهی از جریانات ضداسلامی در تاریخ، ما نظر خوانندگان را به کتاب "حلاج" (صص ۱۰۳-۱۲۶، چاپ چهاردهم) و خصوصاً به کتاب ارزشمند "من تاریخ الالحاد فی الاسلام" (عبدالرحمن بدوی) جلب می‌کنیم و در عین حال یادآور می‌شویم که بررسی اندیشه‌های الحادی و ضداسلامی و خصوصاً تحقیق در زندگی و عقاید متفکران مادی (دهری) به علت فقدان اسناد واقعی، بسیار دشوار است زیرا بخاطر خفقان و استبداد سیاه مذهبی و شکنجه و آزار حکومت‌های وقت، مخالفان اسلام و متفکران مادی اساساً یا مجالی برای ابراز عقیده نداشتند و یا آثار علمی و رسالات فلسفی آنان به توصیه شریعتمداران و اربابان دین، جمع‌آوری و سوزانده می‌شد.

جمع‌آوری و نابود کردن آثار متفکران مادی و ضد اسلامی بوسیله پاسداران دیانت و خلافت باعث شد تا عقاید این متفکران در آثار مخالفین آنان (یعنی مورخین و مؤلفین اسلامی) دستخوش جعل و تحریف گردد.

استبداد سیاه دینی و دولتی، همچنین باعث شد تا بسیاری از متفکران پیشرو، عقاید ضددینی خود را در لفافه‌ای از واژه‌های عرفانی و مذهبی ابراز نمایند. همچنین: در اشعار و آثار متفکران این دوران باید فرق "مفهوم اجتماعی" و "مفهوم فلسفی" را بدرستی شناخت زیرا که ستایش از علی یا حضرت محمد در آثار و اشعار متفکران پیشرو در

۱ - برای نمونه نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۱۲، صص ۵۱۱۷ و ۵۱۳۸. برای آگاهی از شرایط دشوار سیاسی - مذهبی متفکران پیشرو در ابراز عقاید خود نگاه کنید به: عمادالدین نسیمی شاعر و متفکر حروفی، علی میرفطروس، چاپ دوم، فصل دوم: نکاتی در شناخت جنبش‌های مترقی در ایران بعد از اسلام.

تمامت دوران سلطهٔ اسلام، اساساً یک گرایش و مفهوم اجتماعی است نه یک گرایش مذهبی و مفهوم فلسفی، همانگونه که مثلاً: عارف قزوینی برای لنین مرثیه می سراید و در اشعار خود او را ستایش می کند. شکل مذهبی اشعار و آثار متفکران پیشرو در این دوران، نمایندهٔ اعتقاد فلسفی آنها به خدا و مذهب نبوده بلکه استفاده از واژه های عرفانی و مضامین مذهبی ناشی از شرایط سخت سیاسی - مذهبی حاکم بر جامعهٔ آن روزگار بوده است.

بسیاری از آثار ادبی و اسناد تاریخی ما - در تمامت قرون وسطی - از ترس و بیم متفکران ترقیخواه در ابراز عقاید خود حکایت می کنند. مثلاً: شاعر، ریاضی دان و زندیق بزرگ، حکیم عمر خیام، در اشاره به اختناق مذهبی حاکم بر جامعه تأکید می کند:

اسرار جهان چنانکه در دفتر ما است

گفتن نتوان، که آن ویال سر ما است

چون نیست در این مردم نادان اهلی

نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ما است^۱

فضل الله نعیمی (رهبر و متفکر جنبش حروفیه) نیز بخاطر اختناق و استبداد سیاه مذهبی و برای مصون ماندن از تعقیب و تهدید پاسداران دین و دولت بود که افکار خود را در صورت های پراکنده (مختلف) ابراز می نمود:

تا به من ره نبرد کس بجز از من هرگز

در صورهای پراکنده از آن می آیم^۲

۱ - رباعیات خیام، ص ۱۸۴.

۲ - دیوان فارسی نعیمی، بکوشش رستم علی اوف، ص ۱۹.

سلطه شریعتمداران و اختناق مذهبی آنچنان گسترده بود که بسیاری از عرفا و متصوفه نیز از خشم و کین اربابان دین، دور و در امان نبودند. عارف بزرگ قرن نهم هجری (عبدالرحمن جامی) در اشاره به حکومت فقها و تسلط واعظان یادآور می شود:

منع واعظ ز خرافات، ز غوغای عوام

تتوانیم، ولیکن به دل انکار کنیم^۱

عبدالرحمن جامی، بعنوان یک عقیده نگار، از حقیقتی سخن می گوید که عقیده ما را تأیید می کند. او در بیان فرقه های متصوفه یادآور می شود:

”در میان صوفیان حقیقی، دستجات دیگری نیز وجود داشتند که شکل ادبی و اصطلاحات صوفیگری را به عاریت گرفته بودند ولی افکار واقعی و روش زندگی آنان، هیچ وجه اشتراکی با تصوف نداشت و حتی مخالف آن بودند.“^۲

بنابراین: در بررسی اندیشه های فلسفی در ایران بعد از اسلام، اولاً: باید شرایط سخت مذهبی حاکم بر جامعه آن زمان را بدرستی شناخت، ثانیاً: باید به رمز و راز واژه ها و مفاهیم، و لفافه ظاهری اندیشه های متفکران پیشرو پی برد. و ثالثاً: به محدودیت های تاریخی اندیشه های فلسفی در آن ایام و ضعف ها و کمبودهای شان، آگاه بود. مورخین و تذکره نویسان از مادیون، ملحدان و زنادقه بسیاری نام برده اند که به غیر از تنی چند، از ده ها متفکر دیگر هیچگونه اثری در

۱ - دیوان کامل جامی، غزل ۱۰۹۲.

۲ - نفحات الانس، صص ۱۳ - ۱۷.

دست نیست.

هسته های نخستین ماده گرائی در دوران اسلامی را می توان در افکار "دهری" های اسلام یافت. متفکران این دوره، مرگ و دیگر پدیده های طبیعی را تنها به اتکاء به قوانین "دهر" (دنیای مادی) تبیین می کردند.^۱

"دهری" ها، وجود را فقط عبارت از حیات مادی و دنیوی می دانستند. آنها، زمان را بی نهایت، ازلی و ابدی می پنداشتند و بر این اساس، نه بوجود خالق (خدا) معتقد بودند و نه به حشر و قیامت اعتقاد داشتند. "دهری" ها معتقدات عامه مردم و آنچه را که در باره ملائکه، جن، رؤیا و امثال آن می گفتند، مسخره می کردند و این معتقدات را خرافات می شمردند.^۲

ماده گرائی در تاریخ ایران و اسلام در جریان مبارزه علیه خرافه پرستی و مذهب شکل گرفت. این جریان فلسفی با مبارزه گروه های پیشرو جامعه که خواستار شناخت جدیدی از طبیعت و انسان بودند پیوند داشت.

تعلیمات این متفکران، با منافع اربابان دین و پاسداران سیاسی آنان (خلفا) عمیقاً تضاد داشت. بهمین جهت تاریخ فلسفه مادی و عقاید ضداسلامی از خون متفکران آزاده همواره رنگین است.

آقای ورداسبی باید بسیار شجاع و با صداقت باشند تا یکی از مهمترین دوره های تاریخ اسلام (یعنی دوره عباسیان) را که عرصه

۱ - نگاه کنید به: قرآن، سوره الجاثیه، آیه ۲۴.

۲ - برای آگاهی از منشأ دهری ها در فلسفه اسلامی نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۲۱۶ - ۲۱۸.

خونین ترین پیکارهای فلسفی و ضداسلامی بود، جعل و تحریف نمایند آنچنانکه مدعی شوند: "عباسیان هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام، مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند". منابع معتبر تاریخی، بروشنی نشان میدهند که در همه حکومت های اسلامی و از جمله در دوره عباسیان، مخالفان اسلام را هر جا که دستگیر می کردند، غالباً زنجیر کرده و به درگاه خلیفه میبردند تا بدستور او کشته شوند و هرگاه محل تجمع آنان را کشف می نمودند، آنجا را همچنان بر سرشان خراب می کردند.^۱

مثلاً: مهدی (خلیفه عباسی) ده سال خلافت کرد و تمام این مدت را به تعقیب و شکنجه و اعدام ملحدین و مخالفان اسلام گذراند. پسرش (هادی) نیز گفته بود: "بخدا اگر زنده بمانم همه مخالفان اسلام را خواهم کشت". بگزارش طبری و ابن اثیر: "هادی (خلیفه عباسی) برای اعدام زنداقه و مخالفان اسلام، هزار دار بر پا کرده بود".^۲ این گزارش کوتاه نشان میدهد که تعداد زنداقه و مخالفان اسلام در آن عصر فراوان بوده اند.

مسعودی تأکید می کند:

"مهدی (خلیفه عباسی) بقتل کفار و بدکیشان و

زنداقین، که در زمان او عده شان افزون شده بود، بسی کوشید"^۳.

یعقوبی (مورخ شیعی) نیز می نویسد:

۱ - حلاج، چاپ چهاردهم، ص ۱۱۰.

۲ - تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۱۳؛ کامل، ج ۱۰، ص ۵۲.

۳ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۹۶.

” مهدی (خلیفه عباسی) در تعقیب زندیقان و کشتن آنها اصرار ورزید تا آنکه مردم بسیاری را کشت و به وی خبر رسید که منشی او، صالح بن ابی عبیدالله، زندیق است. پس او را فرا خواند و چون بدرستی آنچه در باره او شنیده بود، نزد وی به ثبوت رسید، از وی خواست توبه کند. اما صالح گفت: از عقیده ای که دارم باز نمی گردم و بجز آن نیازی ندارم. پس مهدی (خلیفه عباسی) پدر صالح را فرمود تا برخیزد و گردن پسرش را بزند، او هم برخاست و شمشیر را گرفت و آنگاه به پسرش نزدیک شد، لیکن چون شمشیر را بلند کرد، برگشت و گفت: ای امیر مؤمنان! من شنوا و فرمان پذیر برخاستم، اما همانچه مرد را در باره فرزندش فرا می گیرد، مرا فرا گرفت... مهدی وی را فرمود تا بنشیند و سپس دستور داد که گردن پسر را پیش روی او زدند و سپس نامه ای را به وی املاء کرد و عبیدالله به پسر کشته خود می نگریست... صالح بن عبدالقدوس را نیز نزد خلیفه آوردند و از او توبه خواست و توبه کرد اما چون از نزد مهدی (خلیفه) بیرون رفت، این گفتار او را به مهدی رساندند: پیرمرد (خلیفه) خوی های خود را رها نمی کند تا آنکه در زیر خاک نمناک گورش پنهان کرده شود. خلیفه گفت: باز هم چنین می گوئی! پس او را بازگرداند و گردنش را زد...“^۱.

حتی هارون الرشید عباسی نیز که به سبب نفوذ خاندان ایرانی برآمده به علم و فلسفه و ترجمه آثار فلاسفه یونان علاقه داشت، در

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۰۱-۴۰۲.

تعقیب و سرکوب زنادقه و دیگر مخالفان اسلام کوشش بسیار کرد. طبری در شرح حوادث سال ۱۷۰ هجری یادآور می شود که: هارون الرشید همه کسانی را که متواری یا مخفی شده بودند، عفو نمود مگر زندیق ها را، که یونس بن افروه و یزیدبن فیض از جمله آنها بودند.^۱ یونس بن افروه در معایب و مفسد اسلام کتابی تألیف کرده بود.^۲

بنابراین: ملاحظه می شود که "توضیح واضح" آقای ورداسبی مبنی بر اینکه: "عباسیان هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند" ... تا چه اندازه دروغ، بی اساس و مغایر با اسناد تاریخی است.

برخلاف نظر آقای ورداسبی و نیز برخلاف نظر روشنفکرانی که بتازگی در "تاریخ نکبت بار ما"^۱ دینیت و اسلامیت جامعه ایران را کشف کرده اند و در عین حال معتقدند که: "جامعه اصغر ترقه ای و دانی جان ناپلئونی ما، هرگز قادر نخواهد بود که از این ادبار فرهنگی، از این خفت اجتماعی و از این مذلت سیاسی برهد. هر گوشه ای از این جامعه، تنوری است برای تافتن بی حمیتی ها و بی حقیقتی ها... جامعه ای که در حق دینی خود فروتر می رود و چاه سقوط آینده را برای نسل های بعد همچنان فراختر، ژرفتر و لغزنده تر می سازد"^۲ ... ما معتقدیم که همین جامعه به اصطلاح "اصغر ترقه ای" در عرصه ها و مقاطع مختلف تاریخی و در زیر وحشیانه ترین سرکوب های قهر دینی و دولتی، برای ارتقاء آگاهی و کسب آزادی خویش مبارزه کرده و

۱- تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۳۱.

۲- در باره کلمه "زندیق" و کاربرد آن نگاه کنید به: حلاج، چاپ چهاردهم، صص ۱۰۵-۱۰۶.

۳- نشریه زمان نو، شماره ۱۰، آبان ۶۴، صص ۲۵-۲۶، مقاله بابک بامدادان.

اینک نیز، در یکی از سیاه‌ترین و خونبارترین دوره‌های تاریخ ایران، با تلاش خونین خویش، می‌رود تا یکی از موانع اساسی پیشرفت و تکامل اجتماعی (یعنی قهر دینی) را بگور بسپارد.

۱۳ - آقای ورداسبی در ادامه "توضیح و اضمحلت" خود ادعای عجیب دیگری نیز کرده‌اند و نوشته‌اند:

"به گزارش طبری، منصور، خلیفه خونخوار عباسی می‌گفت: هرکس مخالف خدا باشد ولی از ما اطاعت کند، برای ما مان خیلی بهتر است که خدا را اطاعت و ما را مخالفت کند".^۱

ما، همه صفحات تاریخ طبری را مطالعه کردیم و اثری از این "سند" به غایت عجیب نیافتیم، بلکه طبری، بطور روشن و آشکار، می‌نویسد که منصور (خلیفه عباسی) به پسرش (مهدی) سفارش کرد:

"بدان! که خدا در کتاب خویش (قرآن) دستور داده که شکنجه و عقوبت کسی که در زمین به تباهی کوشد، مضاعف شود... کسانی که با خدا و پیغمبر خدا می‌ستیزند، سزای شان جز این نیست که کشته شوند یا بر دار شوند یا یکی از دست‌ها و یکی از پاهایشان، به عکس یکدیگر، بریده شود. پسرکم! سلطه، ریسمان استوار خداست و دستاویز محکم آن؛ دین قائم خدا (اسلام) است، به حفظ و رعایت آن بکوش و آنرا مصون دار و از آن (اسلام) دفاع کن. ملحدان را از میان بردار و منحرفان را از ریشه برانداز و برون شدگان (از دین) را بسا

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۵.

عقوبت بکش و اعضاء ببرا...!

در اجرای سفارش منصور عباسی بود که پسرش (مهدی) قتل عام "کفار و بدکیشان و زنادقین" را در تمامت دوران خلافت خویش دنبال کرد.^۲

۱۴ - در پایان این بخش باید افزود که ادعای دیگر آقای ورداسبی مبنی بر اینکه: "اگر معلوم می شد که آن کس، شیعه است، (خلفای عباسی) او را میکشتمند" نیز بی اساس و مغایر با حقایق تاریخی می باشد.

ما، در اینجا، قصد نداریم که به مماشات، سازش، همکاری و همگامی امامان شیعه با حکومت های اموی و خصوصاً عباسی پردازیم، اما پرسیدنی است:

مگر این، زین العابدین (پسر امام حسین) امام چهارم شیعیان نبود که در تمامت دوران حکومت یزید و دیگر خلفای اموی در امنیت و آسایش زیست و آنچنان ثروتی داشت که هزینه چهارصد خانواده پر فرزند را می پرداخت.^۳

مگر این، محمدباقر (امام پنجم شیعیان) نبود که در زمان خلفای اموی در رفاه و راحتی می زیست و به تدریس و تعلیم فقه شیعه مشغول بود و دارای ثروت بسیار بود آنچنانکه "آنحضرت را غلامان

۱ - تاریخ طبری، ج ۱۱، صص ۵۰۵۰ - ۵۰۵۱.

۲ - نگاه کنید به: حلاج، صص ۱۱۰ - ۱۱۱.

۳ - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۹. در باره تعداد بردگان و دیگر ثروت های آن حضرت نگاه کنید به: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۷۲؛ ج ۲، صص ۶، ۹ - ۱۰.

بیشمار و مزارع و املاک و مواشی (گاوها و شترها) و مراعی (چراگاه ها) و ثروت بی حد بود و بخشش های او کمتر از پانصد هزار درهم نبود^۱.

مگر این، امام جعفر صادق (امام ششم شیعیان، پیشوا و مؤسس شیعه جعفری) نبود که در تمامت دوران منصور (خلیفه عباسی) در کمال راحتی و رفاه به تبلیغ و تعلیم فقه شیعه مشغول بود و اشخاص و خصوصاً افراد خانواده خود را از شرکت در فعالیت های سیاسی باز می داشت؟^۲

مگر این، امام جعفر صادق نبود که از طرف همین خلیفه عباسی به دریافت لقب "امام صادق" نائل آمد؟^۳

مگر این، امام موسی کاظم (امام هفتم شیعیان) نبود که بهترین پیوندها و ارتباطات را با هارون الرشید عباسی داشت؟ و آنچنان ثروت هنگفتی کسب کرده بود که موجب شگفتی مورخین است.^۴

مگر این، امام رضا (امام هشتم شیعیان) نبود که ضمن ازدواج با دختر مأمون (أم الحیبیه)، به ولیعهدی خلیفه عباسی انتخاب شد؟

۱ - منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۷۵؛ ج ۲، صص ۱۰۷ و ...

۲ - در این باره نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، صص ۲۰۸ - ۲۰۹ و ۲۲۳؛ کتاب الوزراء والکتاب، جهشیاری، صص ۱۲۱ - ۱۲۲. برای آگاهی از بخشی از ثروت ها و بذل و بخشش های امام صادق نگاه کنید به: منتهی الآمال، ج ۱، صص ۵۷۲ - ۵۷۳.

۳ - نگاه کنید به: مقاتل الطالبیین، سید احمد صقر، ص ۲۰۶.

۴ - اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ شیعه علوی، شیعه صفوی، دکتر علی شریعتی، ص ۲۰۱؛ اسلام شناسی (۳)، علی شریعتی، ص ۱۷۴. برای آگاهی از بخش کوچکی از ثروت های امام موسی کاظم نگاه کنید به روایت هندوشاه در: تجارب السلف، صص ۱۲ - ۱۳.

مگر این، امام رضا نبود که از مبارزات زبیده علیه خلافت عباسی، خشمگین و بیزار بود؟^۱

مگر این، امام محمدتقی (امام نهم شیعیان) نبود که ضمن ازدواج با دختر دیگر مأمون عباسی، ۲ میلیون درهم (معادل ۸ هزار کیلو نقره) نیز بعنوان "دامادی" از خلیفه عباسی دریافت کرد؟^۲

پنابراین، آقای ورداسبی با کدام صداقت و انصاف علمی از "مصونیت و آزادی مخالفان اسلام" و از "شکنجه و آزار شیعیان توسط خلفای عباسی" سخن می گویند؟

باید دانست که مخالفت خاموش و گاه آشکار بعضی امامان شیعه، اساساً از انگیزه های قشری (مانند اجراء کامل اصول و حدود اسلامی) و از هدف های خاص آنان (مانند استقرار خلافت موروثی خاندان علی یا کسب سهم بیشتر در حکومت) سرچشمه می گرفت.

بررسی دقیق "واقعه کربلا"، بروشنی نشان میدهد که در "قیام امام حسین" نیز انگیزه های مردمی و مترقی، بسیار اندک بوده اند. قابل ذکر است که در تمامت دوران حکومت ظالمانه معاویه (پدر یزید) - حدود بیست سال - امام حسین روابط دوستانه و محترمانه ای با وی داشت. نظریه پردازان "تشیع سرخ علوی" (از جمله دکتر شریعتی و آقای ورداسبی) که معاویه را "نماینده اشرافیت تاریخی" و "مرکز و مظهر ارتجاع سیاسی" دانسته اند، عمداً در این باره سکوت می کنند که در سفرهای معاویه به مکه و مدینه، امام

۱ - زندگی سیاسی هشتمین امام، جعفر مرتضی حسینی، ص ۱۲۳.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۹۳. در باره ثروت های آن حضرت نگاه کنید به: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۷۵.

حسین همواره اولین کسی بود که به پیشواز معاویه می‌شتافت و "نماینده اشرافیت تاریخی" و "مرکز و مظهر ارتجاع سیاسی" را در آغوش می‌گرفت^۱ و حتی بفرمان معاویه در سال ۴۹ هجری در جنگ قسطنطنیه شرکت کرد^۲. با چنین مناسبات و روابط دوستانه‌ای بود که علیرغم خواست توده‌ها در خلع معاویه و سرنگونی حکومت بنی‌امیه امام حسین می‌گفت: "میان من و معاویه عهدی است که آنرا نقض نمی‌کنم. بنابراین تا معاویه زنده است من (امام حسین) علیه او مبارزه و طغیان نمی‌کنم". امام حسین در نامه‌ای به معاویه تأکید کرد که: "من خواهان نبرد یا مخالفت با تو نیستم" و از این رو به یاران خویش گفت: "تا معاویه زنده هست باید هریک از شما خانه نشینی را پیشه خود سازد"^۳. در برابر این آرامش و حسن تفاهم بود که امام حسین همواره از کمکهای مالی هنگفت معاویه برخوردار می‌شد، بطوریکه مقرری امام حسن و امام حسین، که در زمان عمر، سالی پنج هزار درهم بود، معاویه آنرا به سالی یک میلیون درهم (یعنی دویست برابر، معادل ۴ هزار کیلو نقره) افزایش داد^۴. روایات مورخین اسلامی در باره ثروت‌ها، اراضی و املاک و بذل و بخشش‌های امام

- ۱ - نگاه کنید به: اخبار الطوال، ص ۲۴۳؛ روضة الصفا، ج ۳، صص ۸۰، ۸۱ و ۸۳.
- ۲ - زندگانی امام حسین، ص ۱۲۲. در زمان عثمان نیز امام حسن و امام حسین در جنگ علیه مردم طبرستان شرکت کردند. نگاه کنید به: فتوح البلدان، ص ۱۸۳؛ مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۱۵۲.
- ۳ - اخبار الطوال، صص ۲۴۴ - ۲۴۵ و ۲۴۸؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۱۵؛ ارشاد، شیخ مفید، ص ۲۰۶.
- ۴ - تاریخ تمدن اسلام، ج ۴، ص ۸۸. در صلحنامه امام حسن و معاویه از جمله قرار شد که هر سال مبلغ دو میلیون درهم نیز به امام حسین پرداخت شود؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۱.

حسین چنان است که باعث شگفتی و حیرت می شود^۱. دیگر افراد خاندان علی نیز از رشوه ها و هدیه های معاویه برخوردار بودند آنچنانکه مثلاً: عبدالله بن جعفر (پسر عموی امام حسن و امام حسین) از معاویه پول های هنگفت گرفت و آنرا بین مطربان و آوازخوانان و شاعران، بذل و بخشش کرد. همین عبدالله بن جعفر نه تنها از مقرری سالیانه بهره می برد، بلکه هر از گاه به نزد معاویه (به دمشق) می رفت و از او پول ها می گرفت. عبدالله پس از مرگ معاویه نزد یزید رفت. یزید از او پرسید: مقرری تو چند است؟ عبدالله گفت: یک میلیون درهم. یزید گفت: از امروز دو میلیون درهم بتو می دهم. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای تو! پیش از تو، به هیچکس این جمله را نگفته بودم. یزید گفت: مُجدداً آن را دو برابر کردم^۲.

عقیل (برادر حضرت علی) نیز از رشوه ها و هدایای معاویه بهره ها برد بطوریکه کار بنجائی رسید که روزی معاویه از عقیل خواست تا علی را لعنت کند. عقیل بر منبر رفت و گفت: "ای مردم! معاویه بمن فرمان داد تا علی را لعنت کنم که بر او لعنت باد!"^۳

۱ - برای آگاهی از املاک و اراضی و ثروت ها و بخشش های امام حسین از جمله نگاه کنید به: کتاب الخراج، یحیی بن آدم، ص ۷۵؛ کتاب الخراج، قاضی ابویوسف، ص ۳۵؛ الحسین، علی جلال، ج ۱، صص ۶۳ و ۱۰۷؛ منتهی الآمال، ج ۱، صص ۳۱۹، ۳۴۸ - ۳۵۰ و ۵۷۳. در صحرای کریلا، امام حسین به ابن سعد (فرمانده سپاه یزید) پیشنهاد دادن خانه ها و املاک خوبی در مدینه نمود به این شرط که از جنگ با وی خودداری کند، اما ابن سعد پیشنهاد امام را نپذیرفت. نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰۸؛ زندگانی امام حسین، صص ۸۴ - ۸۷ و ۹۲ - ۱۰۰ و ۳۳۷.

۲ - تاریخ فخری، ابن طقطقی، صص ۹۶ - ۹۷؛ تاریخ تمدن اسلام، ج ۴، ص ۸۸.

۳ - تاریخ فخری، ص ۹۷، مقایسه کنید با: مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰.

بررسی دقیق "واقعه کربلا" همچنین نشان میدهد:

الف: در "واقعه کربلا" امام حسین هیچگاه قصد جنگ با لشگریان یزید و علاقه ای به شهادت نداشت بلکه با توجه به ضعف، پیری و ناتوانی و تعداد اندک یارانش (و خصوصاً حضور کودکان خردسال و شیرخوار که مغایر با آمادگی جنگی و تدارک قیام است)، پس از محاصره امام توسط سپاهیان یزید، امام حسین حداقل ۵ بار تقاضای بازگشت کرد، اما ابن سعد از بازگشت امام به مکه یا مدینه جلوگیری کرد^۱.

ب: در طول روزهای محاصره و مذاکره در صحرای کربلا، امام حسین به یاران و غلامانش تأکید کرد: "من کسی نیستم که جنگ را با لشگریان یزید آغاز کنم"^۲.

پ: مهم تر اینکه: در طول مذاکرات و گفتگوهای متعدد با سپاهیان یزید (که با ضعف و تزلزل آشکار امام حسین همراه بود) امام حسین هیچگاه از یزید به زشتی و درشتی نام نبرد بلکه حتی ضمن تأکید بر خویشاوندی نزدیکش با ابن سعد از وی خواهش کرد که او را پیش "امیرمؤمنان" (یعنی یزید) ببرد تا دست در دست یزید بگذارد و با او بیعت کند، اما ابن سعد با تقاضای امام موافقت نکرد و گفت: "نه! باید تسلیم ابن زیاد (حاکم دست نشانده یزید در کوفه) شوی!"^۳ در

۱- نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۷۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۴؛ اخبار الطوال، ص ۲۷۶؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۱۴۴؛ شهید جاوید، صالحی نجف آبادی، ص ۲۰۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰۱؛ اخبار الطوال، ص ۲۷۵.

۳- نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۷۴ و خصوصاً ص ۲۹۷۸. باید دانست که "ابن سعد" پسر سعد بن ابی وقاص (یکی از هشت تن نخستین یاران پیغمبر و جزو "سابقون" و "عشرة مبشره") بوده است. نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۰.

این رابطه، شمر که دارای قریحه شعر و ادب و شجاعت بود^۱ و در جنگ صفین در لشکر علی حضور داشت و سپس مدت ها در کوفه به روایت حدیث مشغول بود^۲ - گویا بخاطر نسبت خانوادگی با بعضی از برادران حسین - با امان نامه ای به خیمه های امام حسین رفت و به آنان گفت:

”پسران خواهر ما بیایند! ای پسران خواهر ما! شما در امانید.“^۳

بنابراین: اگر پافشاری و اصرار شخص ابن زیاد وجود نمی داشت، چه بسا که ”واقعه کربلا“ نیز اتفاق نمی افتاد^۴.

ج: متون معتبر تاریخی تأکید می کنند که یزید نیز رضایت و علاقه چندانی به کشتن امام حسین نداشت زیرا معاویه در وصیت خود به یزید تأکید کرده بود که: ”حسین بن علی، مردی است کم خطر... اگر بر او دست یافتی، گذشت کن!“^۵

۱ - زندگانی امام حسین، عمادزاده، ص ۱۹۵.

۲ - لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ذیل شمر.

۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۱۱؛ زندگانی امام حسین، زین العابدین رهنما، ج ۲، ص ۳۶۲.

۴ - بعضی از منابع معتبر ضمن اشاره به مصادره کاروانی از کالاهای یزید توسط امام حسین، علت اختلاف و دشمنی یزید و امام حسین را به ماجرای زن هوسباز و زیبارویی بنام ”ارینب“ مربوط می دانند که گویا ابتداء معشوقه یزید بود اما در آستانه ازدواج با یزید، بخاطر وعده و وعیدهای امام حسین، از یزید دل برید و به عقد و ازدواج امام حسین درآمد و... نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۶۸؛ اخبار الطوال، ص ۲۶۹؛ زندگانی امام حسین، ج ۱، صص ۳۸-۵۶، ۸۰-۹۰ و ۱۵۳-۱۶۲ و...؛ زندگانی امام حسین، عمادزاده، صص ۱۲۹-۱۳۲.

۵ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۸۸۸-۲۸۸۹ و ۳۰۷۱ و ۳۰۷۴-۳۰۷۵ و ۳۰۷۷ و ۳۰۷۹؛ اخبار الطوال، صص ۲۵۰ و ۲۸۳؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۹۵؛ تجارب السلف، ص ۶۳؛ شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۳۳.

هم از این رو بود که با آگاهی از قتل امام حسین، "اشک در چشمان یزید حلقه زد" و در حضور شمر به وی دشنام داد و سپس خواهران، زنان و فرزندان امام حسین را بحضور پذیرفت و از "واقعه کربلا" اظهار تأسف و تألم کرد. به دستور یزید به هریک از افراد خانواده حسین، پیشکش ها و هدایای بسیار دادند و سپس فرمان داد تا آنان را با عزت و احترام به محل اقامت شان بازگردانند. در برابر این عزت و احترام و هدایا و عطایای یزید، سکینه (دختر امام حسین) می‌گفت: "هیچ کس را که منکر خدا باشد از یزیدبن معاویه بهتر ندیدم".^۱

۱۵ - ما، در یک نقل قول آزاد و کلی از سه کتاب تاریخی یادآور شدیم که "یزیدبن ثابت از توانگران عریستان و از نزدیکترین اصحاب پیغمبر و کاتب وحی بود. او پس از مرگ پیغمبر، قرآن را جمع‌آوری و تنظیم کرد و وقتی مرد، آنقدر طلا و نقره از خود باقی گذاشت که با تبر می شکستند. اموالی که بجز این طلاها و نقره‌ها از او باقی ماند، صد هزار دینار طلا (معادل ۴۰۰ کیلو طلا) ارزش داشت".

آقای ورداسبی در انتقاد خویش ما را متهم کرده‌اند:
 " (مؤلف اسلام شناسی) برای آن که سمتگیری اجتماعی اسلام و مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر را قلب و تحریف کند با استناد به طبری (ج ۴، ص ۱۳۰۳) می‌نویسد: "یزیدبن ثابت از توانگران عریستان و از نزدیکترین اصحاب پیامبر و کاتب وحی بود" در حالیکه

۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۷۷؛ اخبار الطوال، صص ۲۸۳ - ۲۸۴.

طبری فقط نوشته: زید یکی از دبیران پیامبر بوده، همین و بس!^۱

آقای ورداسبی - متأسفانه - دو مأخذ دیگر (یعنی: حبیب السیر و کتاب الوزراء و الکتاب) را، عمداً نادیده گرفته اند. همچنین، ظاهراً ایشان نمی دانند که در متون و منابع اسلامی "دبیر" مترادف "کاتب" و "نویسنده" است که شامل نویسندگان یا کاتبان وحی نیز می شود بطوریکه یعقوبی در ذکر "نویسندگان پیغمبر" می گوید:

"و نویسندگانش که وحی و نامه ها... را می نوشتند عبارت بودند از علی ابن ابیطالب، عثمان بن عفان، معاویه بن ابی سفیان، زیدبن ثابت، مغیره بن شعبه و..."^۲

مؤلف "تاریخ گزیده" نیز در ذکر "دبیران رسول" تأکید می کند:

"عثمان بن عفان و علی بن مرتضی، کاتبان وحی بودند... و زیدبن ثابت (نیز) وحی نبشتندی"^۳.

اینکه آقای ورداسبی ما را به "قلب و تحریف مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر" متهم کرده اند، بی اساس است، زیرا این: اسناد و مدارک معتبر تاریخی است که "مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر" را به معرض قضاوت و داوری قرار می دهند:

ما، در کتاب "اسلام شناسی" مختصراً به این امر پرداخته ایم و در زیر نیز در باره "مواضع ضداشرافی پیامبر اسلام" اسناد دیگری را

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۶. در باره جنایات مغیره و خصلت های فرصت طلبانه او نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۲، ص ۸۰۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۸۲-۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۶؛ ج ۵، صص ۱۸۷۹-۱۸۸۳ و ۲۰۲۶؛ ج ۷، صص ۲۷۱۵ و ۲۷۳۷.

۳ - تاریخ گزیده، ص ۱۶۴.

ارائه خواهیم داد و در این مورد، خصوصاً، به نوشته های خود آقای ورداسبی و نیز به نوشته های بزرگترین نظریه پرداز "اسلام راستین" (دکتر علی شریعتی) استناد خواهیم کرد تا بار دیگر توسط آقای ورداسبی، به "قلب و تحریف مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر" متهم نگردیم.

۱۶ - ما، در یک نقل قول آزاد و کلی، نوشته ایم:

"خالدبن ولید از اشراف و ثروتمندان بزرگ قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او بسیار شادمان گردید و خالد را به ریاست سواران منصوب نمود."^۱
 آقای ورداسبی معتقدند که این موضوع "از پایه نادرست است، نه خالدبن ولید از اشراف و ثروتمندان بزرگ قریش بود و نه طبری هیچ اشاره ای به این موضوع کرده است"^۱.

شخصیت خالدبن ولید معروف تر و شناخته شده تر از آنست که ما، در اینجا خواهیم به توصیف آن پردازیم. او، بی تردید یکی از خشن ترین و خونریزترین سرداران صدر اسلام است که در استقرار اسلام و تحکیم حاکمیت سیاسی - مذهبی حضرت محمد کوشش های بسیار کرد و هم از این رو، پیغمبر او را "شمشیر خدا" نامید^۲.
 این "شمشیر خدا" در سرکوب "اهل رده"^۳ نقش فراوان داشت و در ادامه سرکوب و قتل عام های گسترده خود، بسیاری را از فراز

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راد آزادی، شماره ۵، ص ۴۰.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۱۲ و ۱۱۷۱؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۷۱۶.

۳ - یعنی توده های عربی که بلافاصله پس از مرگ حضرت محمد از اسلام برگشته و مرتد شده بودند.

خانه ها و بلندی کوهها، به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبایل و طوایف عرب برقرار ساخت که ”همگی به قبول اسلام گردن نهادند“^۱.

خاستگاه اشرافی خالدبن ولید در نظر اهل تحقیق آنچنان آشکار است که هر محققى را از توسل جونی به اسناد و مدارک مختلف بی نیاز میسازد، با اینحال برای اینکه بی پایگی انتقادهای آقای ورداسبی را نشان دهیم، موارد زیر را یادآور می شویم:

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

” خالدبن ولید از صحابه و فاتحان بزرگ اسلام است. در زمان جاهلیت (یعنی قبل از اسلام) او نیز از اشراف قریش بود... در سال هفتم هجری - قبل از فتح مکه - او و عمروبن عاص اسلام آوردند و پیغمبر از مسلمان شدن او مسرور شد و از جانب پیغمبر به ریاست سواران نائل آمد“^۲.

میرخواند نیز به سرور و شادمانی پیغمبر از مسلمان شدن خالدبن ولید اشاره می کند^۳.

دکتر علی شریعتی نیز می نویسد: ”عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و خالدبن ولید... همه از رجال بانفوذ و وابسته به خاندان های اشرافی قریش و سرمایه دار (بودند) که نفوذ خانوادگی

۱ - ما نمونه هایی از جنابات خالدبن ولید را در کتاب اسلام شناسی، صص ۴۲ و ۴۳ و ملاحظاتی در تاریخ ایران، صص ۶۵-۶۶، بدست داده ایم. در مورد خدمات و جنگ های خالدبن ولید در استقرار و گسترش اسلام نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۲ به بعد و صص ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶، ج ۴، صص ۱۳۵۰ به بعد.

۲ - الاصابه، ج ۱، صص ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ به نقل از لغت نامه دهخدا، ذیل خالد.

۳ - روضة الصفا، ج ۲، صص ۴۳۲ - ۴۳۴.

و موقعیت طبقاتی خود را از دوران جاهلیت در میان عرب، حفظ کرده بودند^۱.

دکتر شریعتی، در جای دیگر، تأکید می‌کند: "مردم آن عصر (زمان پیغمبر) بیش و کم احساس می‌کردند که این اشرافیت است... که در سقیفه پیروز شد... و اشرافی چون خالدبن ولید... را به بزرگترین پست‌های سیاسی و نظامی نشانده^۲."

۱۷ - آقای ورداسبی نوشته‌اند:

(مؤلف اسلام شناسی) "با استناد به طبری و چند مأخذ دیگر از عده‌ای به اصطلاح "اشراف و ثروتمند" نام می‌برد که گویا "از طرف محمد به مقامات و مسئولیت‌های مهمی منصوب شدند" این مطلب نیز مجعول است و در منابع مورد استناد و منجمله طبری وجود ندارد و اساساً هیچ مورخی ننوشته که پیامبر، نامبردگان را به چنین مشاغل و مناسبی گمارده باشد^۳."

افراد و شخصیت‌هایی که آقای ورداسبی با جمله "به اصطلاح اشراف و ثروتمند"، ماهیت طبقاتی آنان را انکار می‌کنند، عبارتند از: ابوبکر، عثمان، علی، زبیر بن عوام، طلحه و عبدالرحمن بن عوف.

در این مورد، ما ضمن مراجعه به متون و منابع تاریخی و استناد به نوشته‌های دکتر علی شریعتی و نیز با مراجعه به نوشته‌های

۱ - قاسطین، مارقین، ناکتین، ص ۳۱۹. مجموعه آثار ۲۶.

۲ - همان مأخذ، ص ۳۲۱.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۰.

مجاهد شهید (احمد رضائی) و همچنین با استناد به نوشته های خود آقای ورداسبی، پندارهای ایشان را - بار دیگر - نشان می دهیم چرا که بقول مولانا:

پرده پندار می باید درید

توبه تزویر می باید شکست

اینکه بسیاری از محققان اسلامی (از جمله دکتر شریعتی، طالقانی، مطهری، ورداسبی، مجاهدین و...) تأکید کرده اند که: "نخستین کسانی که دعوت محمد را با آغوش باز پذیرفتند، توده های پابرنه و بردگان ستمکش بودند..." اساساً یک دروغ تاریخی است. همه اسناد و مدارک معتبر (مانند تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و...) بروشنی نشان میدهند که نخستین کسانی که دعوت محمد را پذیرفته بودند گروهی از اشراف و ثروتمندان مکه بودند، این اشراف و ثروتمندان که در قرآن، "سابقون" و "مقربان پیشگاه خدا" نامیده شده اند، عبارت بودند از:

۱ - خدیجه

۲ - ابوبکر

۳ - عثمان

۴ - زبیر بن عوام

۵ - عبدالرحمن بن عوف

۶ - سعد بن ابی وقاص

۷ - طلحه

ثروت ها و امکانات اجتماعی این افراد، در تحکیم قدرت محمد

۱ - سوره واقعه، آیه ۱۰؛ سوره توبه، آیه ۱۰۰.

و ترویج و تقویت دین اسلام، نقش مهم و اساسی داشت. مثلاً: خدیجه از بزرگترین اشراف و ثروتمندان مکه بود و حضرت محمد در سن ۲۴ سالگی، با دوران‌دیشی و آینده‌نگری ضمن ازدواج با خدیجه ۴۵ ساله، تمام امکانات اقتصادی و موقعیت اجتماعی او را در اختیار گرفت بطوریکه:

”رسول خدا از مال خدیجه فراحی می‌کرد و می‌بخشید که او را هیچ بازداشت نبود و خلق، همه بر او (پیغمبر) بدان سخاوت و امانت گرد آمدند، همه اتفاق کرده بودند که مهتری قریش، محمد را دهیم“^۱.

محققان اسلامی و مدعیان ”اسلام راستین“ در بررسی‌های خود کوشش کرده‌اند تا بر مماشات، سازش و ائتلاف پیغمبر با اشراف قریش و بنی‌امیه، سرپوش فراموشی و سکوت بگذارند تا بدینوسیله ”تحقق نخستین جامعه بی‌طبقه توحیدی در زمان حکومت پیغمبر“ را ثابت نمایند و در عین حال مدعی شوند که ”اسلام انقلابی و شریعت ناب محمدی از دوزان ابوبکر و خصوصاً عثمان از منسیر راستین و انقلابی خود منحرف شده“ بطوریکه ”زمینه بقدرت رسیدن بنی‌امیه و تجدید حیات طبقه اعیان و اشراف فراهم گردید“^۲.

نظریه پردازان ”اسلام راستین“ در این باره سکوت می‌کنند که

۱ - قصص الانبیاء، ابواسحق النیشابوری، صص ۴۱۲ - ۴۱۳.

۲ - نگاه کنید به: جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسبی، صص ۱۳۵ - ۱۳۷؛ چه نیازی است به علی؟، دکتر علی شریعتی، ص ۱۴۳، مجموعه آثار ۲۶؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، حبیب‌الله پایدار (ح. پیمان)، صص ۲۳۵ و ۲۶۰؛ قاسطین، مارکین، ناکثین، دکتر علی شریعتی، ص ۳۲۷، مجموعه آثار ۲۶، شیعه، دکتر شریعتی، ص ۱۳۸، مجموعه آثار ۷.

این اشراف و ثروتمندان، همگی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر و از ارکان و عوامل مهم استقرار اسلام و تحکیم قدرت محمد بوده‌اند. آنان همچنین در این باره سکوت می‌کنند که این "خائنین" و "منحرفین از اسلام راستین و انقلابی" همان کسانی هستند که پیغمبر برای جلب قلوب و رضایتشان، بارها عطایا و هدایای بسیار به آنان داد و این اشراف را جماعت "مؤلفه قلوب" نامید^۱.

مثلاً: تنها در جنگ حنین حضرت محمد به گروهی از اشراف،

عطایانی به شرح زیر داد:

- به ابوسفیان (از بزرگترین اشراف مکه و دشمن سرسخت

محمد): صد شتر

- به معاویه (پسر ابوسفیان): صد شتر^۲

- به حکیم بن خزام: صد شتر

- به صفوان بن امیه: صد شتر

- به نصیر بن حارث بن کلدۀ عبدری: صد شتر

- به حارث بن هشام: صد شتر

- به سهیل بن عمرو: صد شتر

- به حویطب بن عبدالعزی: صد شتر

۱ - سورة توبه، آیه ۶۰ به این مسئله اشاره می‌کند. همچنین نگاه کنید به: سیرت

رسول الله، ج ۲، ص ۹۳۷.

۲ - آقای ورداسبی معاویه را "نماینده اشرافیت تاریخی" و "مظهر و مرکز ارتجاع

سیاسی" دانسته‌اند: جرمیت فلسفه حزبی، ص ۲۹۲. باید تأکید کرد که معاویه یکی

از محارم پیغمبر و حتی کاتب وحی بود و بقول ابن خلدون: معاویه "برادر زن رسول

خدا و کاتب او و یار او بود": العبر، ج ۱، ص ۶۲۶. همچنین نگاه کنید به: مروج

الذهب، ج ۲، ص ۳۹.

- به عینة بن حصین: صد شتر
- به اقرع بن حابس تمیمی: صد شتر
- به علا بن حارثة ثقفی: صد شتر
- به مالک بن عوف نصری: صد شتر
- به مخرمة بن نوفل زهری: کمتر از صد شتر
- به عمیر بن وهب: کمتر از صد شتر
- به هشام بن عمرو: کمتر از صد شتر
- به سعید بن یسریع مخزومی: پنجاه شتر داد که آزرده شد و اشعاری سرود و از پیغمبر شکوه کرد. پیغمبر دستور داد: "بروید زبان او را قطع کنید" و چندان شتر به او دادند که خشنود شد و "قطع زبان او چنین بود".^۱

حکومت اسلامی محمد، با شرکت فعال اشراف و بازرگانان مکه و مدینه تأسیس شد و این حکومت می بایست، ضرورتاً نماینده منافع سران مزبور باشد.

اسلام بخاطر ماهیت و سرشت طبقاتی خود نمی توانست حامل آزادی های حقیقی و برابری های اقتصادی - اجتماعی باشد. بنابراین: علیرغم خوشبآوری ابوذرها و بلال حبشی ها (که اساساً در رهبری حکومت اسلامی نقشی نداشتند) حکومت اسلامی، حکومت اشراف و سران قدرتمند قریش و بنی امیه باقی ماند و سرنوشت تاریخی آن نیز از ماهیت و سرشت طبقاتی رهبران و بنیانگذاران آن نمی توانست جدا باشد.

۱- نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۹۳۷ - ۹۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۲۵.

نظریه پردازان "اسلام راستین" در توضیح علل شکست اسلام در ایجاد یک جامعه آزاد، عموماً دچار پندارگرانی شده و بدون اشاره به ماهیت و سرشت طبقاتی بنیانگذاران حکومت اسلامی و درک راستاهای تاریخی آن، به متهم ساختن افرادی چون ابوبکر و عثمان (بعنوان "عوامل نفوذی و دشمنان داخلی نهضت اسلام")^۱ پرداخته و از علل طبقاتی ائتلاف، سازش و پیوند حضرت محمد با این "عوامل نفوذی" سخنی نمی گویند. مثلاً: دکتر شریعتی می نویسد:

"قوی ترین باندی که در تاریخ اسلام کاملاً مشخص است، باند کوچکی است که گرچه از نظر شماره اندک است، از نظر کیفیت، بسیار نیرومند است و رهبری این باند را ابوبکر بعهدہ دارد. سعدبن ابی وقاص، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف اعضای این باندند... که حق توده های مردم را پایمال می کنند... ابوبکر مظهر تجسم اشرافیت در داخل نهضت دینی - اجتماعی اسلام بود..."^۱

دکتر شریعتی، آیت الله طالقانی، مطهری، ابوذر ورداسبی، مجاهدین و دیگران کوشش کرده اند تا تمام جنایات و خونریزی های دوران اولیه حکومت اسلامی را بگردن ابوبکر، عمر و عثمان بیاندازند و این واقعیت را پنهان کنند که حضرت محمد، خود بهترین حامی و پشتیبان، و حضرت علی (یعنی نماینده اسلام راستین و تشیع انقلابی) خود نزدیکترین مشاور سیاسی - عقیدتی ابوبکر، عمر و عثمان و از مدافعان "دژ استوار ارتجاع اموی" بوده اند:

این، ابوبکر بود که زودتر از همه مردان، دعوت محمد را با

۱ - چه نیازی است به علی؟، ص ۱۴۳، مجموعه آثار ۲۶؛ قاسطین، مارقین، ناکشین، ص ۳۲۷، مجموعه آثار ۲۶.

آغوش باز پذیرفت.

این، ابوبکر بود که امکانات اجتماعی و مالی خود را برای ترویج و تقویت اسلام در اختیار محمد گذاشت.

این، ابوبکر بود که بهنگام فرار محمد از مکه، "یارِ غار" پیغمبر بود.

این، ابوبکر بود که حضرت محمد در سن ۴۵ سالگی با دخترش (عایشه) ازدواج کرد، در شرایطی که عایشه فقط ۶ یا ۷ سال داشت بطوریکه از خانه پدرش (ابوبکر) عروسی به خانه شوهر می برد. این، حضرت محمد بود که ابوبکر را "صدیق" (بسیار راستگو) نامید.

این، حضرت محمد بود که بهنگام بیماری، ابوبکر را به نیابت خود برای امامت نماز تعیین کرد و گاهی حتی خود، پشت سر ابوبکر نماز می گذاشت.^۱

این، ابوبکر بود که حضرت محمد در آخرین خطبه اش در باره اش گفت:

"اگر از بندگان خدا، دوستی می گرفتم، ابوبکر را بدوستی می گرفتم، چرا که هیچ کس را در مصاحبت خویش، بهتر از ابوبکر ندیدم"^۲.

و یا، این، عمر بود که حضرت محمد ضمن ازدواج با دخترش (حفصه) از اعتبار و قدرت اجتماعی او برای هدف های سیاسی -

۱- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۲۳-۱۳۲۵؛ تاریخ گزیده، ص ۱۵۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۱۷-۱۳۱۸ و ۱۳۲۱. همچنین نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۰۴.

مذهبی خود استفاده کرد.

این، عمر بود که حضرت محمد او را "فاروق" (جدا کننده حق از باطل) ملقب ساخت.

این، عمر بود که حضرت محمد در باره اش گفت:

"اگر بعد از من پیغمبری بودی، هر آینه، عمر به شرف

نبوت مشرف شدی".^۱

و یا، این، عثمان و بقول آقای ورداسبی "دژ استوار ارتجاع اموی"^۲ بود که با پذیرش اسلام، قدرت اجتماعی و امکانات مالی خویش را در اختیار محمد گذاشت بطوریکه تنها در یکبار هزار شتر و بار دیگر نهصد شتر و هفتصد اسب و در سومین بار، سیصد شتر چهار بسته مکمل و هزار مثقال طلای احمر در اختیار پیغمبر قرار داد.^۳ در جنگ تبوک نیز عثمان چهارصد شتر و هزار دینار در اختیار پیغمبر گذاشت و محمد از عمل عثمان چنان شادمان شد که گفت: "بار خدایا! از عثمان راضی باش که من از وی راضی ام".^۴

عثمان بزودی با دختر محمد (رقیه) ازدواج کرد اما پس از چندی، بعلت خشونت اخلاقی و عدم سازش با رقیه، بضرط تازیانه، دختر پیغمبر را کشت.^۵ با اینحال موقعیت اجتماعی و اقتصادی عثمان چیزی نبود که حضرت محمد با این جنایت آنرا نادیده بگیرد و از آن

۱ - حبیب السیر، ج ۱، ۴۹۲.

۲ - جزمیت فلسفه حزبی، ص ۱۳۵.

۳ - الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبرقرطبی، ج ۱، ص ۴۸۸ قصص الانبیاء، ص ۴۶۰ روضة الصفا، ج ۲، ص ۵۰۴.

۴ - سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۲، ص ۹۶۴.

۵ - منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم خراسانی، صص ۲۴ - ۲۵.

بگذرد، لذا دومین دختر خود (ام کلثوم) را به ازدواج عثمان درآورد تا بدینوسیله پیوند خود را با اشراف بنی امیه همچنان حفظ نماید. معروف است که پیغمبر، عثمان را "ذوالنورین" یعنی: صاحب دو نور (رقیه + ام کلثوم) نامید و می گفت: "اگر دختر سومی نیز می داشتم، او را هم به ازدواج عثمان درمی آوردم".^۱

عثمان از محارم مخصوص پیغمبر و کاتب وحی بود و محمد بارها در غیاب خویش او را در مدینه جانشین خود ساخت، از جمله در جنگ ذات الرقاع.^۲

عثمان روزی که بدست توده های مردم کشته شد یکصد هزار دینار طلا (معادل ۴۰۰ کیلو طلا)، یک میلیون درهم وجه نقد (معادل ۴ هزار کیلو نقره) و همچنین اسب ها و شترهای بسیار داشت. بهای املاک او دویست هزار دینار طلا (معادل ۸۰۰ کیلو طلا) بوده است.^۳ او دارای هزار برده بود.^۴

با اینهمه، آقای ورداسبی معتقدند که: "پیامبر در عمل نشان داد که با سازش طبقاتی و اصولاً با هر نوع مناسبات و اخلاقیات استثمارگرانه مخالف است و هیچ پیوندی با جاهلیت و نظام اقتصادی و فرهنگی اشرافیت ندارد... او به اتکای مستضعفان زمان، با اشراف و غارتگران و خوردگان خون کسان، چنگ در چنگ شد... او، مالکیت فئودالی و سایر مالکیت های بهره کشانه و طبقاتی را نفی و طرد

-
- ۱- آفرینش و تاریخ، مقدسی، ج ۵، ص ۲۰؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۵۰؛ قصص الانبیاء، ص ۴۵۹.
 - ۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۵۸.
 - ۳- مقدمه، ابن خلدون، ج ۱، صص ۳۹۱-۳۹۲.
 - ۴- درة القصص، ملا مرتضی شریعتمدار، ص ۷۱.

می کند و با نظام اشرافی و بزرگ مالکی به مخالفت و مقابله برمی خیزد...^۱

۱۸ - آقای ورداسبی در پیچ و تاب تناقضات و دروغگوئی هایش به دروغ بزرگ دیگری نیز متوسل شده اند. ما، به نقل از دو کتاب معتبر اسلامی یادآور شدیم که "حضرت محمد، علاوه بر فدک، دارای اراضی و املاک دیگری نیز بود که از آنجمله میتوان از زمین ها و املاک زیر نام برد:

۱ - برقه ۲ - دلال ۳ - اعواف ۴ - صافیه ۵ - مئیب ۶ - حسناء
 ۷ - وطیح ۸ - مشربۀ ام ابراهیم ۹ - سالم و...^۲
 آقای ورداسبی معتقدند که "در اسناد یاد شده، چنین مطلبی وجود ندارد"^۳.

ما، باز هم، به دو کتاب مذکور مراجعه کردیم و با تعجب دیدیم که، بار دیگر، آقای ورداسبی دروغ گفته اند، زیرا که هم قاسم بن سلام و هم سهمودی ضمن اشاره به املاک و اراضی فوق، تأکید کرده اند که "این اراضی و املاک پس از مرگ پیغمبر توسط ابوبکر (خلیفه اول) ضبط و مصادره شد".

آقای ورداسبی که عثمان را "دژ استوار ارتجاع اموی" نامیده اند، این حقیقت تاریخی را نادیده می گیرند که در تحکیم این "دژ استوار ارتجاع"، حضرت محمد و خصوصاً حضرت علی نقش

۱ - مجاهد، شماره ۲۷۲، ص ۴۷؛ شماره ۲۸۰، ص ۱۴؛ شماره ۲۸۴، ص ۳۱.

۲ - الاموال، قاسم بن سلام، ص ۷؛ وفاء الوفاء، سهمودی، صص ۳۶ و ۱۵۳.

۳ - مجاهد، شماره ۲۷۲، ص ۶.

اساسی داشته اند. منابع تاریخی، از حمایت و پشتیبانی بیدریغ حضرت محمد و علی از عثمان یاد می کنند.

ما از پیوند خانوادگی حضرت محمد با ابوبکر، عمر و خصوصاً عثمان یاد کرده ایم و در مورد پشتیبانی حضرت علی نیز یاد آور می شویم که این حمایت و پشتیبانی آنچنان عمیق و گسترده بود که حضرت علی، خود اعتراف کرده است:

”آنقدر از عثمان دفاع کردم که ترسیدم گناهکار شوم“^۱.

این، حضرت علی بود که بهترین مشاور سیاسی ابوبکر، عمر و عثمان بشمار می رفت.^۲

این، حضرت علی بود که پس از بیعت با ابوبکر یا ”تجسم اشرافیت“ (بقول دکتر شریعتی) در مسجد از جای برخاست و خطاب به ابوبکر گفت:

”ما بیعت خود را با تو فسخ نمی کنیم و این کار را نخواهیم کرد، زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما، در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در اداره امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد؟“^۳

این، حضرت علی بود که دخترش (أم کلثوم) را به ازدواج عمر درآورد و عمر، ده هزار دینار مهر او کرد در حالیکه أم کلثوم دختری

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۶۶.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۲۲ و ۱۸۲۴ و ۱۸۴۲ و ۱۸۶۴ و ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ و ۲۰۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۹۰؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۴۷؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۷ و ۲۳۹؛ نهج البلاغه، ج ۳، صص ۴۴۲-۴۴۶.

۳ - تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۱۲.

بسیار خردسال بود.^۱

این، حضرت علی بود که کاتب و بهترین مشاورِ عمر بود.
این، حضرت علی بود که در سال ۱۷ هجری در غیاب عمر، در
مدینه جانشین او گردید.
این، حضرت علی بود که دو بار جان عمر را از مرگی حتمی
نجات داد.

این، حضرت علی بود که بخاطر علاقه و احترام به ابوبکر، عمر
و عثمان، سه پسرش را ابوبکر، عمر و عثمان نام گذاشت.
این، حضرت علی بود که در برابر حکومت های جائز ابوبکر، عمر
و عثمان، ۲۵ سال سکوت کرد و در تحکیم قدرت " اشرافیت مجسم " و
" دژ استوار ارتجاع اموی "، صادقانه همراهی و همکاری نمود.

این، حضرت علی بود که در شورای انتخاب خلیفه و در پاسخ به
این سؤالِ عبدالرحمن بن عوف که: " اگر خلافت از تو بگردد و به تو
نرسد، کدام یک از این جمع را برای اینکار شایسته تر می دانی؟ " علی
گفت: " عثمان را " ^۲.

این، حضرت علی بود که در شورش توده ها علیه عثمان،
بی اعتناء به خواست عدالتخواهانه آنها، از این " دژ استوار ارتجاع
اموی "، سرسختانه دفاع کرد.

و سرانجام: این، حضرت علی بود که بهنگام محاصره کاخ
عثمان بوسیله توده های مردم، امام حسن و امام حسین را با جمعی از
یارانش، مسلحانه برای دفاع و حفاظت از عثمان بسوی او فرستاد و به

۱ - نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

۲ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۰۷۰-۲۰۷۱ و ۲۰۷۹.

امام حسن دستور داد:

”تو برو و بدرِ سرای عثمان باش و اگر ایشان (شورشیان) خویشتن را به خانه عثمان اندر کنند، تو رها مکن و مگذار و با شورشیان همداستان مباش و اگر حزب باید کردن، حرب کن و اگر کشته شوی، باری، شهید باشی“^۱.

امام حسن و امام حسین نیز برای دفاع از عثمان، با توده های شورش به سختی جنگیدند تا جایی که عثمان از آنان خواهش کرد تا دست از جنگ بدارند، اما امام حسن و امام حسین ”همچنان جنگ می کردند و به خاطر عثمان فداکاری می نمودند“.

وقتی عثمان کشته شد، امام حسن و امام حسین داخل خانه او شدند و ”عثمان را دیدند که جان داده است، پس بگریستند“. چون خبر قتل عثمان به حضرت علی رسید، سراسیمه و شتابان به خانه عثمان رفت و آشفته و غمین به امام حسن و امام حسین فریاد کرد: ”چطور شما دم در خانه بودید و امیر مؤمنان (یعنی عثمان) کشته شد؟“ پس سیلی محکمی بصورت امام حسن نواخت و مشتی به سینه امام حسین کوبید. در جنگ با توده های شورش، امام حسن، مجروح شد و سر قنبر (غلام حضرت علی) نیز شکست^۲.

با اینهمه، شگفت انگیز است که نظریه پردازان ”تشیع سرخ علوی“ (مانند دکتر شریعتی و آقای ورداسبی) حمایت عمیق و

۱- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۳۶۰.

۲- نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، ص ۱۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۲۷؛ مروج الذهب، ج ۱، صص ۷۰۱-۷۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۲۳۰ و ۲۲۳۶ و ۲۲۴۰ و ۲۲۴۲ و ۲۲۴۳ و ۲۲۵۴ و ۲۲۵۵ و ۲۲۶۲ و ۲۲۶۶ و...؛ روضة الصفا، ج ۲، ص ۷۴۱.

پشتیبانی بیدریغ حضرت علی از عثمان را یک "دفاع تاکتیکی" می نامند و معتقدند که: "دفاع تاکتیکی علی از عثمان، بمعنای دفاع از سیاست ضداسلامی عثمان و نادیده گرفتن حقوق قشرهای فرودین اجتماع نبود. او (علی) روح زمان را بهتر از هر کس درک می کرد... رهبر پاکمایه، صادق، راستکار و سرور خردمندان (یعنی حضرت علی) بهیچ روی در نبرد با اشرافیت کوتاه نیامد و گرایشی به مدارا و سازش در نهادش ایجاد نشد... علی نه تنها در جهت سازش با فرقه اشراف اموی قدمی برنداشت، بلکه طرفدار جدی و سرسخت ادامه جنگ و خواهان نابودی کامل فرقه اشراف اموی بود... (زیرا) اساساً خط اصلی ای که علی را از ابوبکر (و عثمان) جدا می کرد، خط فاصل حقیقت و مصلحت بود... و علی، جز حقیقت، اهل هیچ صلاح و مصلحتی نبود..."^۱

علی، بعنوان پارساترین و انقلابی ترین چهره "اسلام راستین"، ۲۵ سال تمام، شاهد همه فریب ها و انحراف ها و چپاول ها و تجاوزها بود و بقول دکتر شریعتی: "می دید که در زیر این افتخارات نظامی و در پشت این فتوحات حماسی و در چنگال این اسلامی که بدل بیک قدرت شده است، دو حق بزرگ مدفون شده است، یکی: اسلام و دیگری: مردم." اما، علی در برابر این انحراف ها و قتل و غارت ها و غنیمت ها سکوت می کند و نه تنها به روی "اشرافیت مجسم" (ابوبکر و عثمان) شمشیر نمی کشد، بلکه بقول دکتر شریعتی: "... بیعت می کند و پشت سر همین ها (ابوبکر و عثمان) نماز می خواند و حتی

۱ - جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسبی، صص ۲۸۳ و ۳۰۱ و ۳۲۰ و ۳۲۹؛ تشیع علوی، تشیع صفوی، دکتر شریعتی، صص ۲۸ و ۲۹. کلمات داخل پرانتز از ماست.

در جنگ ها، به نفع ابوبکر و عثمان خیراندیشی و صلاح اندیشی می کند^۱.

در "تشیع انقلابی" وقتی که جنایت، خیانت و انحراف بر سرنوشت مردم حاکم شد، امام، بعنوان نماینده انسانیت، وظیفه دارد علیه حکومت حاکم مبارزه و طغیان کند. در شرایط سلطه حکومت های غاصب و جابر، امام - که مسئول سرنوشت مردم است - باید غصب را از بین ببرد و حق را احقاق کند، بقول دکتر شریعتی: "این وظیفه امام است، زیرا اصل بر اینست که امام می بایست در برابر حکومت غاصب، قیام مسلحانه سیاسی کند... و حق را احیاء نماید"^۲.

ضعف، محافظه کاری و مصلحت گرایی حضرت علی در برخورد با اشرافیت ابوبکر و عثمان را با تصویری که دکتر شریعتی از نقش و وظیفه امام بدست می دهد با هم مقایسه کنیم تا به ماهیت سیاسی - طبقاتی حضرت علی، این "پیشوای سرخ اندیشان و سخت ریشگان همه روزگاران" (بقول آقای ورداسی) بیشتر آشنا شویم.

ما، با ذکر این اسناد و مدارک، تنها می خواهیم بر این واقعیت تأکید کنیم که برخلاف عقیده منادیان "تشیع سرخ علوی"، حضرت علی نه یک "پدیده معجزه آسا" و "نمونه عالی کارخانه آدم سازی" بود^۳، نه "پیگیرترین پشتیبان زحمتکشان"، و

۱ - قاسطین، مارقین، ناکثین، صص ۲۹۴ - ۲۹۵؛ علی، بنیانگذار وحدت، ص ۱۸۹، مجموعه آثار ۲۶.

۲ - نگاه کنید به: حسین، وارث آدم، صص ۱۵۰ - ۱۵۱، م. آ. ۱۹؛ اسلام شناسی ۱، ص ۶۶، م. آ. ۱۶.

۳ - دکتر علی شریعتی: علی، انسان کامل، م. آ. ۲۵؛ اسلام شناسی ۱، ص ۱۶۳.

”با شرف ترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ“ و نه ”شریف ترین، پاکترین و آگاهترین مدافع محرومان تاریخ“^۱. این گونه نظرات در باره زندگی و شخصیت حضرت علی، هم ناشی از ناآگاهی تاریخی است و هم محصول تعصب و تعبد مذهبی.

نظریه پردازان ”اسلام راستین“ (مانند دکتر شریعتی) در ذکر ماهیت ”باند ابوبکر“ (بعنوان ”مظهر تجسم اشرافیت در داخل نهضت دینی - اجتماعی اسلام“) از طلحه و زبیر نیز یاد کرده اند که گویا ”هر دو، بدون استثناء، مدت نیم قرن، همه جا، در برابر علی قرار داشتند“^۲.

ما، در باره ثروت ها و امکانات اقتصادی - اجتماعی این دو صحابه بزرگ پیغمبر، در کتاب ”اسلام شناسی“ سخن گفته ایم. در اینجا برای نشان دادن توجیهاات و تناقض گویی های نظریه پردازان ”تشیع سرخ علوی“ یادآور می شویم که برخلاف نظر آنان، این دو صحابه معروف پیغمبر، که در پیدایش و گسترش اسلام، منشاء خدمات و فداکاری های بسیار و عامل حوادث مهمی بوده اند، نه تنها ”مدت نیم قرن، همه جا، در برابر علی قرار“ نداشتند بلکه از یاران نزدیک علی بشمار میرفتند. در این باره کافی است بدانیم که: این دو چهره، همواره با پیغمبر و حضرت علی، در چشم ها دیده میشدند و از چهره های برجسته، متنفذ و مقدس اسلام بودند^۳.

۱ - ابوذر ورداسبی، نشریه مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۱۸ جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۷۸.

۲ - قاسطین، مارقین...، ص ۳۲۳؛ قرن ما در جستجوی علی، ص ۱۴۴، م. آ. ۲۶.

۳ - چه نیازی است به علی؟، ص ۱۴۷.

زبیر کسی است که پیغمبر آنهمه به او علاقه و احترام داشت.^۱
 زبیر کسی است که وقتی خلافت در ماجرای سقیفه بدست ابوبکر افتاد و حضرت علی از حکومت محروم شد، در خانه فاطمه (زن علی) متحصن گردید و برای دفاع از خلافت علی، تنها کسی بود که از خانه بیرون آمد و شمشیر کشید.^۲

زبیر از نامی ترین نیزه داران و مجاهدان جنگهای پیغمبر و علی بود.^۳

زبیر کسی است که در شورای عمر نیز (برای تعیین خلیفه) رأی خود را، در برابر عثمان، به علی داد و بنفع خلافت علی، با عثمان جنگید.^۴
 و طلحه؟

طلحه کسی است که از طرف پیغمبر "طلحة الخیر" لقب یافت.^۵

طلحه کسی است که در جنگ احد چنان فداکاری و صمیمیتی در حفظ جان پیغمبر نشان داد که پیغمبر با عبارتی خارق العاده او را ستود.^۶

طلحه کسی است که به همراه زبیر از رهبران قیام علیه عثمان و از بزرگترین زمین سازان حکومت علی بود.^۷

۱ - قرن ما، در جستجوی علی، ص ۱۰۲.

۲ - قاسطین، مارقین...، ص ۳۰۵.

۳ - همان مأخذ، ص ۳۰۵.

۴ - قاسطین، مارقین...، ص ۳۰۵؛ قرن ما، در جستجوی علی، ص ۱۰۲.

۵ - قاسطین، مارقین...، ص ۳۰۵.

۶ - همان مأخذ، ص ۳۰۵.

۷ - همان مأخذ، ص ۳۰۵.

طلحه و زبیر، با رأی دادن به علی، بعنوان دو چهره معروف و متنفذ و از صحابه نزدیک پیغمبر، خلافت علی را در برابر دشمنان و منافقان، تقویت کردند.^۱

طلحه و زبیر قریب نیم قرن، از نخستین ایام بعثت و ظهور محمد، به عنوان درخشنده ترین اصحاب پیغمبر بشمار می آمدند، آنان وفادارترین و باسابقه ترین مردانی بودند که در نهضت اسلامی پا بپای پیغمبر بوده و برای اسلام کوشش و فداکاری کرده بودند. این دو، همواره در متن نهضت اسلام و در متن فعالیتها و کشمکش ها، جهد و جهادها و خطرات بودند و از بهترین یاران، مشاوران و همدستان پیغمبر و از برجسته ترین مجاهدان اسلام شناخته شده بودند.^۲

همه این ستایش های غرورانگیز از بزرگترین شیفته "تشیع سرخ علوی" (دکتر علی شریعتی) است. ما در باره شخصیت، مقام و منزلت طلحه و زبیر، مخصوصاً از دکتر علی شریعتی نقل قول کرده ایم تا اولاً، به دوستی و پیوند عمیق این "تجسم های اشرافیت" با پیغمبر اسلام و حضرت علی تأکید کنیم. ثانیاً، به جایگاه و منزلت مذهبی - سیاسی آنان در طول نیم قرن تاریخ اسلام اشاره نمائیم. ثالثاً، با استناد به بزرگترین نظریه پرداز "تشیع علوی" کوشیدیم تا از طرف آقای ورداسبی، بار دیگر، متهم به "جعل حقایق تاریخی"^۱ نگردیم و در عین حال به دوستان "اسلامشناس" خود از قول آن فرزانه بزرگ (عطار نیشابوری) بگوئیم:

در تعصب می زند جان تو جوش

عاشقان را جان چنین نبود، خموش!

۱ - همان مأخذ، ص ۳۰۵.

۲ - چه نیازی است به علی؟، ص ۱۴۷؛ قاسطین، مارقین، ناکتین، ص ۳۰۵.

۱۹ - در بحث از مالکیت و اسلام، ما نظر عده ای از روشنفکران مسلمان را که با تعبیر دلخواه چند آیه، احکام سوسیالیستی و برابری و مساوات اجتماعی از قرآن استنتاج می کنند، بررسی کرده و خصوصاً نظر آقای ورداسبی را مورد انتقاد قرار دادیم و یادآور شدیم:

”برخلاف نظر عده ای از روشنفکران مسلمان - که با تعبیر دلخواه چند آیه قرآن، معتقدند که: ”اسلام پرچمدار مساوات اجتماعی“ و ”خواستار ایجاد جامعه قسط (برابری و مساوات) می باشد (ابوذر ورداسبی، جزمیت فلسفه حزبی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸)... و ”نهضت اسلامی پس از استقرار حاکمیت خود، عملاً به الغاء مالکیت های اختصاصی پرداخت“ (حبیب الله پایدار، حاکمیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، صص ۱۰۴ و ۲۱۲)... احکام قرآن و احادیث اسلامی نه تنها خواستار لغو ستم طبقاتی نیست، بلکه با تأیید مالکیت خصوصی، معتقد به ادامه استثمار و حاکمیت طبقات ثروتمند بوده و جامعه بی طبقه توحیدی جز شعاری فریبنده، چیز دیگری نمی باشد.“

آقای ورداسبی این نقل قول را، که ابتدائاً مستند به نظرات خود ایشان است، نادیده گرفته و برای فرار از بحث، استناد به کتاب مصطفی السباعی (اشتراکیه الاسلام) را بهانه قرار داده و بما انتقاد کرده اند که ”شخص مصطفی السباعی بر این اعتقاد نبوده و چنین مطلبی را هم بیان نداشته است“^۱.

ما انتظار داشتیم که آقای ورداسبی با آغاز یک بحث روشنگر به ابهامات یا سئوالات موجود در باره مالکیت و برده داری در اسلام پاسخ دهند. چرا که مالکیت و برده داری در اسلام، مسائل بسیار مهمی

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

هستند که طرح آن، با توجه به آیات صریح قرآن و احادیث و اقدامات روشن حضرت محمد، روشنفکران مسلمان را با تناقض ها و آشفتگی های فراوان روبرو ساخته است. در این میان گروهی از نظریه پردازان "اسلام انقلابی" در تحریف آیات قرآن و تفسیر دلخواه آنها آنچنان پیش رفته اند که هر پژوهنده آگاهی را عمیقاً دچار شگفتی و حیرت می سازد:

آقای ورداسبی ضمن تأکید بر اینکه "اسلام، پرچمدار مساوات اجتماعی" و "خواستار ایجاد جامعه قسط (برابری) و مساوات" می باشد، معتقدند که: "اسلام برای تحقق بخشیدن به اشتراک عمومی (کمونیسم؟) و در گرایش جامعه گرایانه (سوسیالیستی؟) و مردمی، همه مکتب های به اصطلاح مردم گرا را پشت سر می گذارد".^۱

دکتر حبیب الله پایدار نیز ضمن تأکید بر این نکته که: "انقلاب محمدی از نظر جامعیت اهداف، تطبیری در تاریخ ندارد..." می نویسد که: "با ظهور اسلام همه انواع مالکیت های فئودالی، عملاً لغو گردید... اسلام، ثروت ها و منابع طبیعی و زمین را از تملک اختصاصی اشراف و سلاطین خارج ساخت و بردگی و استثمار را عملاً لغو کرد (زیرا) اسلام هرگز نمی توانست و نمی تواند با هیچیک از نظام های مبتنی بر انواع استثمار، یعنی برده داری، فئودالیسم و یا سرمایه داری و یا هر شکل دیگری از استثمار، در هر عصر و دوره تاریخی، موافق باشد... آنچه اسلام ارائه داد جوابگوی ضرورت هائی بود فراتر از محدوده مکانی عربستان و محدوده زمانی بعثت، بلکه پاسخی بود به خواست های بشریت متکامل در همه مکان ها و برای

۱ - جزمیت فلسفه حزبی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸ و ۱۶۸. کلمات داخل پرانتز از ما است.

تمامی اعصار^۱.

آیت الله طالقانی نیز ضمن سوء استفاده از جمله معروف مارکس، در باره مالکیت در اسلام به مبالغه گوئی شگفت انگیزی دست می زند و می نویسد:

”از هر کس، بقدر استعداد و برای هر کس، بقدر احتیاج“ این جمله، شعار اول اسلام و آخرین شعار سوسیالیست ها است^۲.

نویسندگان مذکور، که با ملغمه ای از سوسیالیسم چینی و نظرگاه های اسلامی، سوسیالیزه کردن اسلام را شعار خود قرار داده اند، توضیح نمی دهند که در برابر آنهمه آیات محکم (در باره تقدس مالکیت خصوصی در قرآن) و در برابر آنهمه احادیث صریح نبوی و خصوصاً اقدامات و عملکردهای حضرت محمد و علی (که ما نمونه هائی از آن را در کتاب ”اسلام شناسی“ و نیز در صفحات کتاب حاضر بدست داده ایم) تفسیر دلخواه چند آیه قرآن جز تحریف آیات قرآن و تقلب در احادیث نبوی و داشتن انتظارات غیرتاریخی از پدیده های تاریخی چه می تواند باشد؟

در مورد نظرات السباعی (که مورد انتقاد آقای ورداسبی است) به علت عدم دسترسی به کتاب او، ما به نوشته های مجاهد شهید، احمد رضائی (که بی شک مورد قبول مجاهدین و آقای ورداسبی هست) استناد می کنیم تا کذب گفته ها و انتقادات ایشان را بار دیگر نشان دهیم. مجاهد شهید، احمد رضائی، تأکید می کند:

۱ - مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، صص ۹۷ و ۲۱۷ و ۲۳۱ - ۲۳۲ و ۲۶۱ - ۲۶۴.

۲ - اسلام و مالکیت، صص ۲۲۳ - ۲۲۴.

”در نوشته های مصطفی السباعی، دلایلی ارائه می شود تا مطابقت کامل شریعت و عرف اسلامی را با سوسیالیزم ثابت کند“^۱.

۲۰ - ما در کتاب ”اسلام شناسی“، یادآور شدیم که: ”خوارج، برخلاف شیعیان، قدرت امام را ناشی از امت می دانستند و تأکید می کردند که ریاست امام، جنبه دینی (الهی) ندارد بلکه فقط دارای جنبه دنیوی می باشد. خوارج دشمنان آشتی ناپذیر اشراف بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف مالکیت خصوصی بودند. آنها خلافت موروثی خاندان پیغمبر را قبول نداشتند، بر این اساس: خوارج را میتوان مظهر جمهوریخواهان در برابر تمایلات سلطنت طلبانه (حکومت موروثی) شیعیان دانست“^۲.

از میان متن فوق، آقای ورداسبی فقط یک سطر کوتاه را انتخاب کرده و نوشته اند:

”مؤلف اسلام شناسی با استناد به بطروشفسکی و چند مأخذ دیگر (شهرستانی، بغداد و ابن حزم) می گوید: ”خوارج... مخالف مالکیت خصوصی بودند“ و این مخالفت را به حساب ترقیخواهی و انقلابیگری خوارج می گذارد، در حالیکه در مدارک مزبور و اصلاً در هیچیک از منابع معتبر و غیرمعتبر نیامده که خوارج با مالکیت خصوصی مخالفت داشتند“^۳.

۱ - راه حسین، ص ۶، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران.

۲ - الفصل فی الملل و الاہواء والنحل، ابن حزم، ج ۴، صص ۱۸۸ - ۱۹۱؛ الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۶۶؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، محمدجواد مشکور، صص ۲۵ - ۳۸؛ اسلام در ایران، بطروشفسکی، صص ۵۳ - ۶۵.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

اولاً: بطوریکه مندرجات و مستندات کتاب "اسلام شناسی" نشان میدهند، ما هیچگاه به کتاب شهرستانی استناد نکرده ایم، بلکه آقای ورداسبی این مأخذ را جعل کرده و جزو استنادات ما بشمار آورده اند!

ثانیاً: منابع مورد استفاده ما، منابع کلی برای آگاهی بیشتر از جنبش خوارج می باشند بطوریکه مثلاً: ابن حزم (در ۳ صفحه)، مشکور (در ۱۳ صفحه) و پطروشفسکی (در ۱۲ صفحه) از خوارج بحث می کرده اند.

ثالثاً: با رجوع به منابع فوق ملاحظه می کنیم که آقای ورداسبی باز هم دروغ گفته اند، زیرا مثلاً: هم پطروشفسکی^۱ و هم دکتر محمد جواد مشکور^۲، بروشنی تأکید کرده اند که: "خوارج، دشمنان آشتی ناپذیر اشراف بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف مالکیت خصوصی بودند". دکتر شریعتی نیز خوارج را "بزرگترین خطر برای رژیم (اشرافی) بنی امیه" دانسته است.^۳

بررسی پیدایش و رشد جنبش خوارج و علل سیاسی - اجتماعی آن و نیز بررسی تطور تاریخی این نهضت و مبارزات سرسختانه خوارج علیه اشرافیت اموی و عباسی، مسئله ای است که خصوصاً از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی فرقه های اسلامی دارای اهمیت فراوان است. یکی از وجوه مشخصه اکثر متون تاریخی در دوران اسلامی

۱ - اسلام در ایران، ص ۵۹.

۲ - تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۳۸.

۳ - نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، ص ۱۸۳.

اینست که تقریباً همهٔ چهره‌های مردمی و جنبش‌های عدالتخواهانهٔ این دوران با کینهٔ سوزان مورخین متعصب اسلامی و حامیان سیاسی آنان (خلفاء) مورد جعل و توهین و افتراء قرار گرفته‌اند، بنابراین شگفت نیست که در همهٔ متون تاریخی این دوران، آزادگانی چون مزدک، بابک خرمدین، حلاج و دیگران، زنازاده، راهزن، بددین و دیوانه نامیده شده‌اند.

روایات مؤلفین متعصب در بارهٔ شخصیت‌ها و جنبش‌های اجتماعی تاریخ ایران و اسلام اگرچه آلوده به تهمت و افتراء است، با اینحال بنظر ما، نفی کامل این اخبار و روایات کاری نادرست خواهد بود. روایات مورخین اسلامی از جهت ارائهٔ برخی اطلاعات، دارای ارزش فراوان می‌باشند بشرطی که این روایات با دیدی انتقادی مورد استفاده و استناد قرار بگیرند.

در بارهٔ عقاید واقعی خوارج نیز در منابع اسلامی، اساساً یا سکوت شده و یا عقاید واقعی آنان دستخوش جعل و تحریف شده است. با اینحال باید یادآور شد که در کینه‌توزی نسبت به خوارج و جعل و تحریف عقایدشان، مورخان شیعی بیش از دیگران فعال بوده‌اند چرا که بهر حال، حضرت علی (امام اول شیعیان) بدست همین خوارج بقتل رسیده است^۱.

آقای ورداسبی از یکطرف کوشش کرده‌اند تا داشتن غلامان و املاک خصوصی علی، امام حسن و امام حسین و دیگر پیشوایان شیعه را "تشریح" نمایند و به این جهت در بارهٔ مخالفت خوارج با اشرافیت و مالکیت خصوصی، معتقدند که: "در آن شرایط تاریخی، هرگونه

۱ - نگاه کنید به: اسلام شناسی، صص ۹۹ - ۱۰۰.

مالکیت خصوصی نمیتوانسته مورد مخالفت قرار گیرد و ملغی و محکوم اعلام شود و چنین مخالفتی الزاماً مضمون انقلابی یا ترقیخواهانه نداشته است^۱.

و از طرف دیگر: "هر نیرو و جریانی که با دستگاه خلافت و نظام سلطنت درمی افتاد و از انتقال املاک و اموال خلفا و شاهان و امیران به توده های خلق دفاع می کرد" را "انقلابی پیگیر و بسیار صادق" می دانند^۲. با اینهمه، آقای ورداسبی تجاهل می کنند که به گواهی همه مورخین معتبر (از جمله طبری، مسعودی، ابن اثیر، دینوری و...) خوارج، خصوصاً با دستگاه خلافت اموی و عباسی در افتادند و طی سال ها مبارزه خونین، سرسخت ترین و آشتی ناپذیرترین دشمنان خلفای اموی و عباسی بودند. آنان برای نابود کردن عامل اصلی فساد و تجسم اشرافیت زمان (یعنی معاویه) کوشیدند تا او را بقتل برسانند^۳.

در عرصه اجتماعی و مواضع ضد اشرافی و ضدبردگی خوارج، کافی است یادآور شویم که نجدبن عامر (رهبر خوارج در نواحی یمامه و بحرین) ۴ هزار تن از بردگانی را که معاویه در اراضی خویش اسکان داده بود، آزاد ساخت^۴.

در سیستان، خوارج آنچنان قدرت یافتند که به مراکز و ادارات دولتی هجوم بردند و "دیوان ها بسوختند و خراج ها کم و بیش کردند"^۵.

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

۲ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

۳ - نگاه کنید به: اخبار الطوال، ص ۲۳۸.

۴ - اسلام در ایران، ص ۶۱.

۵ - تاریخ سیستان، ص ۱۶۰.

پیکار خوارج در تمامت دوران خلافت معاویه و یزید (پسر معاویه) ادامه داشت بطوریکه به تصریح طبری: تا هنگام مرگ یزید، زیاد و پسرش (عبیدالله)^۱ "سیزده هزار کس از خوارج را کشتند و عبیدالله چهار هزار تن از آنان را به زندان کرد"^۲.

طبری در ذکر حوادث سال های ۶۴ و ۷۶ و ۷۷ هجری نیز از پیکارهای گسترده خوارج و کشته شدن "بسیار کس از خوارج" در زمان خلافت عبدالملک بن مروان اموی یاد می کند.^۳

چنانکه گفته ایم در تمامت دوران خلافت معاویه و در اوج مبارزات خونین خوارج با "نماینده اشرفیت تاریخی" و "مظهر و مرکز ارتجاع سیاسی" (یعنی معاویه)^۴، پیشوایان شیعه و خصوصاً امام حسین از یکطرف در ملاقات ها و پیام های خود، به معاویه ابراز ارادت و آشتی و دوستی می کردند و از طرف دیگر، از کمک های مالی سرشار معاویه برخوردار می شدند.

خوارج در شهرها و ولایات اسلامی (خصوصاً در ایران) از پایگاه گسترده مردمی برخوردار بودند وگرنه چنین جنبشی، علیرغم سال ها سرکوب خشن و گسترده، چگونه می توانست بدون پایگاه توده ای به حیات و مبارزات خویش ادامه دهد؟

طبری در گزارش خود، علل اجتماعی و سیاسی استقبال مردم از خوارج را یادآور می شود و می نویسد:

"بسیاری از مردم، که دنیا می خواستند و نیز بسیاری

۱ - حکام بنی امیه در نواحی عراق.

۲ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۵۰.

۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۹۵؛ ج ۸، صص ۳۵۴۱ - ۳۶۴۶.

۴ - به تعبیر آقای ورداسبی، در صفحه ۲۹۲ کتاب جزمیت فلسفه حزبی.

از آنان که حجاج (حاکم اموی در عراق) به سبب مال یا
مظلومه ای در طلبشان بود یا آنان که حجاج کسان شان را کشته
بود، روی به خوارج آوردند.^۱
مؤلف "تاریخ سیستان" نیز تأکید می کند:
"... هر جای خوارج بیرون آمدند و مردم - خاص و
عام - بدیشان پیوسته همی گشتند"^۲.

حکومت های اموی با آگاهی از پایگاه مردمی خوارج در شهرها
و روستاها و نیز با آگاهی از عدم علاقه مردم به جنگ با خوارج،
می کوشیدند تا با تهدید و ارباب، مردم شهرها و روستاها را به جنگ
با خوارج وادار نمایند. جالب است که سپاهیان اموی از نبرد با خوارج
هراس فراوان داشتند بطوریکه حجاج (حاکم اموی) خطاب به سپاهیان
خود گفت:

"شما، عادت زبونان گرفته اید و به روز نبرد، پشت به
دشمن (خوارج) کرده اید... قسم یاد می کنم که اگر این کار
را تکرار کنید، چنان عقوبت می کنم که از این دشمنی که از
بیم آن، به دل دشت ها و دره ها می گریزید و در فرورفتگی
رودها و پناهگاه کوه ها نهان می شوید، سخت تر باشد"^۳.

با این ترس و بیم ها و تهدیدها، حجاج بن یوسف ثقفی در سال
۷۵ هجری، از مردم کوفه خواست تا برای جنگ با خوارج آماده شوند و
تهدید کرد که: "پس از سه روز، هر کس را بیابم، خونس را بریزم و

۱ - تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۸۵ و ۳۵۹۷.

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۰۹.

۳ - تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۷۵، همچنین نگاه کنید به صص ۳۵۵۴ و
۳۵۹۱.

مالش را به غارت دهم". پیرمردی که پسرش را ناچار به جنگ خوارج برده بودند، چون خود در رفتن تعلل نمود، متهم شد بطوریکه دو دنده اش را شکستند. مرد دیگری را که بعلت بیماری از رفتن به جنگ با خوارج خودداری نموده بود، کشتند، آنچنانکه: "مردم متوحش شدند".^۱

توده های مردم برای بعضی از رهبران خوارج (از جمله شیب) به عنوان تجسم آرمان ها و بیانگر آرزوها و منافع خویش، قصه ها و افسانه های فراوان ساخته بودند که بخشی از آنها در "تاریخ طبری" آمده است.^۲ به روایت طبری، شیب خارجی معتقد به حکومت شورائی بود که نه تنها از قبیله قریش بلکه از همه قبایل و براساس انتخاب ممکن بود.^۳

گفتنی است که در شرایطی که حکومت های اموی و عباسی برای سرکوب و کشتار خوارج از خونین ترین شیوه ها استفاده می کردند، در شرایطی که از نظر مسلمانان (سنی و شیعه) قتل "خارجی"، همواره بعنوان یک "جهاد واجب" بشمار می رفت، شدت عمل گروهی از خوارج (خصوصاً ازرقیان) در قتل و کشتار مخالفین را می توان یک عکس العمل و واکنش طبیعی دانست.^۴

-
- ۱ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۵۲۳ و ۳۵۲۵ و ۳۵۹۱ و ۳۵۹۹ - ۳۶۰۰؛ مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ مقایسه کنید با تهدیدنامه خالد بن عبدالله به مردم: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۱۳ - ۳۵۱۴.
 - ۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۶۱۸ و ۳۶۱۹.
 - ۳ - تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۶۲۴ - ۳۶۲۶.
 - ۴ - پس از سرکوب خونین خوارج، حضرت علی گفت: "تنها مرا یارای آن بود که چشم این فتنه (خوارج) برکنم".

عبیدالله بن زیاد که در قتل و کشتار خوارج سوابق بسیار داشت، در ادامه کشتار خوارج و به منظور کاستن از شور و حرارت آنان، فرمان داد تا نعش های زنان "خارجی" را لخت کرده و برهنه در عرضه کارزار باقی گذارند^۱.

گردیزی در ذکر سرکوب قیام حمزه خارجی توسط خلفای عباسی یاد آور می شود که سپاهیان خلیفه، مردم همه روستاها را که بیاری حمزه کوشیده بودند، بکشتند و روستاها را بسوختند و "... سی هزار تن از مردم روستاها را بدین گونه بکشتند"^۲.

گردیزی از چگونگی شکنجه و کشتار خوارج توسط خلفا، سندی بدست می دهد که نشانگر قساوت، خشونت و کینه سوزان حکومت های وقت نسبت به خوارج می باشد: در یکی از روستاها، سپاهیان خلیفه سیصد تن از زنان و مردان "خارجی" را بکشتند، مال و دارائی روستائیان را به غارت بردند و گروهی از آنان را نیز اسیر کردند: "... و ایشان (روستائیان) را بیاوردند و دو شاخ قوی از درخت به رسن (طناب) های قوی، فراز یکدیگر کشیدند و دوپای (خارجی) را بر آن دو شاخ بستند، و پس، رسن بگشادند، تا آن دو شاخ، بقوت خویش، مرد را دو پاره کردند..."^۳.

منابع تاریخی، ماهیت اجتماعی - سیاسی جنبش خوارج را نشان

می دهند:

- ۱ - اسلام در ایران، ص ۶۰.
- ۲ - تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۹۱.
- ۳ - تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، صص ۲۹۱ - ۲۹۲. مقایسه کنید با: طبقات ناصری، قاضی منهاج السراج، ج ۱، ص ۲۱۰.

”خوارج، مردم (بصره) را محاصره کرده و بر همه روستاها و آبادی های آن دست یافته بودند و جز خود شهر، در دست مردم باقی نمانده بود و چون مهلب (سردار خلیفه اموی) رسید، بزرگان و آبرومندان مردم، دست بدامان او شدند و...“^۱.

یعقوبی در ذکر شورش خوارج در زمان معاویه یادآور می شود که آنان ”در بصره خروج کردند و شمشیر در میان پلیس ها (شرطه ها) گذاشتند و جمعی بسیاری از ایشان کشتند“^۲.

ابوحنیفه دینوری نیز تأکید می کند که: ”خوارج بسیاری از اشخاص سرشناس را کشتند“^۳.

بطوریکه گفتیم: خوارج در شهرها و ولایات ایران از محبوبیت و پایگاه گسترده ای برخوردار بودند. انگیزه های اجتماعی، خواست ها و آرمان های ملی و میهنی، عوامل و انگیزه های اصلی ایرانیان در پشتیبانی از خوارج بود. مورخین از شورش ها و پایداری های خوارج در نواحی سیستان، کازرون، رامهرمز، شاپور، بوشهر، اهواز، کرمان، اصفهان و فارس خبر می دهند^۴ و بر اساس نوشته های دینوری: دهقانان ایرانی به خوارج کمک و یاری می کردند^۵.

خلفای اموی و عباسی با اعلامیه های تهدیدآمیز و همراه با تمنا و تواضع، از مردم شهرها و نواحی ایران درخواست می کردند تا

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳- اخبار الطوال، ص ۳۲۹.

۴- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۶۴؛ ج ۸، صص ۳۴۷۸-۳۴۸۶؛ اخبار الطوال، صص ۲۹۰-۳۲۵.

۵- اخبار الطوال، ص ۲۲۹.

ضمن خودداری از پشتیبانی خوارج، علیه "کافران خونخوار خارجی" جهاد نمایند، اما مردم، اعتنائی به این اعلامیه‌ها و تهدیدها و ارباب‌ها نداشتند.^۱

مؤلف "تاریخ سیستان" یادآور می‌شود که: در زمان حجاج، عبدالله بن ابی بکره (سردار خلیفه اموی) با سپاهی فراوان به جانب سیستان رفت و مردم سیستان به کمک خوارج، جنگی شدید با سپاهیان خلیفه نمودند آنچنانکه "هیچکس از آن سپاه (زنده) نماند، یا کشته شدند یا بمردند... چنانکه ایشان را جیش الفناء نام کردند"^۲.

در سال ۱۰۷ هجری نیز خوارج سیستان بار دیگر ظغیان کردند و یزیدبن غریف (حاکم اموی) را در حالیکه در مجلس نشسته بود و ۱۵۰۰ مرد مسلح، محافظ او بودند، کشتند. هشام بن عبدالملک (خلیفه اموی) سپاهی فراوان برای سرکوبی خوارج به سیستان فرستاد. در جنگ‌های شدیدی همه لشکریان خلیفه کشته شدند، بطوریکه بقول یعقوبی: "حتی یک تن از ایشان جان بدر نبرد"^۳.

در زمان منصور عباسی نیز گروهی از خوارج ایران برای کشتن معن بن زائده (حاکم خلیفه در خراسان) شمشیرها را در میان دسته‌های نی پنهان کردند و در هیأت بنایان به حیاط خانه معن بن زائده وارد شدند و چند روزی بدان حال ماندند و چون به میان خانه رسیدند، شمشیرها را درآوردند و بر معن، که روپوشی به تن داشت، حمله کردند و او را کشتند.^۴

۱ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۱۳ - ۳۵۱۴.

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۱۱.

۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۸۸ - ۲۸۹.

۴ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۰.

بررسی جنبش‌های اجتماعی در تاریخ ایران و اسلام این نکته بسیار مهم را روشن می‌کند که در بیشتر این جنبش‌ها، دین اساساً "تابع" بوده است نه "متبوع" و توده‌های شورشی نه برای تأمین خلافت این امام یا آن پیشوای مذهبی، بلکه، اساساً، برای تأمین منافع خویش مبارزه می‌کردند. این مبارزات، بخاطر شرایط مادی جامعه و محدودیت‌های تاریخی، اگر چه خود را در زیر لوای مذهب یا عرفان پنهان می‌ساخت، اما در ذات خویش ناشی از منافع شورشیان و بیانگر خواست‌های سیاسی - اجتماعی آنان بوده است.

بر این اساس: خوارج نیز که در آغاز از گروه پیروان علی "خارج" شده بودند، ضمن مبارزه شدید با حکومت علی و معاویه، در مراحل از مبارزات آینده خویش، خصلت "ضدعلی" را از یاد بردند و بخاطر اشتراک منافع با شیعیان شورشی در مبارزه علیه اشرافیت اموی و عباسی با شیعیان متحد شده، بصورت یک نهضت وسیع اجتماعی - سیاسی آشکار گردیدند بطوریکه مورخین از حضور و شرکت شیعیان در نهضت‌های خوارج یاد می‌کنند.^۱

این امر ضمن اینکه اتهامات و افتراهای وارده از طرف مورخین اسلامی مبنی بر "کشتار مسلمانان غیرخارجی بدست خوارج" را مورد تردید قرار می‌دهد، در عین حال مسالمت و مدارای خوارج با دیگر مسلمانان و نیز هوشیاری سیاسی آنان در مبارزه متحد با خلفای اموی و عباسی را نشان می‌دهد. این مسالمت و مدارا حتی در باره اسیران

۱ - نگاه کنید به: مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۰۲، مقایسه کنید با روایت مسعودی در: مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۹۶ - ۱۹۷.

دشمن نیز اعمال می شد.^۱

خوارج در برخورد با پیروان ادیان دیگر نیز از مدارا و مسالمت برخوردار بودند بطوریکه برخی از پیشوایان خوارج معتقد بودند که: باید یهودیان و مسیحیان را با مسلمانان (خارجیان) متساوی الحقوق دانست.^۲ رهبران خوارج، عناصری آگاه، شجاع، درستکار و فاضل بودند. مؤلف "مجمل التواریخ والقصص" در باره یکی از رهبران تندروترین فرقه خارجی (یعنی ازرقیان) می نویسد:

"و اندر سال ۷۴ قطری بن الفجاء پیدا شد مهتر خوارج و سخت فاضل و فصیح، چنانکه خطبه های او را نسخت کرده اند و اهواز و آن حدود را بگرفت"^۳.

طبری از قول ابوقیصه قحافی در باره یکی دیگر از رهبران خوارج می نویسد:

"به خدا، من عیینة بن هلال را دیدم که پیش آمد و سخن کرد، گوینده ای بلیغ تر و درست گفتارتر از او ندیده بودم، وی عقیده خوارج داشت"^۴.

یکی از ویژه گی های جنبش خوارج این بود که زنان در آن شرکت فعال داشتند بطوریکه ام حکیم - زن قهرمان خوارج ازرقی - جنگ های بسیار کرد و افتخارات فراوانی بدست آورد.^۵

۱ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۵۹۶.

۲ - اسلام در ایران، ص ۶۱.

۳ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۰۳.

۴ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۹۶.

۵ - نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ تاریخ طبری، ج ۸، صص

۴۴۶۱ و ۴۴۶۹؛ اسلام در ایران، صص ۶۰ و ۶۶.

۲۱ - ما ضمن استناد به چند منبع تاریخی و مذهبی یادآور شدیم که "حضرت علی نیز از ثروتمندان و توانگران معروف بود بطوریکه در شهر ینبع اراضی و املاک پرارزشی داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه ۴۰ هزار دینار درآمد داشت (تجارب السلف، ص ۱۳). ابن حزم در باره ثروت های حضرت علی (یعنی پارساترین شخصیت اسلامی) می نویسد: کسی که اندک اطلاعی از اخبار و روایات داشته باشد، انکار نمی کند که علی از ثروتمندترین افراد طایفه و قوم خویش بود و اراضی و املاک بسیار داشت، از جمله: نخلستان ها و کشتزارهایی را صدقه داد و البته این صدقه ها در برابر ثروت های فراوان و املاک بسیار علی، چیز اندکی است! (الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ۴، ص ۱۴۱). از امام جعفر صادق نیز نقل شده است: انگشتری که حضرت علی در نمازش صدقه داد، وزن حلقه اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش ۵ مثقال یاقوت سرخ بود که قیمتش خراج یکساله کشور شام بود. (جواهر الولاية، آیت الله بروجردی کاظمینی، ص ۱۳۷)."

آقای ورداسبی سراسیمه و شتابان کوشیده اند تا آب تطهیر بر سر و روی حضرت علی بریزند و او را از داشتن ثروت بسیار تبرئه نمایند، بهمین جهت صفحاتی را در فقر، قناعت و تنگدستی حضرت علی سیاه کردند تا ثابت کنند که آن حضرت نه تنها فاقد ثروت بسیار بوده بلکه در عین قناعت و تنگدستی، "پی گیرترین پشتیبان مولدان و زحمتکشان جهان و نماینده و سخنگوی تمام بشریت مظلوم" و "باشرفترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ" نیز بوده اند!

آقای ورداسبی، برای بی اعتبار کردن اسناد ارائه شده، ابتداء ادعا کرده اند که: "کتاب الفصل... یک اثر جدلی و فاقد ارزش تاریخی است و ابن حزم برای آنکه حقانیت طلحه و زبیر و معاویه و احقیت و افضلیت خلفای مورد قبول خود را اثبات کند... به (شیعیان) و امام اولشان (حضرت علی) تهمت ها میبندد..."^۱

آقای ورداسبی معلوم نمی کنند که منظورشان از "اثر جدلی" چیست؟ و آیا هر اثر به اصطلاح جدلی فاقد ارزش تاریخی است؟ ایشان همچنین توضیح نمی دهند که منظور از "احقیت و افضلیت خلفای مورد قبول ابن حزم" کدام خلیفه یا خلفا هستند؟ (در باره منزلت و مقام اسلامی طلحه و زبیر در تاریخ اسلام، ما، در صفحات قبل سخن گفته ایم).

ابن حزم (متوفای ۴۵۶ هـ) شاعر اندلسی، مورخ، فقیه، فیلسوف و عالم در کلام و یکی از بزرگترین متفکران اسلامی بود. ابن حزم چه در زندگی خصوصی و چه در حیات سیاسی - اجتماعی و مذهبی، همواره کینه و نفرت شدیدی نسبت به ریا، تظاهر و فریبکاری ابراز می داشت و بقولی: "روش ناسازگار و قاطعش، کینه متفکران دریاری و شاهزادگان را علیه او برانگیخت".

ابن حزم مخالف سرسخت کسانی بود که با تفسیرهای شخصی و دلخواه از قرآن، کوشش داشتند نتایج دلخواهی از آن اخذ نمایند. چنین کسانی در نظر ابن حزم: "بسان آدمک های جعلی هستند که نمی تران با آنان به گفتگو پرداخت زیرا اینگونه اشخاص زبان قرآن را تحریف می کنند تا با اوهام و افسانه های ایشان موافقت کند و از

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

واژه های قرآنی، با فریبکاری و زور، مفاهیمی استخراج می کنند که در قرآن نیست.

ابن حزم ابتدا به مذهب مالکی پیوست و سپس مذهب شافعی را برگزید اما سرانجام به مکتب ظاهریه پیوست. او معتقد بود که "اسلام محمدی یا نبوی همین اسلامی است که از متون قرآن و حدیث برمی آید و قرآن، باطنی ندارد که بتوان از آن تفسیر و تأویل دلخواه کرد".

ابن حزم از مخالفان سرسخت مذاهب چهارگانه اهل تسنن (مالکی، شافعی، حنفی و حنبلی) بود و بهمین جهت همواره مورد تعقیب شریعتمداران و خلفای عباسی قرار داشت، بطوریکه کتابهای او را بدستور معتضد (خلیفه عباسی) جمع آوری کرده و سوزاندند و ابن حزم، خود مدتها متواری و مخفی گردید.

آسین پلاسیو در کتاب ارزشمندی که بشرح زندگی، آثار و خصوصاً به کتاب "الفصل..." اختصاص داده، از ابن حزم بعنوان "مورخ عقاید دینی" یاد می کند و کتاب "الفصل..." را بخاطر وسعت و صحت مدارکی که در آن جمع آوری شده، یک اثر تاریخی ارزشمند دانسته است.^۱

با چنین مقدماتی، علت کینه و نفرت آقای ورداسبی نسبت به ابن حزم روشن و آشکار می شود. در حقیقت، مسئله ای که ابن حزم، حدود هزار سال پیش مطرح میساخت و بخاطر آن، مورد کینه و نفرت فقها بود، امروزه مورد بحث و اختلاف ما با نظریه پردازان "اسلام راستین" (چون آقای ورداسبی، شریعتی و مجاهدین) است. بعد از

۱ - برای آگاهی بیشتر در باره ابن حزم نگاه کنید به: دانشنامه ایران و اسلام، ج ۲، ذیل ابن حزم، صص ۵۰۳-۵۱۶.

گذشت هزار سال گوئی هنوز نیز روح بغداد، با حضور و بی حضور خلیفه، بر جامعه ما حکمفرما است و اخلاف آن فقها، اینک، در هیأت مدافعان "اسلام راستین" به تکفیر مخالفان می پردازند، هم از این روست که ما، آنچنان مورد سخیفترین تهمت ها و توهین های آقای ورداسبی قرار گرفته ایم. ما به "حقه بازی، شیادی و شارلاتانی" متهم شده ایم زیرا که کوشیده ایم تا پندارها و افسانه بافی های شیادان حرفه ای را در عرصه تاریخ اسلام ارائه و افشاء نماییم. بقول حافظ:

ما را به مستی، افسانه کردند

پیران جاهل، شیخان گمراه

تا اینجا، ما به ارزش تاریخی کتاب "الفصل..." و مقام و منزلت ابن حزم و به علت کینه و نفرت مؤلفان اسلامی نسبت به وی اشاره کرده ایم، و حال به بحث اصلی خود در باره ثروت ها و دارائی های حضرت علی و بررسی انتقادات آقای ورداسبی ادامه می دهیم:

دارائی ها و ثروت های حضرت علی و عملکردهای سیاسی - اجتماعی او، مسئله مهمی است که اکثر نویسندگان و محققان شیعه در باره آن یا سکوت کرده یا آن را به دلخواه خود تفسیر و تعبیر نموده اند. در تاریخ و فرهنگ تشیع، علی، بعنوان پارساترین و انقلابی ترین شخصیت تاریخ اسلام (و حتی جهان!) توصیف شده که گویا، برخلاف دیگر خلفای اسلامی، در فقر و تنگدستی و مظلومیت و عدالتخواهی زندگی می کرده است.

چنین توصیف و تصویری از حضرت علی (و امام حسین)،

همواره با روحیه زجر دیده و عدالتخواه مردم ما سازگار بوده است. توده های محروم ایرانی پس از مبارزات بسیار، وقتی که از استقرار عدالت اجتماعی و ایجاد یک حکومت ملی (غیرعرب) مأیوس و با شدیدترین سرکوب ها و ستم های اجتماعی - مذهبی روبرو شدند، بتدریج خاطره مزدک ها و بابک ها را از دست دادند و چهره حضرت علی و امام حسین را به خاطر کشیدند و در رنجها و مصائب خاندان علی رنجها و مظلومیت های خود را یافتند و...

توده های ایرانی با گرایش به تشیع و تصوف از یکطرف سنگری در مبارزه با دین رسمی خلفا (سنی) ساختند و از طرف دیگر با یادآوری خاطره "شهیدان کربلا"، محرومیت ها و مظلومیت های خویش را فراموش کردند. آنان با یاد و خاطره "شهیدان کربلا" آرامش می یافتند، آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند.

حکومت های شیعه گرای آل بویه، علاء الدین خوارزمشاه، سلطان محمد خداپنده و خصوصاً حکومت شیعی صفوی، به شیعه گرایی و شیعه سازی جامعه ایرانی قدرت و حرکت بیشتری بخشید، بطوریکه مثلاً شاه اسماعیل صفوی (بنیانگذار سلسله صفوی) در ادامه شیعه سازی خود، تنها بیست هزار نفر را در تبریز کشت و آنچنان وحشت و خشونت در شهرها و روستاها برقرار ساخت که پیروان مذاهب مختلف، از اطراف و اکناف، مذهب خویش را وا گذاشتند و به پذیرش مذهب شیعه گردن نهادند.^۱

۱ - در این باره نگاه کنید به: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ابوالقاسم طاهری، صص ۱۵۳ و ۱۶۰؛ تاریخ عالم آرای صفوی، صص

و این چنین شد که روضه‌ها، بعنوان بهترین وسیله برای خلع سلاح روحی توده‌ها، و تکیه‌ها، بعنوان بهترین تکیه‌گاه و آرامگاه روحی روستائیان و رنجبران، مستقیم و غیرمستقیم، به خدمت حکومت‌های وقت درآمدند و حضرت علی و امام حسین (و دیگر امامان شیعه)، بعنوان "پیشوایان انقلابی" و "نمایندگان تمام بشریت مظلوم"، ذهنیت تاریخی جامعه ما را اشغال کردند.

با چنین تصور و تصویری وقتی که با ده‌ها سند تاریخی، مال اندوزی‌ها، فسادها، خونریزی‌ها، سازش‌ها، سکوت‌ها و همکاری‌های این "پیشوایان انقلابی" با خلفای جبار اموی و عباسی طرح و افشاء گردید، نویسندگان شیعی یا به ترجیح بند معروف "راوی سنی بوده" توسل جستند و یا راوی سند را به اتهام "شیعه صفوی" و "اسلام اموی" از گردونه مطالعات تاریخی خود خارج کردند و بدین ترتیب بخش بزرگی از اسناد و مدارک معتبر تاریخی در باره زندگی پیشوایان شیعه را نادیده گرفته و بی اعتبار دانستند! بر این اساس است که آقای ورداسبی گفته‌ها و روایات ابن حزم، آیت الله بروجردی کاظمینی، هندوشاه نخجوانی و دیگران را "بی اساس" و "فاقد ارزش تاریخی" می‌دانند.

دست چین کردن مسائل تاریخی، شیوه یک محقق و منتقد صادق نیست، اینگونه برخورد با مسائل تاریخی، نه تنها در خدمت ارتقاء آگاهی و غنای شعور تاریخی جامعه نیست، بلکه اساساً در

۶۴-۶۵؛ حبیب السیر، ج ۴، صص ۵۲۷-۵۲۸؛ جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان، علی میرفطروس، صص ۵۳-۵۵.

۱- برای نمونه نگاه کنید به: شیعه علوی، شیعه صفوی، دکتر علی شریعتی، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۹ ش.

جهت گمراهی و ناآگاهی مردم است. اینکه دکتر شریعتی می گوید: "اسلام شناسی، آنگونه که ما دوست داریم و می خواهیم" ناظر بر همین شیوه غیرعلمی و نادرست است که رویدادهای تاریخی را نه براساس خود رویدادها، بلکه آنها را براساس "خواست" و "میل" خود تحلیل و تفسیر می کند، در برخورد با اینگونه محققین و به اصطلاح منتقدین است که هگل، در جمله طنزآمیزی، شیوه کار آنها را به ریشخند و مسخره می گیرد و می نویسد:

"رویدادهای تاریخی با تنوری من، خوانائی ندارند،

پس: بدا به حال رویدادها!"

در مورد ثروت های حضرت علی، ما ضمن تأکید مجدد به کتاب "الفصل..." (ج ۴، ص ۱۴۱)؛ تجارب السلف (ص ۱۳) و جواهرالولایه (ص ۱۳۷) یادآور می شویم که اسناد مربوط به ثروت ها و املاک حضرت علی در متون و منابع دیگر هم آمده است و حتی نظریه پردازان معروف "اسلام راستین" (از جمله: آیت الله طالقانی و دکتر شریعتی) نیز آن را تأیید کرده اند. در شرایط خارج از کشور و تبعید، تنها عدم دسترسی به متون و منابع تاریخی است که ما را از ارائه اسناد و مدارک بی شمار باز می دارد، با اینحال تأکید می کنیم که روایت آیت الله بروجردی کاظمینی (در باره صدقه دادن انگشتر حضرت علی) نه تنها جعلی نیست بلکه مبتنی بر اسناد معتبر است، از جمله: طبری، در تفسیر خود، به این مسئله اشاره کرده است.^۲

۱ - اسلام شناسی (۱)، ص ۱۶۷، م. ۱۶۷.

۲ - نگاه کنید به: تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۱۲. همچنین نگاه کنید به: منتهی الآمال، ج ۱، صص ۱۸۸ - ۱۸۹.

حضرت علی، در وصیت نامه خود، از نخلستان ها و کنیزکان و اموال خویش یاد می کند که سرپرستی آنها را به امام حسن و سپس به امام حسین واگذار می کند.^۱

ابن طقطقی (مورخ شیعی) ضمن تأکید بر این نکته که "هریک از خلفای راشدین صاحب ثروت های هنگفت و باغ و درخت و اموال بودند" به املاک حضرت علی اشاره نموده و تأکید کرده که "امیرالمؤمنین درآمد سرشاری از املاک خود داشت"^۲.

آیت الله طالقانی نیز از املاک و زمین هائی نام می برد که حضرت علی، بهنگام مرگ، آنها را "وقف" کرده است از جمله: اراضی ینبع، وادی القراء، اذینه و قصیره^۳. ظاهراً عواید اراضی وقفی حضرت علی، سالیانه ۲۴ هزار دینار بود^۴. این املاک وقفی غیر از املاک متعددی است که پس از شهادت علی، بعنوان ارث، به امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان حضرت رسیده است. مورخین تعداد فرزندان علی را از ۳۲ تا ۴۸ تن نوشته اند و قابل ذکر است که قسمت کوچکی از میراث علی به یکی از فرزندانش (بنام عمر) رسید و او آنچنان در رفاه و آسایش زندگی کرد تا به سن ۸۵ سالگی رسید و در ینبع درگذشت^۵.

دکتر شریعتی تأکید می کند:

"علی در ینبع یک مرکز کشاورزی می سازد و به تولید

۱ - نگاه کنید به: نهج البلاغه، ص ۶۷۱، ترجمه جواد فاضل.

۲ تاریخ فخری، صص ۹۷ و ۱۰۰.

۳ - اسلام و مالکیت، ص ۱۶۸.

۴ - نهج البلاغه، جزء سوم، به نقل از: تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۲، ص ۷۷.

۵ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۹۶.

می پردازد. شاید برای اولین بار است که کسی در این منطقه، اساساً کشاورزی را بشکل یک سرمایه گذاری دقیق و بشکل یک کار متراکم و برجسته، شروع می کند^۱. ظاهراً در آمد سالیانه همین فعالیت های تولیدی حدود هشتاد هزار دینار طلا (معادل ۳۲۰ کیلو طلا) بود^۲.

قابل ذکر است که ریاضت، فقرپرستی و زهدگرایی حضرت علی نیز هیچگاه دارای مضمونی مترقی نبوده است. ریاضت، زهد و پوشیدن لباس های خشن و وصله دار نه ناشی از فقر و تنگدستی مالی علی، بلکه، اساساً ناشی از تسلیم طلبی روحی و مذهبی (ترس و رعب از خدا) و حاصل نفس کشی صوفیانه بوده است. هندوشاه ضمن اشاره به توانگری و ثروت های حضرت علی و دیگر خلفای اولیه اسلامی تأکید می کند که: "تقلیل و اقتصار در مطاعم (خوردنی ها) و ملبس (پوشیدنی ها) از عجز و فقر آنان نبود"^۳. آنگونه زهدگرایی ها، فقرپرستی ها و ریاضت ها را ما در ابوبکر و خصوصاً در عمر بیشتر سراغ داریم^۴ و شگفت نیست که منصور (خلیفه عباسی) نیز "همواره لباس خشن می پوشید و گاه پیراهنش را وصله می کرد"^۵ همین خلیفه "زاهد" و "ریاضت کش" پس از مرگ، نزدیک به ۱۴ میلیون دینار

۱ - قرن ما در جستجوی علی، ص ۹۰، م. آ ۲۶.

۲ - زندگانی امیام حسین، ص ۹۶.

۳ - تجارب السلف، ص ۱۲.

۴ - مورخان تاریخ اسلام می گویند: "عمر فقط یک پیراهن و یک جامه داشت که چندین بار آن را وصله زده بود و غذایش خرما و نان جو بود و بر بستری از برگ خرما می خفت که در خشونت کم از پیراهن مرئین او نبود": تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱۱، ص ۵۹. همچنین نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۶۳.

۵ - نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، ص ۲۱۴؛ کامل، ابن اشیر، ج ۹، ص ۲۸۵.

طلا و ۶۰۰ میلیون درهم نقره از خود باقی گذاشت و بهنگام مرگ
بفرزند و جانشینش (مهدی عباسی) گفت: " من ترا چندان مال، فراز
آورده ام که اگر ده سال نیز خراج بتو نرسد، ارزاق سیاه و نفقات و
مخارج ثغور را بدان کفایت توانی کرد"^۱.

۲۲ - آقای ورداسبی برای رد مندرجات کتاب "اسلام شناسی"
مبنی بر خشونت حضرت علی در سرکوب مخالفان و مرتدان از اسلام،
صفحاتی را در توصیف "عدالت و دادخواهی" و "آزادمنشی و مستانت
و جاافتادگی سیاسی و هوشیاری و بلندنظری انقلابی" آن حضرت سیاه
کرده اند و سرانجام نیز "افاضه" کرده اند که: "مؤلف کتاب
اسلام شناسی چگونه به خود اجازه می دهد که... پیگیرترین پشتیبان
مولدان و زحمتکشان جهان، باشرفترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ و
نماینده و سخنگوی تمامت بشریت مظلوم را آدمکش و خمینی صفت و
سرکوبگر معرفی کند؟"^۲

آقای ورداسبی، این بار نیز ضمن تحریف نظرات ما کوشش
کرده اند تا با اندیشه های القائی، ذهن خوانندگان - و خصوصاً دوستان
مذهبی ما - را علیه کتاب "اسلام شناسی" و نویسندۀ آن، تحریک
نمایند، زیرا که در هیچ جای کتاب، ما از حضرت علی بعنوان "خمینی
صفت" و "آدمکش" یاد نکرده ایم بلکه، به تکرار، از او بعنوان
شخصیتی معتدل و "اصلاح طلب" نام برده ایم.^۳

۱ - تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۷-۵۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

۳ - از جمله در صفحات ۴۰ و ۷۰ کتاب اسلام شناسی.

برخلاف نظر آقای ورداسبی، تاریخ جوامع بشری با پیدایش اسلام و ظهور حضرت محمد یا علی آغاز نمی شود همچنانکه با مرگ آنان نیز پایان نمی یابد. تاریخ بشری، حماسهٔ پایان ناپذیری است که گذشته های دور آنرا انشاء می کند و آیندهٔ دور نیز آنرا خواهد ساخت. در چنین چشم اندازی، زندگی و حیات "علی" ها می تواند فقط "نقطه" یا "خط" کوچکی بر گسترهٔ پرفراز و نشیب تاریخ بشری باشد. بنابراین: بنظر ما، چنانکه نشان داده ایم، حضرت علی بعنوان یک انسان، با همهٔ ضعف هایش، نه "پیگیرترین پشتیبان مولدان و زحمتکشان جهان"، نه "باشرفترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ" بود و نه "نماینده و سخنگوی تمام بشریت مظلوم". اینگونه نگاه به تاریخ بشری - قبل از هر چیز - نشان دهندهٔ تنگ نظری تاریخی و بیانگر کیش شخصیت کسانی است که "تملق علی" را با "تشیع علی" عوضی گرفته اند.

ما، در اینجا، بر آن نیستیم که اقدامات اجتماعی و مواضع سیاسی - طبقاتی حضرت علی را به بررسی بگیریم (در کتاب "اسلام شناسی" و نیز در صفحاتی از کتاب حاضر، ما به گوشه هایی از این مواضع و عملکردها اشاره کرده ایم) اما برای آنکه نشان دهیم که حضرت علی با صفتی که آقای ورداسبی آنرا از قول ما جعل کرده اند، چه شباهتی داشته است تنها به ذکر چند سند از کتب معتبر تاریخی (که مورد قبول و استناد آقای ورداسبی و دیگر مدعیان "تشیع سرخ علوی" نیز هست) اشاره می کنیم تا این "شریف ترین، پاک ترین و آگاه ترین مدافع محرومان تاریخ و پیشوای سرخ اندیشان و سخت ریشگان همهٔ روزگاران"^۱ را بهتر بشناسیم:

۱ - ص ۲۷۸، جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسبی.

حضرت علی نیز، چونان حضرت محمد، ابوبکر، عمر و عثمان، توسل به قهر و خشونت را بهترین وسیله برای پیشبرد و استقرار اسلام می دانست بطوریکه تأکید می کرد:

”ما، عقاید (بینش ها) مان را بر شمشیرهای مان،

حمل می کنیم“^۱.

بر این اساس بود که حضرت علی معتقد بود:

”همانا خدا این امت را بتازیانه و شمشیر ادب کرده است و هیچکس نزد امام، مدارا و نرمی نیابد“^۲.

بعضی از محققین شیعه، بدرستی یادآور می شوند که: ”چهل سال شمشیر از دست علی نیفتاد تا ارکان اسلام مشید گردید“^۳.

آقای ورداسبی بدروغ می نویسند که: ”علی برای نابود کردن بردگی، از طرفی با اشراف زمیستدار و برده دار درافتاد و از طرف دیگر: بردگان را از حقوق اجتماعی و حتی اقتصادی برخوردار ساخت“^۴. زیرا کتب معتبر تاریخی، خلاف این ادعا را نشان میدهند، از جمله: طبری یادآور می شود:

”حضرت علی در سومین روز خلافتش ندا داد که: هر

غلامی که سوی مالکان (اربابان) خویش بازنگردد، خوش هدر

است“^۵.

با چنین سیاستی در برابر بردگان بود که معقل بن قیس (سردار

۱ - نهج البلاغه، خطبة ۱۵۰، ص ۴۶۰.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳ - زندگانی امام حسین، عمادزاده، ص ۱۰۶.

۴ - جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۹۰.

۵ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۳۹.

علی) در جنگی همه آن کسانی را که مرتد شده و از پذیرفتن اسلام سر باز زده بودند، کشت و ۵۰۰ زن و کودک نصرانی (مسیحی) را بجرم نپذیرفتن اسلام و یا ندادن جزیه برده ساخت. و همه این کودکان و زنان را به یک میلیون (درهم) فروخت. حضرت علی در باره برده کردن این زنان و کودکان و فروش آنها، به معقل بن قیس گفت: "نکو کردی و بجا کردی!"^۱

یعقوبی (مورخ شیعی) در توصیف عملکردهای سیاسی - اجتماعی حضرت علی، جملاتی کوتاه، اما گویا و تکان دهنده دارد. او می نویسد:

"علی، حکم های شگفت آوری داشت، چنانکه قومی را آتش زد و دیگرانی را بوسیله دود از میان برد و بعضی انگشتان دست را در دزدی برید و دیواری را بر سر دو نفر که آندو را مشغول فسقی دید، خراب کرد"^۲.

در ادامه این "حکم های شگفت آور" بود که حضرت علی:

"در یک روز ۲۵۰۰ تن از قوم ازد را کشت و بقولی:

آنقدر از مردم را کشت که کسی نبود کسی را تسلیت گوید و هر خاندان بکشتگان خود مشغول بود"^۳.

بعضی محققان معاصر شیعی نیز در این باره می گویند: "کمتر قبيله و طایفه و خانواده ای یافت می شد که از شمشیر خونریز و بازوی توانای

۱ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۶۶۵ - ۲۶۶۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱، صص ۳۳۰ - ۳۳۱؛ همچنین نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۶۷.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۳۷ - ۱۳۸.

۳ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۲۹.

علی، داغی بدل نداشته باشد^۱.

حضرت علی که از کشتن قاتلان عثمان - به این بهانه که "چندین کس را به خون یک تن نمی توان کشت" - خودداری کرده بود، در باره قاتلین دوست خود (عبدالله بن خباب) چنان سختگیری و خشوتی بکار برد که بیسابقه بود بطوری که گفت:

"بخدا اگر همه مردم روی زمین به کشتن عبدالله

اقرار کنند، همه را از دم شمشیر می گذرانم و یک لحظه در

این کار درنگ نخواهم کرد"^۲.

چنین بود "آزادمنشی، ستانت، جافتادگی سیاسی، تعالی

روحی و بلندنظری انقلابی حضرت علی" این "باشرف ترین و صدیق ترین

دموکرات تاریخ"^۳ ... و چنین است که:

افسانه ها در محک تاریخ فرو می ریزند.

۱ - علی، مرد نامتناهی، حسن صدر، ص ۷۶.

۲ - الفصل فی الملل، ج ۴، صص ۱۰۰ و ۱۰۲.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

منابع و مأخذ

آ

آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ): مَطَهَّرِین طاهر مُقدَّسی، ج ۵ و ۶، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱ ش.

الف

اخبار الطوال: ابوحنیفه دینوری، صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۶ ش.

ارشاد: محمدبن محمد مفید، بکوشش محمدباقر بهبودی، تهران، ۱۳۵۱ ش.

الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ابن عبدالبرقرطبی، ج ۱، حیدرآباد، دکن، ۱۳۱۸-۱۳۱۹ هـ.

اسلام در ایران: پطروشفسکی، کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴ ش.

- اسلام شناسی (۱): علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۶، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- اسلام شناسی (۲): علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۷، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- اسلام شناسی (۳): علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۸، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- اسلام شناسی: علی میرفطروس، چاپ یازدهم، انتشارات فرهنگ فرانسه - کانادا، ۱۹۸۹.
- اسلام و سرمایه داری: ماکسیم رودنسون، ترجمه و انتشار گروه اتحاد کارگر، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- اسلام و مالکیت: سید محمود طالقانی، انتشارات مسجد هدایت، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- اعیان الشیعه: سید محمد امین عاملی، سید کمال موسوی، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۴۵ هـ.
- الآغانی: ابوالفرج اصفهانی، ج ۷، طبع دارالکتب المصریه، مصر، ۱۳۴۹ هـ.
- القباء (نشریه): به همت غلامحسین ساعدی، شماره ۴، پاریس، ۱۳۶۴ ش - ۱۹۸۵ م.
- الاموال: ابو عبیدالله قاسم بن سلام، طبع قاهره، ۱۳۵۴ هـ.

ب

- بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی: علی شریعتی، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ ش.

بحرالنفوس: مؤلف ناشناس، به اهتمام محمدتقی دانش پسر، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ ش.

ت

تاریخ اجتماعی ایران: مرتضی راوندی، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶ ش.

تاریخ بلعمی: (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)، ابوعلی محمدبن بلعمی، به تصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۴۱ ش.

تاریخ تمدن: ویل دورانت، ج ۱۱، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۴۲ ش.
تاریخ تمدن اسلام: جرجی زیدان، ۵ جلد، علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵ ش.

تاریخ الرسل والملوک: محمدبن جریر طبری، صادق نشأت، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱ ش.

تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۸ ش.

تاریخ سیاسی اسلام: نعمت الله قاضی، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳۴۹ ش.
تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: ابوالقاسم طاهری، انتشارات جیبی، ۱۳۵۴ ش.

تاریخ سیستان: مؤلف ناشناس، بتصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۱۴ ش.

تاریخ شیعه و فرقه های اسلام: محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۷ ش.

- تاریخ طبری: محمدبن جریر طبری، ابوالقاسم پاینده، ج ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲-۱۳۵۴ ش.
- تاریخ عالم آرای صفوی: مؤلف ناشناس، به کوشش یدالله شکری، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳ ش.
- تاریخ عرب: فیلیپ حیتی، ج ۱، ابوالقاسم پاینده، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳۴۴ ش.
- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی: ذبیح الله صفا، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ ش.
- تاریخ فخری: ابن طقطقی، محمد وحید گلپایگانی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- تاریخ گردیزی (زین الاخبار): ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹ ش.
- تاریخ یعقوبی: احمدبن ابی یعقوب، ج ۱ و ۲، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- تجارب السلف: هندوشاه نخجوانی، به اهتمام عباس اقبال، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- تشیع علوی، تشیع صفوی: علی شریعتی، مجموعه آثار (۹)، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۹ ش.
- تفسیر طبری: محمدبن جریر طبری، ج ۵ و ۶، بتصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹-۱۳۴۲ ش.

ج

جزمیت فلسفه حزبی: (نقدی بر کتاب اسلام در ایران پطروشفسکی)
 ابوذر ورداسبی، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۵۷ ش.
 جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان: علی میرفطروس، انتشارات
 بامداد، تهران، ۱۳۵۶ ش.
 جواهرالولایه: آیت الله بروجردی کاظمینی، انتشارات حامد، قم،
 ۱۳۴۰ ش.

ح

حیب السیر: خواندمیر، ۴ جلد، با مقدمه جلال الدین همائی،
 انتشارات خیام، تهران، ۱۳۳۳ ش.
 الحسین: علی جلال، ج ۱، قاهره، ۱۴۳۲ ه.ق.
 حسین، وارث آدم: علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۹، انتشارات
 قلم، تهران، ۱۳۶۱ ش.
 حلاج: علی میرفطروس، چاپ چهاردهم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸.

چ

چه نیازی است به علی؟: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶،
 انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ ش.

د

دانشنامه ایران و اسلام (زیر نظر احسان یارشاطر): ج ۳، انتشارات
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۵ ش.

دره القصص، ملا مرتضی شریعتمداری، طبع سنگی، تهران، ۱۳۱۴ هـ.
دیوان فارسی فضل الله نعیمی، به کوشش رستم علی اوف، انتشارات
دنیا، تهران، ۱۳۵۴ ش.

ر

راه آزادی: شماره ۲، نشریه جمعیت داد، پاریس، ۱۳۶۴ ش.
راه حسین، احمد رضائی، انتشارات مجاهدین خلق ایران، بی تاریخ.
روضه الصفا، میرخواند، ج ۲ و ۳، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳۳۸ ش.

ز

زمان نو (نشریه): شماره ۱۰ و ۱۱، چاپ پاریس، ۱۳۶۴ ش.
زندگانی امام حسین: زین العابدین رهنما، (۲ جلد)، انتشارات
زوار، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۶۵ ش.
زندگانی امام حسین: عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)،
انتشارات امین، تهران، ۱۳۶۴ ش.
زندگی سیاسی هشتمین امام: جعفر مرتضی حسینی، سیدخلیل
خلیلیان، دفتر انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۹ ش.
زین الاخبار: ابوسعید عبدالحی گردیزی، تصحیح و تحشیه
عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ ش.

س

سیاست نامه (سیرالملوک): خواجه نظام الملک طوسی، به کوشش
جعفر شعار، انتشارات جیبی، تهران، ۱۳۶۴ ش.

سیرت رسول الله (سیره النبوی): ابن هشام، ج ۱ و ۲، به تصحیح و مقدمه اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱ ش.

ش

شهید جاوید: صالحی نجفآبادی، بدون ناشر، تهران، بدون تاریخ.
شیعه: علی شریعتی، انتشارات الهام، مجموعه آثار ۷، تهران، ۱۳۶۲ ش.

شیعه در اسلام: علامه سیدمحمد حسین طباطبائی، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، قم، ۱۳۴۸ ش.

ص

صحیح الکافی: شیخ محمدالباقر البهبودی، ج ۳، انتشارات دارالاسلامیه، بیروت، ۱۴۰۱ هـ.

ط

طبقات ناصری: قاضی منهاج السراج، ج ۱، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۴۲ ش.

ع

العبر (تاریخ ابن خلدون): ج ۱، عبدالحمد آیتی، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
علی: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۶۱ ش.

علی، انسان کامل: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.
 علی، بنیانگذار وحدت: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.
 علی، مرد نامتناهی، حسن صدر، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۳ش.
 عمادالدین نسیمی، علی میرفطروس، چاپ دوم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۹.

ف

الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام): عبدالقاهر بغدادی، محمدجواد مشکور، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳۲۳ش.
 فرق الشیعه نوبختی: منسوب به ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، ترجمه محمد جواد مشکور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳ش.
 فرهنگ ایرانی پیش از اسلام: محمد محمدی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۴ش.
 الفصل فی الملل والاهواء والنحل: ابن حزم اندلسی، ج ۴، طبع الادبیه، مصر، ۱۳۲۰ق.

ق

قاسطین، مارقین و ناکشین: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.
 قرآن: چاپ اسلامی، تهران، ۱۳۵۱ش.

قرن ما، در جستجوی علمی: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ ش.
 قصص الانبیاء: ابواسحق ابراهیم النیشابوری، به اهتمام حبیب یغمائی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰ ش.

ک

کامل (اخبار ایران): عزالدین ابن اثیر، ج ۱، باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش.
 کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران): عزالدین ابن اثیر، ج ۱۰، عباس خلیلی، انتشارات کتاب ایران (علمی)، بی تاریخ.
 کتاب الخراج: یحیی بن آدم القرشی، طبع لیدن، ۱۸۹۵ م.
 کتاب الخراج: قاضی ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم، قاهره، ۱۳۵۲ ق.
 کتاب الفتوح: احمد بن اعلم الکوفی، ج ۵، طبع دارالندوة الجدیده، بیروت، بدون تاریخ.
 کتاب السوزراء و الکتاب: محمد بن عبدوس جهشیاری، ابوالفضل طباطبائی، انتشارات خاور، تهران، بی تاریخ.

ل

لغت نامه: علی اکبر دهخدا، انتشارات سازمان لغت نامه دهخدا، تهران.

م

مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام: حبیب الله پایدار، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۶ ش.

- مالکیت در اسلام: سید محمود طالقانی، انتشارات مسجد هدایت، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- مجاهد: نشریه سازمان مجاهدین خلق ایران، شماره های ۲۶۶ و ۲۷۲-۲۸۴، چاپ پاریس، ۱۳۶۴.
- مختصرالبلدان: ابن فقیه، ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- مجمّل التواریخ و القصص: مؤلف ناشناس، به تصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات خاور، تهران، ۱۳۱۸ ش.
- مروج الذهب و معادن الجواهر: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ج ۱ و ۲، ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶-۱۳۶۰ ش.
- معجم البلدان: یاقوت حموی، ج ۵، طبع صادر، بیروت، ۱۳۷۴ ق.
- مقاتل الطالبيين، سیداحمد صقر، طبع قاهره، ۱۹۴۹ م.
- مقدمه: ابن خلدون، ج ۱، محمد پروین گنابادی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ملاحظاتى در تاریخ ایران: علی میرفطروس، چاپ سوم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸ م.
- من تاریخ الالحاد فى الاسلام: پاول کراوس، عبدالرحمن بدوی، طبع قاهره، ۱۹۴۵.
- منتخب التواریخ: حاج محمد هاشم خراسانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- منتهى الآمال فى تواریخ النبى والآل: شیخ عباس قمی، ج ۱ و ۲، انتشارات جاویدان، تهران، بدون تاریخ.

ن

نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۰۱، سال ۲۴، تبریز، ۱۳۵۱ ش.

نفحات الانس من حضرات القدس: عبدالرحمان جامی، چاپ کلکته، ۱۸۵۹ م.

نهج البلاغه (سخنان حضرت علی): جواد فاضل، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۰ ش.

نهج البلاغه: شرح فیض الاسلام، ج ۱-۶، تهران، بدون تاریخ.
 نهج الفصاحه: حضرت محمد، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵ ش.

و

وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی (تاریخ مدینه المنوره): سمهودی، قاهره، بی تاریخ.

نامنامه

اسامی کتاب‌ها، مجلات، روزنامه‌ها و مقالات یا * مشخص شده اند

آ

- ابن سعید: ۵۰
 ابن سینا: ۳۷
 ابن عباس: ۱۷
 ابن عبدالبر قرطبی: ۶۴
 ابن طقطقی: ۹۸، ۹۷، ۶۹، ۵۰، ۴۷
 ابن فقیه: ۴۹
 ابن ماجه: ۳۲
 ابن مسعود: ۳۵
 ابن هشام: ۶۳، ۵۴
 ابویکسر: ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۵، ۲۲-
 ۲۷-۲۹، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۸-
 ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۹۸، ۱۰۱
 ابوداود سجستانی: ۳۱
 ابوزرقاری: ۶۱
 ابوسفیان: ۶۰، ۲۲
 ابوشاکر: ۳۷
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی: ۳۷
 * آفرینش و تاریخ: ۶۵
 آقاخان کرمانی (میرزا): ۳۸
 آل بوید: ۹۴

الف

- * الاغانی: ۳۵
 ابن اثیر: ۸۱، ۶۷، ۵۸، ۵۴، ۴۸، ۳۶،
 ۱۰۲، ۹۸
 ابن ابی الحدید: ۳۰
 ابن حزم: ۹۵، ۹۳، ۹۰، ۷۸
 ابن خلدون: ۶۵، ۶۰، ۲۴، ۱۸
 ابن راوندی: ۳۷
 ابن زیاد، عبیدالله: ۸۴، ۸۲، ۵۲، ۵۱
 ابن سعد: ۵۱

- ابوقبیصة قحافی: ۸۹
 ابومره کندی: ۳۵
 ابویوسف (قاضی): ۵۰، ۲۶
 * اخبار الطوال: ۵۱
 * ارشاد: ۴۹
 * الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ۶۴
 اسکندریه: ۳۳
 اسلام: ۶، ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۶۱، ۶۲، ۱۰۰
 * اسلام در ایران: ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۸۹
 * اسلام شناسی (شریعتی): ۹۶، ۷۱
 * اسلام شناسی (میرفطروس): ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۲۶
 ۲۹، ۲۷، ۸۰، ۹۹
 * اسلام و سرمایه داری: ۲۶
 * اسلام و مالکیت: ۹۷، ۷۷
 * اشتراکیه الاسلام: ۷۵
 * الاصابه: ۵۶
 اصفهان: ۸۶
 اصفهانی، ابوجعفر: ۳۵
 * اصول کافی: ۱۶
 اعراب: ۲۵، ۳۳، ۳۵
 * اعلام الموقعین: ۳۲
 اعواف: ۶۶
 * اعیان الشیعه: ۱۸، ۴۷
 أقرع بن حابس تمیمی: ۶۱
 * الفیاء: ۳۷
- أم حکیم (خارجی): ۸۹
 أم کلثوم (دختر حضرت علی): ۶۷
 أم کلثوم (دختر حضرت محمد): ۶۵
 * الاموال: ۶۶
 اموی ← بنی امیه
 * امی: ۱۸
 امین عاملی، محسن: ۱۸
 اهل رده: ۵۵
 اهواز: ۸۶، ۸۹
 ایران: ۱۰، ۱۵، ۳۴، ۳۶
- ب
- بابک خرمدین: ۹۴، ۸۰
 * بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی: ۷۹
 بامدادان، بابک: ۴۴، ۳۷
 * بحر الفوائد: ۲۶
 بحرین: ۸۱
 بخاری محمد بن اسماعیل: ۱۷، ۳۱
 بدوی، عبدالرحمن: ۳۸
 برقه: ۶۶
 بروجردی کاظمینی (آیت الله): ۹۰، ۹۵
 * بستان العارفین: ۳۵
 * بصائر النرجات: ۱۸
 بصره: ۸۶
 بغدادی، عبدالقاهر: ۷۸
 بلال حبشی: ۶۱
 بنی امیه: ۴۶، ۴۹، ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۷۰

- * تاریخ علوم عقلی در تمدن
اسلامی: ۳۲ - ۳۴
- * تاریخ فخری: ۴۷، ۵۰، ۶۹، ۷۹
- تاریخ گردیزی (زین الاخبار): ۸۵
- * تاریخ گزیده: ۵۴، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۸۵
- * تاریخ یعقوبی: ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۵، ۵۴
- ۱۰۲، ۱۰۱، ۸۷، ۸۶، ۶۸، ۶۱، ۵۸، ۵۴
- تبریز: ۹۴
- * تجارب السلف: ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۹۰
- ۹۸، ۹۶
- تشیع: ۳۰، ۳۱، ۹۴، ۱۰۰
- * تشیع علوی، تشیع صفوی: ۷۰
- تصرف: ۹۴
- * تفسیر طبری: ۵۵، ۶۹، ۷۶
- * تورات: ۳۵
- ث
- * ثورة الزنج: ۳۶
- ج
- جامی، عبدالرحمن: ۴۰
- * جزمیت فلسفه حزبی: ۱۰، ۳۰، ۴۱
- ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۷۰، ۶۴، ۶۰، ۵۹
- ۱۰۱، ۱۰۰، ۸۲
- جعفر صادق (امام): ۱۸، ۴۷، ۹۰
- جلال، علی: ۵۰
- ۸۴، ۷۹، ۷۸ - ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰
- بوشهر: ۸۶
- پ
- پایدار، حبیب الله (ح. پیمان): ۲۴، ۷۶، ۷۵، ۵۹
- پاینده، ابرالقاسم: ۲۸، ۳۰
- پطروشفسکی: ۱۰، ۷۸، ۷۹
- پلاسیو، آسین: ۹۲
- ت
- * تاریخ اجتماعی ایران: ۹۷
- * تاریخ تمدن: ۹۸
- * تاریخ تمدن اسلام: ۳۲، ۳۳، ۴۹، ۵۰
- * تاریخ سیاسی اسلام (حسن ابراهیم حسن): ۱۹، ۲۷، ۲۸
- * تاریخ سیاسی اسلام (قاضی): ۲۰
- * تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: ۹۴
- * تاریخ سیستان: ۸۱، ۸۲، ۸۷
- * تاریخ شیعه و فرقه های اسلام: ۶۷، ۷۸، ۷۹
- * تاریخ طبری: ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲ - ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۴ - ۴۶، ۵۰ - ۵۶، ۶۵، ۶۷، ۶۹ - ۸۲، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳ - ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶
- ۱۰۱ - ۱۰۳، ۹۹، ۹۷، ۸۹، ۸۷، ۸۶، ۸۴
- * تاریخ عرب: ۲۷، ۲۸

- جمهوری دموکراتیک اسلامی: ۱۰
* جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان: ۹۵
* جواهرالولاية: ۹۶، ۹۰
جهشیاری: ۴۷
- ح
- * چه نیازی است به علی؟: ۶۲، ۵۹، ۷۴، ۷۲
- ح
- حارث بن هشام: ۶۰
حافظ: ۱۲، ۱۱
* حبیب السیر: ۹۵، ۶۴، ۵۴
حجاج بن یوسف ثقفی: ۸۷، ۸۳
حدیبیه: ۲۰، ۱۹، ۱۷
حروفیه: ۳۹
حسن، ابراهیم حسن: ۲۸
حسن (امام): ۶۹، ۶۸، ۵۰، ۴۹، ۸۰، ۹۷
حسنا: ۶۶
حسین (امام): ۶۸، ۵۳ - ۴۸، ۴۶
۹۷، ۹۵ - ۹۳، ۸۲، ۸۰، ۶۹
* الحسین: ۵۰
حسین، طه: ۲۴
* حسین، وارث آدم: ۷۱
حسینی، جعفر مرتضی: ۴۸
- حکیم بن خزام: ۶۰
حفصه: ۶۳
* حلاج: ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۳۸، ۷
حلاج، حسین بن منصور: ۸۰
حمزة خارجی: ۸۵
حنبلی: ۹۲
حنفی: ۹۲
حنین: ۶۰
حویطب بن عبدالعزی: ۶۰
حیتی، فیلیپ: ۲۸
- خ
- خالدبن عبدالله: ۸۴
خالدبن ولید: ۵۷ - ۵۵
خدیبجه: ۵۹، ۵۸
خراسان: ۸۷
خراسانی، حاج محمدهاشم: ۶۴
خلفای راشدین: ۲۹
خمینی، روح الله: ۱۵، ۱۳
خمینیسم: ۱۵، ۱۱
خوارزمشاه، علاء الدین: ۹۴
خوارج: ۹۰ - ۷۸
خوارزمی، محمد بن موسی: ۳۷
خیام، حکیم عمر: ۳۹
- د
- دارمی: ۳۵، ۳۰

- ز
- * دانشنامه ایران و اسلام: ۹۲
- * درة القصص: ۶۵
- دلال: ۶۶
- دمشق: ۵۰
- دورانت، ویل: ۹۸، ۲۵
- دهخدا، علی اکبر: ۵۲
- دهری: ۴۱، ۳۸، ۳۶
- دینوری، ابوحنیفه: ۸۶، ۸۱
- * دیوان فارسی نعیمی: ۳۹
- * دیوان کامل جامی: ۴۰
- ذ
- ذات الرقاع: ۶۵
- ر
- رازی، محمدبن زکریا: ۳۷
- رامهرمز: ۸۶
- * راه آزادی: ۲۹، ۲۶، ۱۳، ۱۲، ۸، ۳۶، ۵۷، ۵۵، ۴۵
- * راه حسین: ۷۸، ۲۵، ۲۴
- * رباعیات خیام: ۳۹
- رضا (امام): ۴۸، ۴۷
- رضائی، احمد: ۷۸، ۵۸، ۲۵، ۲۴
- رقیه: ۶۵، ۶۴
- رودنسون، ماکسیم: ۲۶
- * روضة الصفا: ۵۶، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۲۶
- ۶۹، ۶۴
- رهنما، زین العابدین: ۵۲
- زیرین عوام: ۵۶ - ۶۲، ۵۸، ۷۲ -
- ۹۱، ۷۴
- * زمان نو: ۴۴، ۳۷
- زنادقه: ۴۰، ۳۸، ۳۶ - ۴۶، ۴۴
- * زندگانی امام حسین (رهنما):
- ۵۲
- * زندگانی امام حسین (عمادزاده):
- ۱۰۱، ۹۸، ۵۲، ۵۰، ۴۹
- * زندگی سیاسی هشتمین امام: ۴۸
- زبدان، جرجی: ۳۲
- زیدین ثابت: ۵۴، ۵۳
- زیدیہ: ۴۸
- * زین الاخبار - تاریخ گردیزی
- زین العابدین (امام): ۴۶
- س
- السباعی، مصطفی: ۷۸، ۷۷، ۷۵
- سعدبن ابی وقاص: ۵۱
- سعیدالخدیری: ۳۳
- سعیدبن یریع مخزومی: ۶۱
- سعیدبن ابی وقاص: ۶۲، ۵۸، ۳۴
- سقیفه: ۷۳، ۲۲
- سکینه (دختر امام حسین): ۵۳
- سلام: ۶۶
- سلیم، عبدالامیر: ۱۸
- سمودی: ۶۶

صافیه: ۶۶	سین: ۳۵، ۳۲، ۳۰
صالح بن ابی عبداللہ: ۴۳	سنی: ۹۴، ۹۲، ۸۴، ۱۵
صالح بن عبدالقدوس: ۴۳	سوسیالیسم: ۷۸-۷۵
صالحی نجف آبادی: ۵۱	سوفسطائی: ۳۶
* صحیح الکافی: ۱۷	سہیل بن عمرو: ۶۰
* صحیح بخاری: ۳۰، ۱۷	* سیرت رسول اللہ: ۶۰، ۵۴، ۵۱
* صحیح ترمذی: ۳۲	۶۴، ۶۳، ۶۱
* صحیح مسلم: ۱۷	سیستان: ۸۷، ۸۲، ۸۱
صدر، حسن: ۱۰۳	
صدوق، شیخ: ۱۸	ش
صفا، ذبیح اللہ: ۳۲	شاپور: ۸۶
صفا، محمد بن حسن: ۱۸	شافعی: ۹۲
صفین: ۵۲	شام: ۳۵
صقر، سید احمد: ۴۷	شہید خارجی: ۸۴
صفوان بن امیہ: ۶۰	* شرح نہج البلاغہ: ۳۰
صفوی: ۹۴	شریعتمدار، ملا مرتضیٰ: ۶۵
صفوی، شاہ اسماعیل: ۹۴	شریعتی، علی: ۵۹، ۵۵، ۴۷، ۲۵، ۱۵
	۹۷، ۹۵، ۹۲، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۶۹، ۶۷، ۶۲
ض	شمر بن ذی الجوشن: ۵۳، ۵۲
ضبیع: ۳۴	شہرستانی، عبدالکریم: ۷۹، ۷۸
	* شہید جاوید: ۵۱
ط	* شیعه: ۵۹
طالقانی، سید محمود: ۶۲، ۵۸، ۱۵	شیعه (شیعیان): ۴۸، ۴۶، ۳۶، ۱۵
۹۷، ۹۶، ۷۷	۹۴، ۸۸، ۸۴، ۸۰، ۷۸
طباطبائی، سید حسین: ۵۲	
* طبقات الکبیر: ۳۰	ص
* طبقات ناصری: ۸۵	صائب تبریزی: ۲۳

- طبرستان: ۴۹
طبری، محمد بن جریر: ۲۱، ۱۹، ۱۷
طبرستان: ۷۶، ۲۵
عسقلانی، ابن حجر: ۵۶
عطار نیشابوری: ۷۴
عقیل: ۵۰
علا بن حارث ثقفی: ۶۱
علی، احمد: ۳۶
* علل الشرایع: ۱۸
* علی، ایرمرد تاریخ: ۳۰
* علی، انسان کامل: ۷۱
علی بن ابیطالب: ۱۱، ۱۶، ۱۸، ۲۰
- ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴
۵۷، ۶۲، ۶۶، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۸۸
۹۰، ۹۲، ۹۳-۱۰۳
* علی، بنیانگذار وحدت: ۷۱
* علی، مرد نامتناهی: ۱۰۳
* عمادالدین نسیمی: ۳۸
عمادزاده: ۱۰۱، ۵۲
عمر (پسر حضرت علی): ۹۷
عمر بن خطاب: ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۲۹
۳۳، ۳۵، ۳۶، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۹۸
۱۰۱
عمرو بن عاص: ۳۳، ۳۴، ۵۶
عمیر بن وهب: ۶۱
عینة بن حصین: ۶۱
- طبرستان: ۴۹
طبری، محمد بن جریر: ۲۱، ۱۹، ۱۷
طبرستان: ۷۶، ۲۵
عسقلانی، ابن حجر: ۵۶
عطار نیشابوری: ۷۴
عقیل: ۵۰
علا بن حارث ثقفی: ۶۱
علی، احمد: ۳۶
* علل الشرایع: ۱۸
* علی، ایرمرد تاریخ: ۳۰
* علی، انسان کامل: ۷۱
علی بن ابیطالب: ۱۱، ۱۶، ۱۸، ۲۰
- ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴
۵۷، ۶۲، ۶۶، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۸۸
۹۰، ۹۲، ۹۳-۱۰۳
* علی، بنیانگذار وحدت: ۷۱
* علی، مرد نامتناهی: ۱۰۳
* عمادالدین نسیمی: ۳۸
عمادزاده: ۱۰۱، ۵۲
عمر (پسر حضرت علی): ۹۷
عمر بن خطاب: ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۲۹
۳۳، ۳۵، ۳۶، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۹۸
۱۰۱
عمرو بن عاص: ۳۳، ۳۴، ۵۶
عمیر بن وهب: ۶۱
عینة بن حصین: ۶۱
- ع
عارف قزوینی، ابوالقاسم: ۳۹
عایشه: ۲۸، ۳۲، ۶۳
عباسی (عباسیان): ۲۹، ۳۶، ۴۱-۴۴،
۴۶، ۴۸، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۵
عباسی، مأمون: ۴۷، ۴۸
عباسی، معتضد: ۹۲
عباسی، منصور: ۴۵، ۴۶، ۸۷، ۹۸
عباسی، مهلبی: ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶،
۹۹
عباسی، هادی: ۴۲
عباسی، هارون الرشید: ۴۳، ۴۴، ۴۷
عبدالرحمن بن عوف: ۲۴، ۲۵
۵۶- ۵۸، ۶۲، ۶۸
عبدالملک مروان اموی: ۸۲
عبدالله بن ابی بکر: ۸۷
عبدالله بن جعفر: ۵۰
عبدالله بن خیاب: ۱۰۳
* العیر: ۱۸، ۶۰
عثمان بن عفان: ۱۵، ۲۸، ۲۹